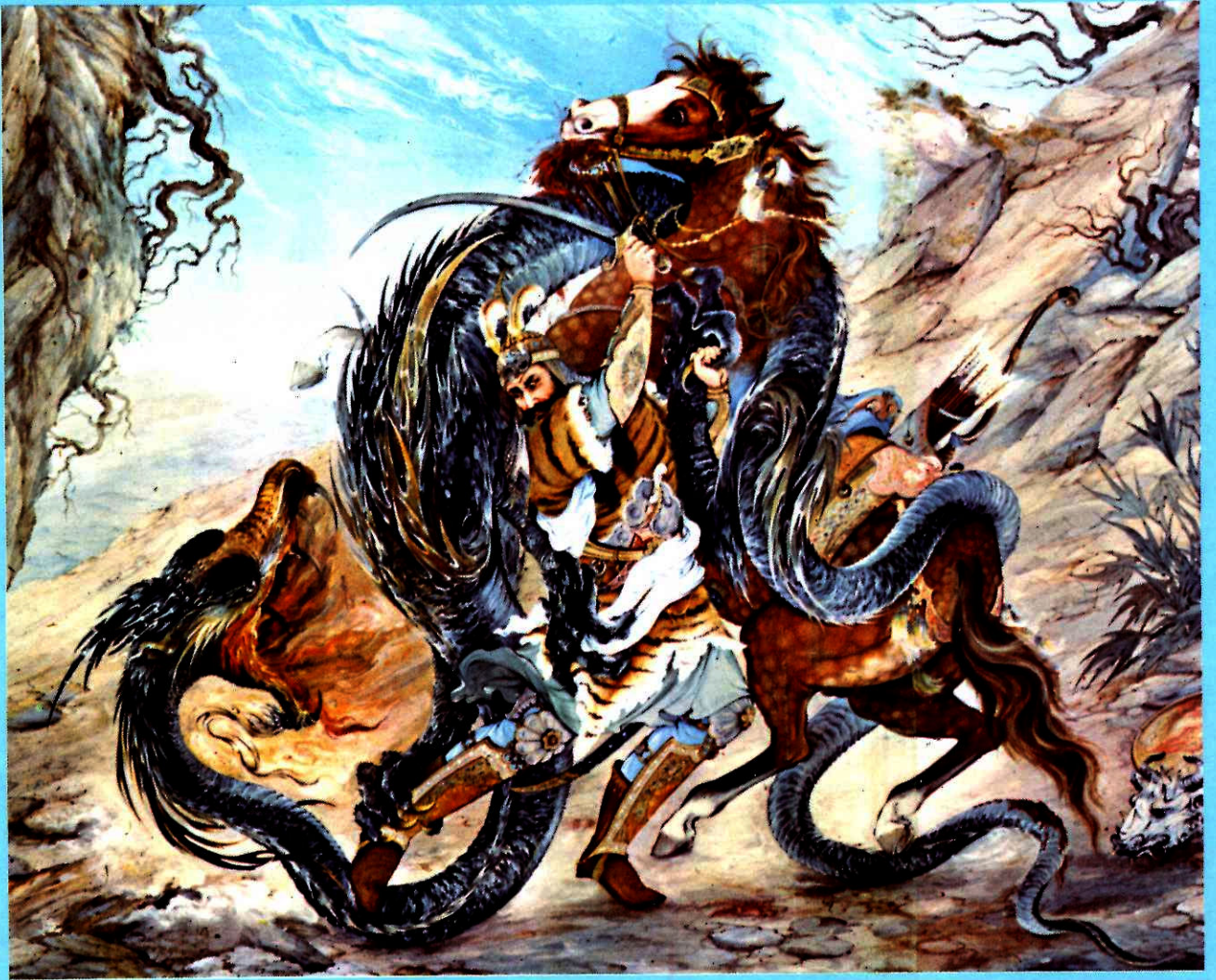


سُيُوفِ وَهَرِزْ

شماره صد و چهل و دوم



فَتَى وَهَرْدِه



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمائید :

دفتر مجله هنر و مردم

ژکفر

خیابان تخت جمشید - مقابل سفارت
امریکا - شماره ۳۸۹

شعبه‌های کتابخانه امیر کبیر

کتابفروشی ابن سینا

میدان ۲۵ شهرپور

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)

خیابان آذر روبروی دادگستری

خانه آفتاب

خیابان روزولت روبروی دانشسرای عالی

شماره ۱/۱۵۴

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن

خانه کتاب

خیابان شاهرضا - روبروی دانشگاه

کتابفروشی دهخدا

روبروی دانشگاه

کتابفروشی طهوری

روبروی دانشگاه

کتابفروشی نیل

میدان مخبرالدوله - اول خیابان

رفاهی

کتابفروشی سپهر

مقابل دانشگاه

کتابفروشی پیام

مقابل دانشگاه



شرح روی جلد : مینیاتور ، نبرد رستم با ازدها
کار محمود فرشچیان

هنرمردم

HONAR VA MARDOM

(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

اداره کل روابط فرهنگی

سال دوازدهم - شماره صد و چهل و دوم

مردادماه ۱۳۵۳

در این شماره :

۲	محمد کریم پیرنیا	ارمغانهای ایران بجهان معماری
۶	حسین میرجعفری	نامه‌ای از کمال الدین بهزاد به پادشاه صفوی
۱۲	دکتر محمود نجم آبادی	ابن سینا
۱۶	احسان اشراقی	چشم اندازی به قلعه‌های «اصطخر» و «قهقهه» در روزگار صفویه
۲۴	زین الدین کیائی نژاد	زندگینامه کسائی نحوی
۳۵	-	قالی ایران را بشناسیم
۴۴	مهدی پرتوی	ریشه‌های تاریخی امثال و حکم
۴۶	ابوالقاسم فقیری	ترانه‌های ثری فارسی
۵۰	بهروز خامه‌چی	هفته بازارهای قلمرو جغرافیائی سهند
۵۴	حسین طیبائی	سیری در قبائلهای ازدواج
۶۱	سیدحیدر شهریار نقوی	تجلیات زبان و فرهنگ ایران در هند و پاکستان
۷۱	-	مسابقه تصویر
۷۲	-	خوانندگان و ما
-	حافظ	شعر ماه

مدیر : دکتر ا. خداپنده‌لو

سر دبیر : بیژن سمندر

طرح و تنظیم : صادق بریرانی

Office address:

MINISTRY OF CULTURE & ARTS, Bldg. No. 3
TAKHT-E JAMSHID Ave., BANDAR PAHLAVI, Ave.,
TEHRAN, IRAN.
Annual Subscription: \$5

Foreign subscribers are requested to send their orders
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran
Safialishah Branch Tehran - IRAN.

جای اداره : چهارراه پهلوی تخت جمشید - نبش خیابان
بندر پهلوی - ساختمان شماره ۳ وزارت فرهنگ و هنر
تلفن ۴۰۳۳۱

تک شماره ۱۰ ریال
اشتراک سالانه ۱۰۰ ریال

(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر : نیم بها)

وجوه اشتراک باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران به حساب
شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صنفی علیشاه (تهران) حواله
و رسید آن به دفتر مجله ارسال گردد

درمغان‌سرای سیمین کجای معماری...

«خانقاه کبیل»

محمد کریم پیرنیا

در دل استان زرخیز خوزستان و نزدیک کشتزارهای نیشکر هفت تپه بازمانده‌های شهر باستانی دورانتاش بنام چغازنبیل خودنمایی میکند این کوه دست‌ساز را که دستان هنرمند مردمی با فرهنگ در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح در میان دشت برافراشته است نه تنها در زمان خود بی‌همتا بوده بلکه پیش و پس از آن زمان هم کمتر نمونه‌ای همانند آن پدید آمده است.

اگرچه ساختمان این پرستشگاه خود ارزش آنرا دارد که دفترهای پیرامون شیوه معماری و آثار هنری آن پرداخته شود ولی در این گفتار بیشتر نظر ما بآثاری است که در زیر آن نهفته و از پرستشگاه کهنتری برجای مانده و سازندگان چغازنبیل با بهره‌گیری از خشت‌های پخته و شالوده و پای‌پست آن پرستشگاه تازه را برپای کرده‌اند.

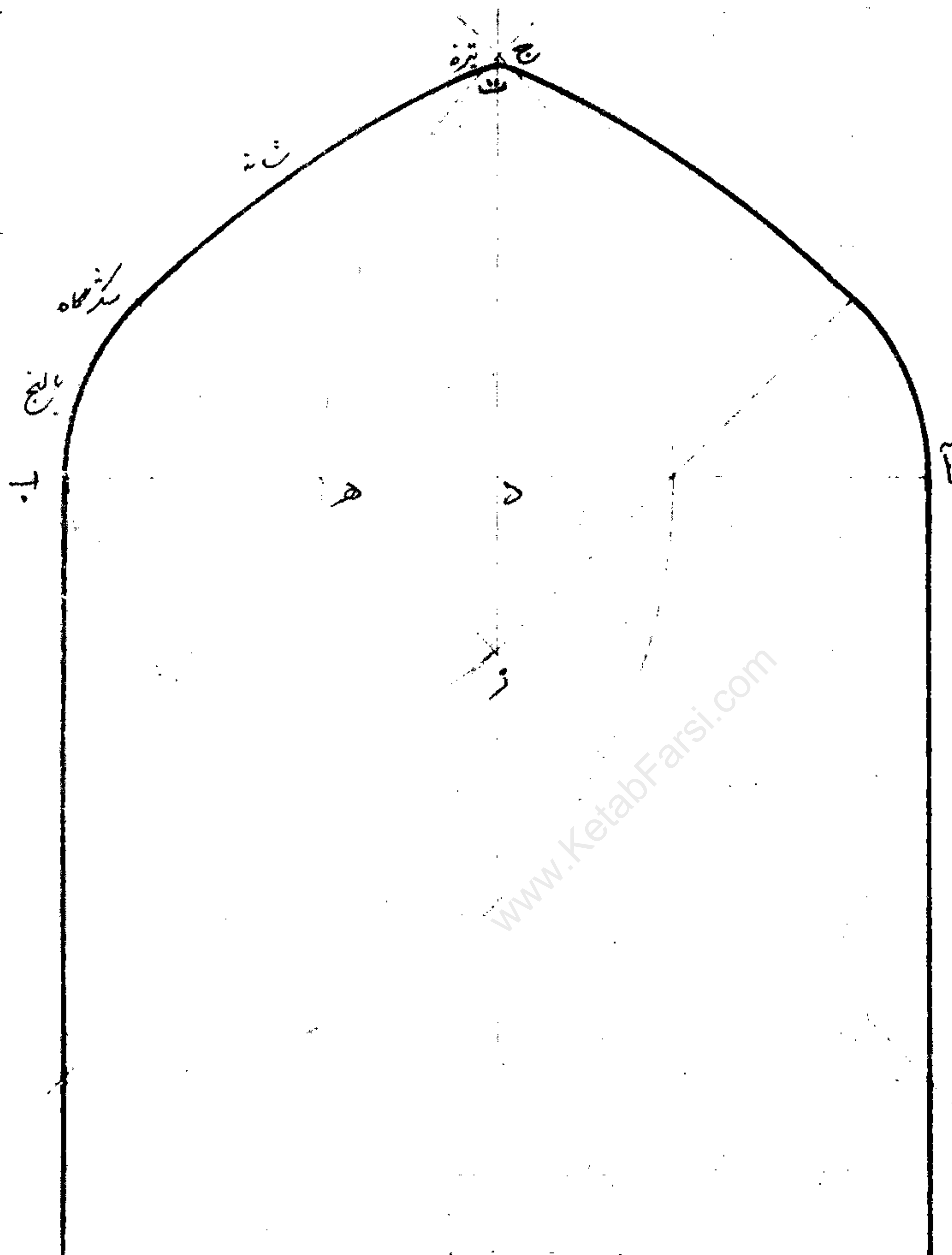
ویران کردن پرستشگاه و کاربرد مصالح آن در بنای دیگر کاری آسان و سرسری نیست تا بتوان بی‌تأمل از آن گذشت و بی‌شک این گمان را پیش می‌آورد که پرستشگاه زیرزمینی وابسته بکیش و آئینی بوده که مردم آنرا رها کرده بودند یا پیروان آن تاب پایداری در برابر گروندگان بآئین نو نداشته‌اند که به ویرانی و نابودی آن تن داده‌اند و هرچه بیشتر در این باره بیاندیشیم باین نتیجه بیشتر نزدیک می‌شویم که ساختمان زیرین بسیار کهنتر از چغازنبیل بوده است و باین ترتیب تاریخ آن از هزاره دوم دورتر میشود. در بازمانده این پرستشگاه آثاری گوناگون از چغدها و پوششهای سردرگاه به چشم می‌خورد که تا امروز در معماری بومی ما پائیده و چندگونه از آنها گوئی الگو و روبری بوده است که معماران ایرانی در دورانهای

مختلف پیش چشم داشته‌اند و چیزی که بیشتر توجه را جلب میکند اینست که هیچکدام از نمونه‌ها با آنچه در مصر و روم و سرزمینهای دیگر (چه پیشتر و چه پس از آن) به کار گرفته شده است مطابق نبوده و همه دارای منطق و شیوه‌ایست که معماران ایرانی با وسواس بکار گرفته و تا امروز در پیروی آن کوشیده‌اند.

معماران ایرانی هرگز از نیمدایره و پاره‌های دایره برای پوشش سردرگاهها و طاقها و گنبدها کار نگرفته‌اند وقتی پای سخن یکی از آنان بنشینیم می‌گویند: «تخم مرغ را اگر راست نگهداری اگر شتر هم بر آن پای بگذارد نخواهد شکست». و اینست که گنب، گول، و پالینه‌های کاریز را تخم مرغی می‌سازند چنانکه طاقها و گنبدها و چغدها را که همه روبری از تقاطع تخم مرغ و تاب است و همه نام خود را از آنها گرفته‌اند مانند: مرغانه، هلوچین، بیز، آهنگ، خاگی و ناری و جز آن.

معمار ایرانی می‌گوید اگر طاق را دور تمام بزنیم (نیمدایره یا هلالی) در جائی که شکرگاهش می‌گوئیم به بیرون می‌شکند و شانه‌اش شل می‌شود و بالای آن سرب می‌کند و اینست که تویزه یا قالب قوس را در شکرگاه بیرون میکشیم و شانه‌اش را بالا می‌بریم و در تویزه آنرا خفت می‌اندازیم که سرب نکند و کلکن نشود.

این گفتار ساده که در زبان بنائی حتی برای تازه‌کاران و بردستان بسیار آشناست چکیده و گوهر منطق والای معماری ایرانی است که پس از قرن‌ها مطالعه و پژوهش، دانشمندان ریاضی بصحت آن پی برده‌اند و فرمولی برای آن ساخته‌اند که



د ت > آب
۲

۱ هز = هب، آه = آج
۱۱ زو = زج و دز = ده

ه + مرکز پاگاه یا بالج
و + مرکز شانه

د ت ← افراز
آب ← دهانه

خیز = $\frac{\text{افراز}}{\text{دهانه}}$

(در پنج دهم افراز از نصف دهانه و
کمی کمتر است. اگر محض دهانه و
سرر می کند یعنی تیره آن بالا سرود
در سطح جانب می شود.)

رسم نویسی چتره

باشد ولی لازم است گفته شود که چکیده آن همان فرمول
راش و میاتتار است که با رنج فراوان و بیاری محاسبات
دقیق و دشوار بدست آمده است.

در یک عبارت ساده ریاضی خلاصه میشود.
اگرچه ممکن است توضیح این مطالب برای کسانی که
با کار معماری و اصول ساختمان طاق آشنائی ندارند ملال آور

چفد پنج او هفت

معماران ایرانی بگونه‌ای از قوسهای تیزه‌دار پنج او هفت می‌گویند. نگارنده سالهای سالگمان میکرد که گویا تناسبی در انحناي این قوس هست که بامقایسه اعداد ۵ و ۷ بدست می‌آید. برای بدست آوردن این تناسب و یافتن آن کوششها و جستجوهای بسیاری بکار رفت (و در اینراه دوستان و همکاران دانشمند و پژوهشگر نگارنده نیز تلاش خستگی ناپذیری بکار برده‌اند) و کار با آنجا کشید که چندین بار بگمان خود رابطه ۵ و ۷ را یافته بودیم ولی باز میدیدیم که درست از کار در نمی‌آید تا سال گذشته که باچندتن از همکاران جوان و باذوق خود برای بازدید بناهای تاریخی و نحوه تعمیرات آنها به استانهای جنوبی مسافرتی داشتیم در این مسافرت از حسن اتفاق رفع اشتباه شد و دریافتیم که نه‌پنجی در کار است و نه هفتی بلکه این واژه ازدو بخش پنج و او هفت ساخته شده که نخستین بمعنای حفره و درگاه و پنجره و دریچه و دومی پوشیدن و در نهفتن و خفت انداختن است و بر رویهم بمعنی پوشش سردرگاه یا آنچه درگاه را میپوشاند با این ترتیب دیرینگی کاربرد این گونه پوشش مانند نامش (که واژه فارسی بسیار کهن است) تا اندازه‌ای روشن شد ولی دریغاکه گاهی در نوشته‌ای میخوانیم که فالان درگاه قوس عربی دارد و گهگاه میشنویم که این نوع پوشش و معماری آنرا تازیان بایران آورده‌اند از کجا؟ اینرا نمی‌دانیم!

آقای دونالد ویلیر پژوهشگر معماری ایرانی در اثر پراچ خود معماری اسلامی ایران در زمان ایلخانیان (که خوشبختانه بفارسی هم ترجمه شده) می‌نویسد که قوسهای تیزه‌دار را در عراق «عجمینی» یا «عجمانه» می‌گویند (حال نمیدانیم ایشان مفهوم عجمانه یا عجمینی را بخوبی دریافته یا اینکه بر سبیل حکایت آنرا در اثر خود آورده است؟) شگفتا کسانی که خود را عرب میدانند زادگاه این عنصر معماری را می‌شناسند ولی بهتر است نگوئیم که ما چه کرده‌ایم در هر صورت چفدهای تیزه‌دار یا جناغی انواع گوناگون دارد که مهمتر از همه همین پنج او هفت و پس از آن چمانه یا دولنگه است که برای دهانه‌ای بزرگ مناسب میباشد و همچنین شیدری یا شیدره که قوسی پر خیز است و معمولاً در پوشش زیرین گنبد بکار میرود. جز اینها قوسهای سه‌بخش و شاخ بزی هم هست که مقاومت چندانی ندارد و بیشتر در تزئینات از آنها استفاده میشود. رسم قوسهای جناغی چه در چفد و چه در طاق تابع ضوابطی است که پیمون نامیده میشود و استادان ایرانی رسم چفدها را بیاری چند میخ و یک گلوله ریسمان از پندران خود آموخته‌اند و سینه بسینه شیوه اجرای درست آنرا تاکنون پاسداری کرده‌اند برای پوشیدن درگاه یا دهانه‌ای نخست با گچ

و نی قالبی می‌سازند که تویزه نام دارد و همچنین دنده‌های طاق را در پوشش طاق و تویزه باطاق و باریکه تویزه می‌گویند. در آذربایجان و یزد اصطلاح بسیار کهن اوزیر* (بجای قالب) هنوز دریاده‌است و در اصفهان و خراسان خووهو نیز بجای تویزه بکار میرود و در کاشان به تویزه، گچی لنگه و در خوزستان (شوشتر و دزفول) باریکه می‌گویند شادروان آندره گدار در کتاب خود (هنر ایران) با اصرار هر چه تمامتر خواسته است ثابت کند که شیوه معروف گوتیک هیچ ارتباطی با شیوه‌های معماری ایرانی ندارد و از آنها بهیچروی تأثیر نپذیرفته ولی بایک جمله کوتاه می‌توان این مدعا را رد کرد: جناغ ایرانی پنج او هفت یا چمانه یا شیدری بهر گونه که

باستانشناسی زمان آنرا تعیین نمیکرد ممکن بود تصور شود که آثاری از دوره ایلخانیان یا تیموریان است چنانکه مشابه آنها بی هیچ کم و کاستی در مدرسه شهابالدین قاسم طراز (از زمان فرزندان شاهرخ) و بقعه و خانقاه میر شمسالدین محمد (داماد خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر) در یزد دیده میشود. تعادل کامل در دولنگه توزیه جناغی و اتکاء متقابل آنها در تیزه و تمایل شکرگاه (بامحل شکاف خارجی) بدرون و یا از شانه ها چنان انحناى اینگونه چفدها را منطقی کرده که پس از قرن ها هنوز بهمان شیوه نخست خودنمایی میکنند و باندازه ای کامل و استوار بوده که چیز بهتری جایگزین آن نشده است.

نمونه های کهن جناغی منحصر بزیر زمین چغازنبیل و دژ نوشیجان نیست در دهانه سرریزند درودزن در فارس (که چون در محل سد فعلی بوده بجای دیگر منتقل شده) در دخمه های پارتی کومیش دامغان و در کاخ سیستان در ایوان گرچه و در کاخ تیسفون و بعدها هم در سراسر ایران زمین و هر جا که فرهنگ و هنر ایران پای نهاده بچشم میخورد.

نوعی دیگر از پوشش درگاه (و گاهی هم طاق) باخیز کم و افتاده است که به آن کلیل میگویند و در خارج آنرا بنام قوس ایرانی میشناسند این قوس از دو قسمت پاکار و کلالة تشکیل شده پاکار آن گیلوئی و کلالة اش چپيله یا پاره قوسی کم خیز است که يك كلوت (چهار يك اجر) از گیلوئی بالا بسته و تیزه ندارد.

از این قوس که دارای رانش زیادی است در زیر زمین و همکف و در جاهائی استفاده میشود که بر شانه های آن بار سنگینی فرود آید. در پوشش شبستانهای دو اشکوبه مساجد بیشتر از این قوس در پوشش همکف استفاده میشود و گاهی بصورت چهار بخش درمی آید و شاهکاری از ذوق سرشار ایرانی پدید می آورد (مانند شبستان جامع نائین و جامع اردستان و جامع اصفهان).

از این قوس نیز در مغرب زمین تقلید شده و قوسی شبیه بآن (ولی باز هم بی بهره از منطق ریاضی) بنام دسته زنبیلی بوجود آمده است.

باشد منطبق بر اصول ریاضی است در صورتیکه از یوگوتیک تنها تقلیدی صوری از هیئت کلی آن است و تصور شده که از پاره ای دایره جناغ بوجود آمده است غافل از اینکه (بقول دوست دانشمند آقای مهندس صانعی) اصولاً مکان هندسی برای پوشش شکل مناسب نیست. ظهور ناگهانی از یو و قوس تیزه دار در معماری مغرب زمین گویا بر اثر گسترش روابط بازرگانی میان شرق و غرب باشد و نقش پارچه ها و فرشهای ایرانی در این میان قابل توجه میباشد.

برای اینکه ادامه جناغ سازی را در معماری ایرانی بررسی کنیم میتوانیم بلافاصله پس از چغازنبیل چفدهای جناغی آثار مادی تپه نوشیجان (میان همدان و ملایر) را بنگریم که اگر دانش

* این واژه را صحاح الفرس به صورت عوذ در برابر لغت خو به کار برده است.

نامه‌ی ارکمال الدین به پادشاه صفوی

حسین میرجعفری

استادیار تاریخ دانشگاه اصفهان

بهبزاد یاد میکنند. جهانگیر پادشاه کورکانی هند نیز درتوزک خود مینویسد خلیل میرزا نامی موفق به کشف نبوغ هنری بهزاد شده و فن نقاشی را بوی یاد داد.^۱

بعد از انقراض سلسله تیموری، بهزاد برای سلطان فاتح ازبک یعنی شیبانی خان (شیبک خان) کار میکرده و تا سال ۹۱۶ هـ (۱۵۱۰ م) که شهر هرات بتصرف شاه اسماعیل درآمد در این شهر بسر برده و به نقاشی و صورتگری اشتغال داشته است. پس از فتح هرات پادشاه صفوی وی را به تبریز برده و در این شهر بود که بهزاد شهرت عالمگیری برای خود کسب نمود. و در خدمت این پادشاه به منتهی درجه ازبزرگی و سربلندی رسید تا جائیکه مقام و منزلت وی را هیچ نقاشی در تاریخ اسلامی نتوانست بدست آورد.

بابر پادشاه تیموری هند از ظرافت کار استاد سخت در شگفت مانده و در حق او گفته است: «بهبزاد بزرگترین و عظیم‌ترین نقاشان است». مورخ بزرگ غیاث الدین بن همایم الدین مشهور به خواندمیر^۲ که از دوستان صمیمی بهزاد بوده و در مورد وی مینویسد:

«استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صور است و مظهر نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز شیمش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم.

بیت: موی قلمش ز اوستادی جان داده بصورت جمادی جناب استادی بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین

در آرشیو موزه توپ قاپوسرای شهر استانبول نامه‌ای از استاد بهزاد شماره ۳۰۸۰ موجود است که عکس آن ضمیمه این مقاله است در فهرست آرشیو مذکور در توضیح نامه این جمله را قید نموده اند «نامه بهزاد رسام شاه اسماعیل در خصوص درخواست حق الزحمه‌ای که در مورد نقاشی شاهنامه باو وعده داده شده بود». بهزاد در نامه بدون تاریخ خویش قید ننموده که نامه را بکدام یک از پادشاهان نوشته است. لیکن از فحوای نامه چنین استنباط می‌گردد که استاد موقع تحریر مکتوب خویش در سن کهولت بوده و نامه وی قطعاً خطاب به مؤسس سلسله صفوی یعنی شاه اسماعیل اول و یادمین پادشاه صفوی شاه طهماسب اول بوده است.

نگارنده پس از ذکر شرح احوال مختصر زندگانی استاد بهزاد نظر خویش را در این زمینه بیان خواهد داشت. با اینکه در بعضی از کتب، تاریخ تولد بهزاد سال ۸۴۰ هجری (۱۴۴۰ میلادی) ذکر شده لیکن از شواهد و قرائن چنین پیدا است که نامبرده در نیمه دوم قرن نهم حدود سال ۸۶۰ در هرات متولد شده و در آن شهر نشو و نما یافته است، بهزاد در ابتدای امر مورد لطف و توجه سلطان حسین بایقرا ۹۱۲ - ۸۷۳ هـ (۱۵۰۶ - ۱۴۶۸ م) پادشاه دانش دوست و هنر پرور سلسله تیموری و وزیر دانشمندان و میرعلیشیر نوائی که خود شاعر و موسیقیدان و نقاش بود قرار گرفت، بدرستی روشن نیست که بهزاد خود فن نقاشی را از چه کسی فرا گرفته است، از آثار دو هنرمند دیگر این دوره یعنی دوست محمد و حیدر میرزا چنین معلوم می‌گردد که مردی از اهالی هرات بنام امیر روح الله مشهور به میرک نقاش، بهزاد را به شاگردی خویش برگزیده و هنر نقاشی را بوی آموخته است. مصطفی عالی مورخ ترك در کتاب خویش^۳ از شخصی بنام پیر سید احمد تبریزی بعنوان معلم

۱ - مناقب هنروران، چاپ استانبول ۱۹۲۶.

۲ - دائرة المعارف اسلامی، چاپ استانبول جلد ۲ صفحه ۶۰۵.

۳ - کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، چاپ کتابخانه خیام ۱۳۳۳ تهران جلد ۴ ص ۳۶۲.



تصویر استاد بهزاد با لباس دوره صفوی درس
پیری، متعلق به کتابخانه دانشگاه استانبول.
بدرستی معلوم نیست که تصویر در چه تاریخ
و وسیله چه کسی کشیده شده است

علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز بآنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادرالعصر صافی اعتقاد و منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بینهایت حکام اسلام ع بی شبهه همیشه اینچنین خواهد بود».

خواند میر مجموعه‌ای از رسائل و اسناد رسمی و مناشیر دولتی ترتیب داده است بنام: «نامه نامی» که در کتابخانه ملی پاریس موجود است. این مجموعه که غالب اسناد و فرامین آن بقلم خواند میر است محتوی دو قطعه نوشته بسیار مهمی است راجع به بهزاد برای معرفی حال و معرفت تاریخ زندگانی آن نقاش استاد^۹.

مثنوی زیر مأخوذ از یکی از دو سند فوق الذکر میباشد.

كلك الهی چو رقم زد صور
مظهر فضل و هنر آمد بشر
در پی اظهار هنر چون شتافت
صفحه ایام ازو زیب یافت
گاه بنوك قلم مشك سای
کرد رقم خط فضیلت فزای
گاه برانگیخت بهم آبرنگ
ساخت عیان ماهرخی بیدرنگ
گاه بگلزار سخن از هنر
کرد روان جویچه آب زر
گاه برافراخت درخت بلند
میوه او قوت دل مستمند
ساخت گهی از قلم سحر فن
گلبنی پرگل بریاض سخن
کرد بندهیب سخن چون شتاب
شد خجل از شمسۀ او آفتاب
حسن خط و صورت مردم فریب
میبرد از خاطر دانا شکیب
دیده شد از صورت خط بهرهور
دل بود از معنی او بیخبر

استاد بهزاد مکتب جدیدی را در تبریز تأسیس نمود و بفرمان شاه اسماعیل صفوی در ۲۷ جمادی الاول ۹۲۸ اداره کتابخانه سلطنتی و انجمن فنون کتاب نویسی بعهده بهزاد واگذار شد و بریاست تمام کارکنان کتابخانه و خطاطان و مذهب کاران و نقاشان و سایر هنرمندان که در آنجا مشغول کار بودند معین گردید.

فخری سلطان محمد مؤلف لطایف نامه^{۱۰} در حدود سال ۹۲۷ مطالبی راجع به بهزاد نگاشته است و از جمله مینویسد

چون استاد پیر شده بود شخصی از اهالی خراسان بنام درویش محمداً بشاگردی خاص خویش انتخاب نمود این شخص ابتدا رنگ ساز بود و بعداً بهزاد همه کارها را به او واگذار کرد^{۱۱}.

مصطفی عالی مینویسد در سال ۹۲۰ هـ (۱۵۱۴ م) در موقع حمله ترکان عثمانی و جنگ بین قوای دو کشور شاه اسماعیل بقدری درباره حفظ جان و سلامت هنرمندان دربار خویش مضطرب شد که دستور داد بهزاد و شاه محمد نیشابوری خطاط درغاری پنهان شوند و بعد از جنگ شکر خدای را بجای آورد که آنان از مصائب و خطر جنگ مصون ماندند^{۱۲} البته نباید ناگفته گذاشت که سلطان سلیم بعد از فتح تبریز هزار صنعتگر ایرانی را با خود به استانبول برد. بدرستی معلوم نیست که بعد از مرگ شاه اسماعیل بهزاد تا چه مدت ریاست کتابخانه را در زمان شاه طهماسب حفظ کرده و سپس جای خود را به سلطان محمد داده است.

دوست محمد دریادداشت‌های خود که در سال ۹۵۱ برشته تحریر درآورده است مینویسد: شاه طهماسب مهربانی زیاد به بهزاد میکرد و استاد سالخورده تا سال ۹۴۲ زنده بود و در همین سال در تبریز فوت نمود. قبر وی در جنب مزار شاعر معروف کمال خجندی در باغ کمال تبریز واقع شده است قطعه ذیل هم بر سنگ مزار وی نقش شده که سال وفات استاد از آن مستفاد میگردد:

وحید عصر بهزاد آنکه چون او
ز بطن مادر ایام کم زاد
اجل چون صورت عمرش بیرداخت
قضا خاک وجودش داد بر باد
ز من صورتگری تاریخ پرسید
بدو گفتم جواب از جان ناشاد
اگر خواهی که تاریخش بدانی
نظرافکن به (خاک قبر بهزاد) ۹۴۲

دکتر زکی محمد حسن مصری در حق استاد مینویسد: «بهزاد اولین نقاش اسلامی است که ملزم بامضای آثار فنی خود شده و بر اثر علوم مقام و منزلتی که داشته توانسته است بر خطاطان و خوشنویسان پیشی گیرد و بر آنها غالب شود باید بدانیم که آنها از نقاشان برتر و محترم بودند.

بهزاد در رنگ آمیزی و ترکیب رنگها و دانستن خواص آنها و در تعبیر از حالات مختلفه نفسانی تصاویر خود مهارت و تسلط زیادی داشته است و مخصوصاً در کشیدن اشکال انبیه و مناظر طبیعی بحد اعجاز رسیده است. از جمله مطالبی که یکی از مؤلفین هندی درباره بهزاد نوشته است شهرت بهزاد برای این نبود که روشهای نقاشی را بکمال طبیعی خود که باید بآن

برسد بالا برده و به آن مقام رسانده است بلکه برای این است که بمقامی بالاتر و عالیتر رسانده و مقدار زیادی از عنصر حب الهی را در آن وارد نموده و بمقام روحانیت و قدوسیت رسانده است.^۸

مینیا توره‌های زیادی را به کمال‌الدین بهزاد نسبت میدهند لیکن محققین و هنرشناسان امروزی در صحت بعضی از آنها تردید دارند.^۹ در مینیا توره‌های بهزاد صحنه‌های شاعرانه و رماتیکی و دراماتیکی و صحنه‌های جاندار و پر جوش و خروش جنگ بخوبی دیده میشود بهزاد نه تنها مکتب نقاشی دوره تیموری را بحد کمال رسانده است بلکه میتواند وی را مؤسس مکتب نقاشی صفوی هم بشمار آورد و از همه بالاتر اینکه هنر بهزاد در کشورهای همجوار بخصوص در هندوستان و امپراتوری عثمانی تأثیر فراوان داشته است.

همانطور که اشاره شد بهزاد نه تنها در زمان سلطنت حسین بایقرا و شیبک خان ازبک آثار ارزنده‌ای را از خود بیادگار گذاشته است در ایام شاه اسماعیل و پسرش شاه طهماسب اول نیز صفحات نسخ خطی را نقاشی نموده است.

باروی کارآمدن صفویان هنر نقاشی و تذهیب و سایر هنرهای ظریفه رو بکمال نهاد مخصوصاً ایام پادشاهی شاه اسماعیل و شاه طهماسب اول را عصر طلایی هنر ایران باید دانست. اما بینیم چه عاملی باعث شده که هنر ایران در دوران صفوی به پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای نائل گردیده. شاه اسماعیل تقریباً تمام مدت عمر خود را در جنگ با دشمنان ایران گذراند. این گونه کارهای فرهنگی و هنری معمولاً بوسیله پادشاهانی میتواند انجام گیرد که گرفتاری لشکر کشی و جنگ و جدال با همسایگان را نداشته باشند. با این حال می بینیم که در زمان شاه اسماعیل و پسرش شاه طهماسب هنر ایران خصوصاً هنر نقاشی صفحات نسخ خطی پیشرفت فوق‌العاده کرده است. بقول استاد دکتر عیسی بهنام مانند این است که در کشور ما هنر حساب خودش را از سیاست جدا کرده بود مثلاً سلطان احمد جلایر تمام عمر خود را به کشمکش با رقبایش گذراند و میتواند گفت روزی با خیال راحت بسر نبرد و با این حال به نام او نسخه‌هایی از کتب معصوم موجود است که صفحات آن شاهکارهایی از هنر ایران اند.^{۱۰}

شاه اسماعیل پادشاه هنردوستی بود که به هنر نقاشی علاقه خاصی داشت. اعزام بهزاد از هرات به تبریز و انتصاب وی بمدریت کتابخانه سلطنتی و تشویق سایر هنرمندان و ترویج سریع فن نقاشی در زمان وی بهترین دلیل این امر میتواند باشد. شاه طهماسب نیز از سلاطین و پادشاهان با فضل و هنرمند بود. در جوانی به تربیت و تشویق اهل هنر میکوشید و کتابخانه دربار وی مرکز هنرمندان و دانشمندان بود و معروفترین

خوشنویسان و نقاشان و مذهبیان و دیگر هنرمندان در آن گرد آمده بودند. در زینة التواریخ محمد رضی تبریزی آمده است که شاه طهماسب به خطاطی و نقاشی میل تمام داشت «چنانکه تاریخ خلد برین، نقاشان آن عهد را که تعداد نموده حضرتش را سردفتر زیبانگاران شمرده است»^{۱۱}.

اکنون که مختصری از شرح حال بهزاد و علاقه پادشاهان صفوی بخصوص شاه اسماعیل و شاه طهماسب باین هنر اطلاع حاصل کردیم میپردازیم به شرح نامه بهزاد و اینکه متعلق به کدامیک از پادشاهان صفوی بوده است. بنظر نگارنده در فهرست آرشیو موزه توپ قاپوسرای نامه بهزاد را بغلط به شاه اسماعیل صفوی نسبت داده‌اند این نامه قطعاً خطاب به شاه طهماسب صفوی بوده است بدلائل زیر:

۱- بهزاد تقریباً در سال ۹۰۶ هجری به تبریز آمد و مدت ۲۴ سال یعنی تا وفات شاه اسماعیل (۹۳۰) در خدمت این پادشاه بود اگرچه در این موقع درسین پیری بود لیکن به آن درجه از ضعف جسمانی نرسیده بود که در نامه اشاره میکند «نتوانست به ملازمت نواب رسید». در ضمن ناگفته نماند که

۴- ن. ک. به دو سند تاریخی راجع به بهزاد از بیست مقالۀ قزوینی ۱۳۳۲ تهران ج ۲ ص ۲۷۳. ۲۶۸.

۵- موزه بریتانیا شماره ۷۶۶۹ ورق ۹۸.

۶- نقل از دائرة المعارف اسلامی چاپ استانبول ج ۲ ص ۶۰۵.

۷- نقل از کتاب راهنمای صنایع اسلامی م. س. دیباند ترجمه دکتر عبدالله فریار ۱۳۳۶ تهران ص ۵۸.

۸- صنایع ایران بعد از اسلام ترجمه محمدعلی خلیلی، تهران ۱۳۲۰ ص ۱۱۳-۱۱۱.

۹- برای اطلاع بیشتر از آثار هنری بهزاد ایران به س. ز. مراجعه کرد.

Cl. Hurart, Les Caligraphs et les miniaturistes de l'orient musulman (1908).

G. Martean - H. Vever, Miniatures Persanes (1913).

E. Kunel, Miniaturmalerei im islamischen orient (1923).

T. W. Arnold, Painting in Islam (1928).

T. W. Arnold, Bihzad and his Painting in the Zafar-Namah MS. (1930).

A. Sakisian, La miniature Persane (1929).

B. Gray, Persian Painting (1930).

I. Stchoukine, Les miniatures Persanes au Louvre (1932).

۱۰- ن. ک. به مجله هنر و مردم شماره ۶۶ فروردین ۱۳۳۷ ص ۷۰.

۱۱- احوال و آثار خوشنویسان، دکتر مهدی بیاض، ج ۲ ص ۳۳۵.

بوعرض نواب کامیاب میرپانده که

یارب که مرا صحبت جان بی تو باد از پستی من نام و نشان بی تو باد
انجام زمانه یکرمان سینه تو باد کوتاه کنم سخن جهان سینه تو باد

شاهی

ثانیاً عرض میدارم که در محل مراجعت موبک حضرت حکم شده بود که باین فقره

شاهی

خرجی و سند تا بکار آمد تاریخ حضرت مشغولی نماید از به ضعف بدن و تعجیل رواتر و است

بلازمت نواب رسیده که در آن باب پروانه و نشان و رست نماید امیدوار است که از گوشه

خاطر کمیها اثر محو نماید که بموجب حکم بهات قیام تواند نمود و نیز محل برتقیر این دو توجوا نشود

التاسیس اتم التسات نموده جنان پانده که درین جانب پرا فرار کرده و واجب بود بعض

پسایندن پستانخی نزد سعادت و و جهانی پستانم باد بالشی والالاجاد و م

نامه ای از بهزاد به پادشاه صفوی

۲ - از نامه بهزاد پیداست که مخارج زندگانی او از جانب پادشاه پرداخت نشده که وی مجبور به تحریر نامه گردیده است و حتی در پایان نامه اش اضافه میکند «چون واجب بود بعض

دو سال قبل از درگذشت شاه اسماعیل یعنی در ۹۲۸ بهزاد تازه به مقام ریاست کتابخانه شاهی رسیده بود و مسلماً در طول حیات شاه اسماعیل بهزاد دست از فعالیت هنری خود برنداشته است.

رسانیدن گستاخی نمود». اولین پادشاه صفوی در گشاده‌دستی شهره آفاق بود و بقول حسن بیك روملو «از غایت سخاوت زر تمام عیار و سنگ بیمقدار در نظرش یکسان بود و بواسطه علو همت حاصل بحر و کان به بخشش یکروزه‌اش وفا نمی‌نمود اکثر اوقات خزانه‌اش خالی».^{۱۲}

کاترینوزنو در سفرنامه خویش مینویسد: شاه اسماعیل وقتی شهر شماخی را گرفت و بادست یافتن به گنجی شایگان که در آنجا یافت خویشتن را توانگر نمود و مانند گذشته آن را خود تقسیم کرد و به زیرستان بخشید و ایشان از این راه غنی شدند.^{۱۳}

بازرگان گمنام و نیزینیز در سفرنامه خویش از بخشش‌ها و عطایای شاه اسماعیل سخن بمیان آورده است. با توجه به نکات فوق‌الذکر پادشاهی که تا این درجه گشاده دست و بخشنده باشد هرگز موقعیتی پیش نمی‌آورد که محبوبترین هنرمند عصر خویش مجبور به درخواست حقوق و مستمری خویش باشد. در حالیکه دومین پادشاه صفوی یعنی شاه طهماسب برخلاف پدر همیشه به خست و زران‌دوزی معروف بوده است.

چنانکه پروایت‌پارهای گزارش‌ها طهماسب همه ساله عیار سکه رائج مملکتی را تغییر میداد و با این کار نیمی از قیمت پول رائج را به نفع خزانه خویش ضبط میکرد. . . از این راه وی همه ساله فرون بر چهارصد تا چهارصد و پنجاه هزار دوکاتو طلا استفاد میبرد. این شاه امتیاز ضرب سکه را به هیچ‌کس نمی‌داد زیرا مدعی بود که آنچه سایرین از این راه سود برند تعلق به شخص وی دارد.^{۱۴} تسلیم شاهزاده بایزید از جانب شاه طهماسب به کسان سلطان سلیمان قانونی در مقابل دریافت

۵۰۰ هزار سکه طلا و برخی از هدایا بهترین دلیل برای این مدعی میتواند باشد.^{۱۵} میتوان چنین نتیجه گرفت شخصی که مواجب چهارده ساله سپاهیان خود را نپردازد مسلماً از دادن خرجی هنرمند سالخورده هم امتناع می‌ورزد.

۳ - نکته‌ای که لازم بذکر است اینکه چون شاه صفوی (شاه طهماسب اول) هنر نقاشی را از سلطان محمد که او هم از هنرمندان بزرگ این زمان است فرا گرفته بود ممکن است فقط با استاد خود ارادت می‌ورزیده و به نقاشان دیگری چون بهزاد که در این زمان درسین پیری روزگار می‌گذرانده التفات چندانی نداشته است.^{۱۶}

۱۲ - احسن التواریخ، بسمی و تصحیح چارلس نارمن سینن ص ۱۸۲.

۱۳ - سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه دکتر منوچهر امیری تهران ۱۳۴۹ ص ۲۴۹.

۱۴ - نقل از کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ابوالقاسم طاهری تهران ۱۳۴۹ ص ۲۲۱ - ۲۲۰.

۱۵ - ن. ک. به مقاله نگارنده تحت عنوان پناهندگی شاهزاده بایزید بایران مجله بررسیهای تاریخی شماره ۳ سال هشتم مرداد و شهریور ۱۳۵۲.

۱۶ - اسکندربیک ترکمان در عالم‌آرای عباسی (ج ۱ ص ۱۷۴) مینویسد: «آنحضرت (طهماسب) شاگرد استاد سلطان محمد مصور مشهور بود طراحی و تراکت قلم را بمرتبه کمال رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شغف بسیار باین کار داشتند و استادان نادره کار این فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که در این فن شریف طاقند و در تراکت قلم شهره آفاق و در کتابخانه معموره کار میکردند.



ابن سینا: مردی برتر از عصر خویش

بوعلم و ولایت پارس

دکتر محمود نجم آبادی

رئیس بخش تحقیقات تاریخی طبی و بهداشتی
دانشکده بهداشت دانشگاه تهران

درباره ادب پارسی شیخ از خود واژه‌هایی بیادگار گذارده که موضوع بسیار جالب و مهمی است. واژه‌هایی که شیخ در مؤلفات و مصنفات خود آورده در اغلب رشته‌های علوم می‌باشد.

مقداری از آنها قبل از شیخ بوده و مقداری را شیخ آورده است.

برای این جانب که طبیب هستم موضوع، بیشتر از جنبه طبی اهمیت دارد اما چون مطالعه واژه‌ها در سایر علوم نیز باطب رابطه خواهد داشت، در این مقاله تا آنجا که مقدور و میسر است واژه‌هایی مأخوذ از مصنفات و مؤلفات شیخ را از نظر خوانندگان مجله می‌گذرانم.

اما قبل از بیان مطلب توجه خوانندگان ارجمند را به چند نکته مهم معطوف میدارم و آن اینکه: شعر پارسی از آغاز قرن سوم هجری قمری، زبان دل ایرانی بود و کتب و آثار چندی از این عهد بیادگار مانده است. علت تألیف کتب پارسی اول بواسطه توجه عامه مردم بود و آنکه طبقات بالا و متوسط از زبان عربی چندان بهره کامل نداشتند به جز آنچه مربوط به فرائض دین می‌شد.

دوم آنکه غالب شاهان، امراء و حکام ایرانی از زبان عربی آگاهی کامل نداشتند و بیشتر مایل بودند که دانشمندان به زبان فارسی برای آنان کتاب بنویسند.

غیر از نکات بالا دلائل دیگر نیز وجود دارد که رغبت عامه آنچنان به زبان پارسی بود که در این باب بسیار متعصب و همچنین بسیار کوشا و جاهد بوده و همین امر که علل العلل تألیف و تصنیف کتب و رواج ادب و لغت پارسی بوده، باعث احیاء و رواج زبان پارسی شده است، مضافاً بدانکه ایرانیان،

به فرهنگ و زبان خود توجهی خاص داشته‌اند بنابراین گرایش به زبان اصلی و مادری برای ایرانیان امری بسیار طبیعی بود. به هر حال قریب يك قرن پس از این نهضت ابن سینا وارث فرهنگی غنی بود که توانست بر آن نیز بیفزاید.

در این مقاله متذکر می‌گردم که در این نهضت علاوه بر ابن سینا دانشمندان دیگر ایرانی بمانند موفق‌الدین ابو منصور علی‌الهروی صاحب کتاب «الابنیه عن حقائق الادویه» و ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری صاحب کتاب «هدایته المتعلمین» و ابوریحان بیرونی و عده‌ای دیگر نیز سهمی بسزا داشتند.

آنچه که در این مقاله مورد نظر است واژه‌هایی می‌باشد که ابن سینا در آثار خود آورده، که تعدادی از آنها را برای مزید اطلاع خوانندگان «هنر و مردم» متذکر می‌گردم و قبل از آنکه به این مطلب بپردازم لازم است اشاره کنم که: «به موجب روایات و کتاب سرگذشت، ابن سینا طی سه سال جمیع کتب موجود در لغت را مطالعه و کتابی بنام «لسان العرب» تصنیف کرد و متأسفانه هنوز آنرا مرتب نکرده بود که وفات یافت.

بیان مطالب بالا از آن نظر است که نیرو و استعداد کم نظیر ابن سینا در علم لغت دانسته شود. از آن گذشته تعدادی از واژه‌هایی که شیخ در مؤلفات خود آورده مقتبس از کتب پارسی دانشمندان قبل و یادوران خود می‌باشد ولی بحق باید گفت شیخ نبوغ کم نظیر از خود نشان داده و در حقیقت باید شیخ را یکی از بنیان‌گذاران فرهنگستان ایران دانست.

اینک به ذکر لغات و واژه‌های طبی و علمی که ابن سینا به پارسی برگردانده و در مؤلفات پارسی خود آنها را استعمال کرده است با توجه بدانکه تعدادی از آنها قبل از شیخ بوده و یا

آنکه شیخ معادلهائی برای آنها تهیه کرده است میپردازم :

بیک زخم (= به یک ضربت = یک دفعه)
بی گستگی (= لاینقطع)
بینائی (= باصره)
پالایش (= تحلیل و تجزیه = تحلیل = به تحلیل رفتن)
پالودن (= صاف کردن)
پختن میوه (= رسیدن میوه)
پذیرا (= قابل)
پذیرفتن (= پذیرفتن = قبول)
پسر گر (= مولد و موجد پسر)
پهنا (= عرض)
پهن ناخن (= عریض الاظفار)
پیران (= شیوخ)
پیغوله (= زاویه)
پیوستگی (= اتصال)
پیوستن (= اتصال = الحاق = ملحق کردن)
پیوند (= اتصال)
پیونداز (= متصل کننده = ربط دهنده)
پیوانداند (= متصل کند = ربط دهد)
پیوند پذیر (= قابل اتصال)
پیوند پذیرفتن (= قبول اتصال)
تن (= جسم = بدن = جسد)
تنگ (= نرم و باریک)
تنومند (= جسمانی)
تنومندی (= جسمانیت)
جان (= نفس = روح [روح نجاری])
جان سخن گویا (= نفس ناطقه)
جانور گویا (= حیوان ناطق)
جای (= مکان = حیز)
جنبانی (= قوه = حرکت)
جنبانیدن (= حرکت دادن = تحریک)
جنبش ازرات (= حرکت مستقیم)
جنبش پذیر (= قابل حرکت)
جنبش پذیرفتن (= قبول حرکت)
جنبش پذیری (= قابلیت حرکت)
جنبش جایگاهی (= حرکت مکانی)
جنبنده (= متحرک)
جنبنده بخواست (= متحرک بالاراده)
جوان (= شاب)
چشا (= ذائقه)
چگونگی (= کیفیت)
چندان (= قدر = اندازه)

آرامش (= سکون = بیحرکتی)
آرمیدن (= ساکن بودن = بی حرکت بودن)
آرمیده (= ساکن = بی حرکت)
استواری (= استحکام)
آمیختن (= اختلاط و امتزاج و ترکیب)
آمیزش (= ترکیب)
آمیزش دیگر گونه (= قسمتی دیگر از مزاج)
اندام (= عضو)
اندربابی (= ادراک)
اندربافتن (= ادراک کردن)
اندربافت (= ادراک)
اندربافته (= مدرک)
اندیشه (= نگر = قوه اندیشنده = قوه متفکره)
باریک (= دقیق)
بازدارنده (= مانع)
بازگیر (= مانع)
بالش (= نمو)
بالش ده (= منمیه) (قوه بالش = قوه منمیه)
به خود کشیدن (= جذب) (قوه به خود کشی = قوه جاذبه)
برخیزد و بجنبد (= بلند شود و حرکت کند یا پر شود و بالا آید)
برسو (= عالی = سخت فوقانی)
برشدن (= صعود)
برنایان (= جوانان)
بریدن خطی خطی را (= تقاطع دو خط)
برید نگاه دو خط (= تقاطع دو خط)
بساوا (= لامسه)
بستناکی (= انجماد)
سر باز زند (= از سر گیرد = معاودت کند)
بشتاب (= سرعت)
بشاید (= ممکن است)
بلغم چند (= بلغم چه مقدار)
بمیانجی شریانها (= بتوسط شریانها)
بویا (= شامه)
بوشاسب (= خواب = رویا)
بهره بهره (= کم کم = تدریجاً)
سهم اندرشدن اجسام (= تداخل)
بهم در آمدن (= انقباض)
بیاساید (= استراحت کند)
بیرون آوردن (= استخراج = استنباط)

چندی (= کمیت)
 چهارسو (= مربع)
 چه چیزی (= ماهیت)
 خایه (= خصیه)
 خواست (= اراده)
 خوشی (= لذت)
 درازا (= طول)
 درمسنگ (= به وزن يك درم)
 دریابنده (= ادراك کننده)
 دمزدن (= نفس کشیدن)
 دوچندان ، دوچند (= دومقابل = دو برابر)
 دور کردن زیان (= دفع ضرر)
 دو زاویه هم پهلوی (= دو زاویه مجاور)
 دوزخمی (= ذوالقرعتین)
 دیدار (= رؤیت)
 دیداری (= مرئی = ظاهر)
 دیرجنب (= بطی الحركه)
 راست (= مستقیم)
 رگ (= نبض)
 روان (= نفس = نفس ناطقه مردم)
 روشن سرشتی (= منور الفطره بودن)
 رهایش (= دفع = خلاص)
 زایش (= تولید)
 زایش ده (= مولده)
 زبرسو (= علوی در برابر سفلی)
 زفر زبرین (= فك اعلی)
 زود جنب (= سریع الحركه)
 زیان (= ضرر)
 زیانش نکند (= ضررش نرساند)
 زیانکار (= مضر)
 سازوار (= متناسب)
 ستبرا (= ضخامت)
 سختی پوست (= سلامت پوست و جلد)
 سربسر (= برابر)
 سردی طبیعی (= برودت طبیعی)
 سرشت (= خلقت = طینت)
 سست زخم (= سست قرحه = سست ضربه)
 شاید (= ممکن است)
 شمار (= عدد) ، شش (= ریه)
 شنوا (= سامعه)
 علم آب (= علم تفسره = علم بول = علم پیش آب)

علم رگ (= علم نبض = رگ شناسی)
 فروسو (= سخت = جهت سفلی در برابر علوی)
 فرو شدن (= انحطاط = ستوط)
 فسریدن (= منجمد شدن)
 قوت اندریابا (= قوه متصوره)
 قوت اندریابنده (= قوه مدرکه)
 قوه اندیشنده (= قوه متفکره)
 قوت بالش ده (= قوه منمیه)
 قوه بخود کش (= قوه جاذبه)
 قوت جنبای وقوت جنبش (= قوه محرکه ، قوه حرکت)
 قوت داننده (= قوه عاقله)
 قوت زایش ده (= قوه مولده)
 قوه صورتگر (= قوه مصوره)
 قوت کنا (= قوه محرکه ، قوه فاعله)
 قوه یادداشت (= حافظه ، ذاکره)
 کپه حجامان (= شاخ و شیشه و کدوی خونگیران)
 کرانه (= کنار = طرف = حاشیه)
 کشیدن سودمند (= جلب نفع)
 کناره های بیرونین (= سطح خارجی)
 کوشاسب (= خواب = رؤیا = احلام = اختلام)
 کیفیتهای بسودنی (= کیفیات لمسی)
 گداخته (= مایع و روان در برابر جامد)
 گرایستن (= میل کردن = متمایل شدن)
 گرفتن (= فرض کردن)
 گرمی طبیعی (= حرارت طبیعی)
 گرمی ناطبیعی (= حرارت غیر طبیعی)
 گستریدن (= انبساط)
 گسلیده (= منقطع)
 گونها (= اقسام)
 گوهر (= جوهر)
 گوهر روینده (= جوهر نامی ، نبات)
 گوهر شناسانده بحس (= حیوان)
 مادگان (= اناث)
 مانندگی (= شباهت = تشبیه)
 مانند شدن (= شبیه چیزی شدن = از جنس چیزی شدن)
 معتدلتر آمیزش (= معتدلتر مزاجی)
 مفاکا (= عمق)
 مفاکی (= گودی)
 میانجی (= واسطه)
 میانگین (= واسطه = متوسط)
 ناپذیرا (= غیر قابل)

ناپذیرائی (= عدم قبول)

نادیداری (= باطنی)

نبض (= رگ)

نبض آهوئی (= نبض غزالی)

نبض ارکی (= نبض منشاری)

نبض افتاده (= نبض منحنض)

نبض باریک (= نبض دقیق)

نبض بلند (= نبض مشرف، شاهرگ)

نبض پر (= نبض ممتلی)

نبض پهن (= نبض عریض)

نبض تنگ (= نبض ضیق)

نبض تهی (= نبض خالی)

نبض تیز (= نبض سریع)

نبض جوالدوزی (= نبض مسلی)

نبض خرد (= نبض صغیر)

نبض درنگی (= نبض بطئی)

نبض دمام (= نبض متواتر)

نبض دم موسی (= نبض ذنب الفار)

نبض ستبر (= نبض غلیظ)

نبض سخت (= نبض صلب)

نبض سرد (= نبض بارد)

نبض گرم (= نبض حار)

نبض گسته (= نبض متفاوت)

نبض لرزنده (= نبض متشنج)

نبض مورچگی (= نبض نملی)

نبض نرم (= نبض لین)

نبض هموار (= نبض مستوفی)

نران (= ذکور)

نگرش (= نظر، ملاحظه)

نهاد (= وضع و هیئت)

نهادن (= فرض کردن)

وراسان (به بريك طرز و يك روش بلکه به طرزها

و روشهای مختلف)

هرآینگی (= واجب و ضروری)

هرچون که بود (= کیف ماکان)

همسایگی جسمی جسم دیگر را (= مجاورت دو جسم)

هموار (= همسطح)

همواری (= مسطح بودن)

یادداشتن (= حفظ = به خاطر داشتن)

یکسان (= يك طرز و يك روش)

بطور خلاصه باملاحظه واژه‌های مذکور در بالا چنین

نتیجه گرفته میشود که :

اول آنکه ابن سینا شخصاً لغت‌سازی کرده و لغاتی که

استعمال کرده اغلب از خود اوست و باضافه به اصطلاحات زبان

عربی نیز خدمت کرده است .

دوم آنکه در آثار فارسی شیخ چنانکه از دانش‌نامه علایی

برمی‌آید تعداد لغاتی که قبل از زمان وی متداول بود و آنها را

طبق عادت در آثار خود آورده است .

سوم آنکه لغاتی که در میان دانشمندان و شعراء متداول

بوده شیخ و بیرونی آنها را آورده‌اند .

چهارم آنکه لغات و ترکیباتی که ابن سینا مستقلاً آنها را

برای نخستین بار در آثار خود آورده در کتابهای مؤلفان سابق

دیده نشده است .

مطلب بالارا نمی‌توان به این آسانی از آن گذشت ، بلکه

بحشی است که باید در آن دقت بسیار به عمل آورد تا حق مطلب

ادا گردد . در این باب بهمین مختصر قناعت شد و برای اطلاع

خوانندگان «هنر و مردم» توضیحاً اضافه می‌کنم که برای

آگاهی بیشتر لطفاً به مجلدات لغت‌نامه دهخدا (مخصوصاً در

کلمه ابن سینا) و مجلدات جشن‌نامه ابن سینا و پورسینا تألیف

مرحوم سعید نفیسی و رساله رگ‌شناسی شیخ که توسط استاد

محمد مشکوة چاپ شده و سایر آثار شیخ مراجعه فرمائید .

این بود مجملی از مفصل ، که يك طبیب میتواندست

واژه‌هائی طبی و علمی از آثار و مؤلفات شیخ تهیه کند

و به نظر خوانندگان ارجمند برساند . خواهشمند است اگر سهو

و لغزشی شده است بنده ناچیز را مطلع فرمایند .

چشم اندازی قلعه های صخره و قفقه در روزگار صفویه

احسان اشراقی

در بسیاری از نقاط ایران آثاری از قلعه های قدیمی بچشم می خورد که روزگاری دراز از استحکامات مهم نظامی دولتها و یا حکمرانان محلی محسوب میشده اند. این قلعه ها که در عین حال بامقتضیات اداری و سیاسی وقت ارتباط داشته اند با شرایط خاص جغرافیایی مکان مورد نظر نیز پیوند داشته و نمایشگر اوضاع و احوال و شرایط سیاسی و نظامی زمان بوده اند بسختی میتوان برای این قبیل استحکامات نظامی جنبه های هنری و ظرافت معماری پیدا کرد اما خصیصه نظامی و جغرافیایی آنها بسیار درخور اهمیت است و شاید بتوان آنها را بادرهای فتودالی قرون وسطی مقایسه کرد با این تفاوت که این دژها چون باوضع آب و هوا و مقتضیات طبیعی اروپا پدید آمده اند، مصالح ساختمانی محکمی در آنها بکار رفته و بعضاً پایدار مانده اند اما در ایران چنین نبوده و اگر هم در ساختمان دژها رعایت استحکام فوق العاده آنها میشد پس از آنکه دشمنی بر آنها دست میافت ویران می کرد تا دیگر مورد استفاده قرار نگیرند.

از قرائن تاریخی چنان بر می آید که نخستین بنیان گذاران دژها در ایران مهاجرین آریایی بوده اند زیرا که در گیر و دار جنگ با اقوام بومی برای حفظ و حراست خود و احشام خود در برابر حملات ناگهانی دشمن به ایجاد قلعه هایی می پرداختند و بر فراز آنها همواره آتشی زبانه میکشید و هرگاه که خطر حمله بومیان وجود داشت نگاهبانان آتش بر حدت آتش افزوده و اهل قلعه را از حمله قریب الوقوع آگاه می ساختند. در شاهنامه فردوسی از باره ای دژها، بعنوان رزمگاههای بزرگ یاد شده است. نخستین آبادیها از یک هسته مرکزی که دیوار و برج و بارو و خندق داشت تشکیل میشد که کهن دژ نامیده میشد و شهرهای اولیه نیز توسعه مناطق اطراف همین کهن دژ یا به تازی قهندز بوده است.

در دوره تهاجم اعراب دژهای گران سنگی که برستیخ کوهها و یا در مناطق مشرف به پرتگاهها، ساخته شده بود مدتها مقاومت کرد و این قلعه های کوهستانی سالهای دراز در مناطق شمالی و یا مناطق کوهستانی دیگر بصورت مظاهری از استقلال طلبی خود نمایی کردند شاید اگر قلاع مستحکمتر همچون بَدْ در آذربایجان و یا قلعه الموت در پای کوههای البرز وجود نداشت مقاومت های خرم دینان و اسمعیلیان بدان صورتی که بود شکل نمی گرفت و معلوم نیست اگر در دودمان حسن صباح نفاق و انحطاط رخنه نمی کرد هلاکوخان مغول در گرفتن الموت توفیقی بدست می آورد!

به تقریب میتوان سالهایی را که بین تهاجم عرب تا ظهور صفویه بر تاریخ ایران گذشته

است دوره قرون وسطای ایران دانست. در اروپا یکی از ارکان حفظ و نگهداری رژیمهای فئودالی دژهای مستحکم سینیورها بوده که دسترسی بدانها گاه از عهده سلاطین اروپا نیز ساخته نبود اما روزگاری فرا رسید که بابکاربردن باروت در میدانهای نبرد و اختراع توپ، دیگر حفظ و حراست این استحکامات امر بیحاصلی شد. در ایران بعد از اسلام تا عصر صفویه نیز، ما شاهد مرکزیت قلاع و استحکامات ملوک الطوائف و عجز حکومتهای مرکزی در برابر طغیانهای حکومتهای محلی هستیم که در پناه برج و باروها مخصوصاً در نواحی صعب العبور بحالت خود مختار بحیات خود ادامه میدادند. بدرستی نمیتوان دانست که از چه تاریخ اسلحه آتشین در سپاه ایران بکار افتاده است؛ خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی مورخ دوران شاه طهماسب اولین شلیک گلوله تفنگ و توپ را در زمان این پادشاه میداند^۱ در جای دیگر می بینیم که حمزه میرزا برادر شاه عباس اول در دوران محاصره قلعه تبریز که در دست عثمانیان بوده از توپ استفاده کرده که سازندگان آن ایرانی بوده اند^۲ و پادشاه محمد خدابنده برای تسخیر قلعه اصفهان از دست طرفداران فرهاد بیگ غلام توپ بزرگی تدارک دیده است^۳. باین همه کاربرد اصلی سلاح گرم بمفهوم نظامی آن از عهد شاه عباس اول بتوسط برادران شرلی آغاز می شود و از همین زمان است که از ارزش و اهمیت قلاع و استحکامات بر اثر رشد تولید و بازرگانی داخلی و خارجی و افزایش جمعیت شهرها و تخریب قلعه ها و مراکز خان خانی کاسته میشود.

تاروزگار شاه عباس بر اساس نوشته های مورخین در گوشه و کنار ایران قلعه هایی بوده است که بعضی از آنها از صلابت و استحکام حیرت انگیزی برخوردار بوده اند و شاهان صفوی برای سرکوبی محمورین این قلعه ها رنجهای فراوانی برده اند. محمود بن هدایت الله نظری صاحب نقاوة الآثار فتح قلعه اصطخر فارس را بدست شاه عباس اول در ردیف معجزات ذکر کرده و آن واقعه را سر آغاز تألیف کتاب خود قرار داده است^۴ شاه عباس در سالهای اول سلطنت خود بیشتر کوشش خود را صرف از میان برداشتن قدرت دفاعی ملوک الطوائف از درون قلاع صعب الوصول کرده است و بغیر از فتح قلعه اصطخر قلعه کرمان و قلاع مازندران و ابیورد و نسا و مرو را ویران کرده در ۱۰۱۰ قلعه اندخود و در ۱۰۱۲ قلاع گنجه و تفلیس و شماخی، و دربند و باکو و ایروان را تسخیر و منهدم نمودند و از استحکامات بین مرز ایران و عثمانی اثری برجای نگذاشته است. اما نام و آوازه قلاعی نظیر قلعه طبرک اصفهان و الموت قزوین و قهقهره آذربایجان و اصطخر فارس و گلخندان البرز بر قسمتی از تاریخ سیاسی و نظامی صفویه سایه انداخته است و در این کوتاه سخن بذکر قلعه قهقهره و اصطخر می پردازد.

قلعه اصطخر فارس که روزگاری شاه اسمعیل و برادرانش علی و ابراهیم و بعدها خان احمد گیلانی مدتی در آن زندانی بودند و از مراکز مهم طغیان علیه شاه عباس اول بود، امروز «در انتهای شمال غربی جلگه مرو دشت فارس قرار گرفته است در این مکان سه کوه منفرد و مجزا از یکدیگر در وسط صحرا بدنبال هم واقع شده اند که نام آنها قلعه شکسته و اشکنوان و استخر است. بر بالای کوه سوم قلعه معروف استخر از طرف عضدالدوله دیلمی ایجاد گردیده استخر بزرگ آب در محل مناسب آن ترتیب داده شده بود و اکنون درخت سرو چندین صدساله در کنار بقایای استخر در میان ویرانه های ابنیه سنگی قلعه پایدار است. برای رفتن بدانجا باید دنباله راه فرعی را که از جانب نقش رستم رویشمال غربی امتداد دارد پیمود پس از گذشتن از آبادیهای سارویه و گرم آباد در کنار قریه کوچکی که بنی یکه نام دارد بسمت چپ متوجه گشته بجانب

۱ - خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی نسخه خطی ص ۱۳۸ .

۲ - همان اثر ص ۴۵۰ .

۳ - نقاوة الآثار تألیف محمود بن هدایت الله تصحیح احسان اشراقی ص ۷ .

۴ - همان اثر ص ۱۳۶ .

کوهسار میروند و براهنمایی افرادی از قریه مزبور با راه‌پیمایی تقریباً دوساعت در کوهستان به‌ویرانه‌های این قلعه شگرف می‌رسند.^۵

شگفتی این قلعه را روزگار آبادانی آن از لابلای پاره‌ای از نوشته‌های مورخین و جغرافیادانان قدیم بهتر میتوان حس کرد. در تمام این نوشته‌ها ساختمان قلعه به عهد باستان بخصوص بزمان جمشید جم و کیومرث نسبت داده شده است. ابن حوقل جغرافیادان بزرگ قرن چهارم هجری مینویسد: «بیشتر شهرهای فارس دارای قلعه‌های محکم و حصارهایی استوار و بلند است و از این جمله است قلعه‌های اندرون شهرها و قهندزها که در اطرافش دیوارها است و همچنین قلعه‌هایی استوار که در کوهها بطور جداگانه و مشخص در حالی که به پای خود ایستاده ساخته شده است از شهرهای استوار اصطخر است که قلعه‌ای دارد و پیرامون آن باروست» و در محل قلعه اصطخر از قلعه‌ای نام میبرد بنام اشکنوان و مینویسد: «در روستای پائین است و بالارفتن بدان دشوار است و قلعه‌ای بسیار استوار و چشمه‌ای جاری دارد»^۶ این قلعه اشکنوان را با قلاع اصطخریار و قلعه شکسته سه گنبدان می‌گفتند. لسترنج^۷ به نقل از بلاذری و مقدسی و فارسنامه ابن بلخی و تره‌القلوب حمدالله مستوفی درباره آثار این قلعه مینویسد:

«بر فراز کوههای شمال باختری اصطخر سه قلعه بود یکی اصطخریار دیگر قلعه شکسته و سوم قلعه شکنوان این سه قلعه را رویهم سه گنبدان می‌گفتند آب قلعه اولی از دره‌ای عمیق که جلوی آنرا سدی بسته بودند می‌آمد و در این قلعه عضدالدوله دیلمی آب‌انبارهای بزرگ ساخته بود که سقف آن بر فراز بیست ستون قرار داشت و هنگامی که دشمن قلعه را محاصره می‌کرد آب آن آب‌انبارها برای مصرف هزار مرد که درون قلعه بودند بمدت یکسال کفایت مینمود نزدیک آن قلاع بر فراز کوه میدانی بود برای تمرین سپاهیان که آنرا هم عضدالدوله دیلمی ساخته بود»^۸. در فارسنامه ابن بلخی آمده است:

«قلعه اصطخر قلعه‌ایست سخت عظیم و از این جهت آنرا اصطخریار نام نهاده‌اند که یعنی یار اصطخر: هوای آن معتدل است و آب چشمه دارد»^۹. و تره‌القلوب اضافه میکند که هیچ قلعه‌ای از آن قدیمی‌تر نیست و هراستحکامی که جهت قلاع ممکن بوده در آنجا انجام داده‌اند. در قدیم آنرا سه گنبدان خوانده‌اند زیرا قلاع شکسته و شکنوان در حول آنست و بر آن قلعه زمین عمیقی بود که آب باران بر آن رفتی و از یکطرفش بصحرا افتادی عضدالدوله بر آن طرف بندی بست و آن زمین را به ساروج و سنگ و گچ حوضی ساخت که به فده پایه نردبان درآوردند و بکرباس و قیر و موم و ساروج چنان محکم گردانید که قطعاً آب نمی‌تراوید و چندان آب درو جمع میشود که اگر هزار مرد یکسال از آن بکار برند یک پایه فرو نشیند و آن حوضها را ستونها در میان ساخته‌اند و سقف گردانیده تا از تغییر هوا و آب سالم ماند و قلعه اصطخر قلعه محکم است و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام مانند اصطخر است.

آنچه مسلم است این قلعه مستحکم تاروزگار شاه عباس بزرگ اهمیت و عظمت خود را حفظ کرده بود. شاه اسمعیل اول بنیان‌گذار دولت صفوی و برادرانش بفرمان یعقوب بیگ آق قوینلو مدتی در این قلعه زندانی شدند و رستم میرزا آق قوینلو جانشین یعقوب برای مبارزه با دشمنان خود اسمعیل و برادران را از قلعه خارج کرد و همین امر به اسمعیل امکان داد پس از مرگ برادرش علی مریدان پدر را گردآورده قیام تاریخی خود را سال ۹۰۶ هجری آغاز کند. خان احمد گیلانی فرمانروای مقتدر گیلان در دوران شاه طهماسب از شخصیت‌های دیگری بود که مدتی بفرمان این پادشاه در اصطخر زندانی شد اما آخرین قربانی این دژ بلند آوازه یعقوب خان ذوالقدر حاکم فارس بود.

یعقوب خان ذوالقدر در هنگام حکومت شاه عباس در خراسان جزء ملازمان وی بود و اعتباری چندان نداشت لکن پس از آنکه شاه عباس بکمک مرشد قلیخان استاجلو قزوین پایتخت صفویه را تصرف کرد و به اشاره او یعقوب خان، مهدی قلی خان ذوالقدر حاکم یاغی فارس را

بقتل رسانید، پادشاه صفوی پیاداش این عمل حکومت فارس را به یعقوب سپرد اما یعقوب خان پس از استقرار در شیراز دست به ظلم و تعدی گشود و روزگاری چند با خود سری حکومت راند تا آنکه شاه عباس تصمیم به تنبیه او گرفت خان ذوالقدر که از عقوبت پادشاه صفوی مطلع بود خود را به قلعه اصطخر انداخت و بایست گرمی به استحکام قلعه و لشگریان و ذخایر خود لوای عصیان برافراخت اما سرانجام پادشاه صفوی باتدبیر و سیاست یعقوب خان را از قلعه بیرون آورده او و همه کسانی را نابود کرد و سپس قلعه اصطخر را با خاک یکسان کرد. مورخین آثرمان فتح این قلعه را جزء کارهای شگفت‌انگیز دانستند. محمود بن هدایت‌الله صاحب نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار مینویسد:

«چون خبر این فتح مبین در اطراف و اکناف بلاد ایران زمین منتشر گردید اصحاب خبرت را موجب حیرت گشته وقوع این امر غریب را از مقوله خرق عادت شمرده گوش زمان ندای حیرت‌فرای «هذا الشئ عجیب» شنید زیرا که قلعه اصطخر در حصانت و رصانت موجب فخر سلاطین عجم بوده و از عهد جمشید که بانی مبانی آن قصر مشید است تا این روزگار هیچیک از پادشاهان ذوی‌الاقتدار را تصرف در آن دست نداده و کمند تسلط هیچ صاحب شوکتی بر کنگره برجی از این حصار رفیع منیع که مشاکل مسماء ذات‌البروج است نیفتاده»^{۱۰} اسکندربیک ترکمان نویسنده عالم‌آرای عباسی مینویسد: «تسخیر قلعه اصطخر که به متانت و استحکام شهره عالم و بنا کرده فریدون و جم است بتهر و غلبه دشوار مینمود»^{۱۱} و قاضی احمد در خلاصة التواریخ آورده است که: «ارباب سیر و تاریخ نوشته‌اند که قریب پنجهزار سال از بنای آن قلعه گذشته و در هیچ زمانی احدی از سلاطین آن قلعه را نگرفته‌اند»^{۱۲}.

شاه عباس چند روز پس از قتل یعقوب خان و تسخیر قلعه اصطخر بتماشای آن قلعه رفت و از فراز آن وقتی به‌افق اطراف نگرست در ارتفاع قلعه و استحکام آن متحیر ماند و پس از آنکه پیاپی آمد فرمان داد قلعه را ویران کنند: «شاه کامیاب امر به تخریب آن قلعه فرموده سنگتراشان نادر و کوهکنان قادر اطراف و جوانب آن قلعه را که سد راه آمد و شد بودند درو عمارت و آب‌انبارهای آنرا بالتمام ویران کردند و مبلغ یک هزار تومان که قبل از آن جهت گرفتاری آن حق ناشناس نذر فرموده بودند تصدق فرمایند توفیق آثاری عباس علی سلطان نمودند که به ارباب استحقاق رسانید»^{۱۳} چگونگی تسخیر این قلعه بوسیله شاه عباس خود واقعه‌ای شنیدنی است و از دریاچه چشم يك واقعه‌پرداز بیطرف که شغلی نیز در دستگاه حکومت صفوی نداشته است نشان دوران‌دیشی و سیاست شاه عباس است صاحب نقاوة الآثار مینویسد:

«پادشاه میخواست که آن رمیده معموره فراغت و بدام آمدن آن وحشی مغموره خوف و خشیت (یعقوب خان ذوالقدر) از ممکن قوت به حیث فعل آید و طایر زندگی و مرغ حیات و کامرانی آن متمکن حصار سرکشی و آن ساکن قرارگاه ناخوشی را بچنگ عقاب قهر افعی زهر بدتیر هلاک سازد بنا برین درایام صید و شکار بهرجایی و مقامی که رسیدی که ماده شوقی و انتعاش

۵ - اقلیم فارس آقای مصطفوی ص ۴۸.

۶ - ابن حوقل: صورة الارض ترجمه جعفر شمار ص ۲۹۷.

۷ - Lestrang

۸ - لسترانج: سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۹۷.

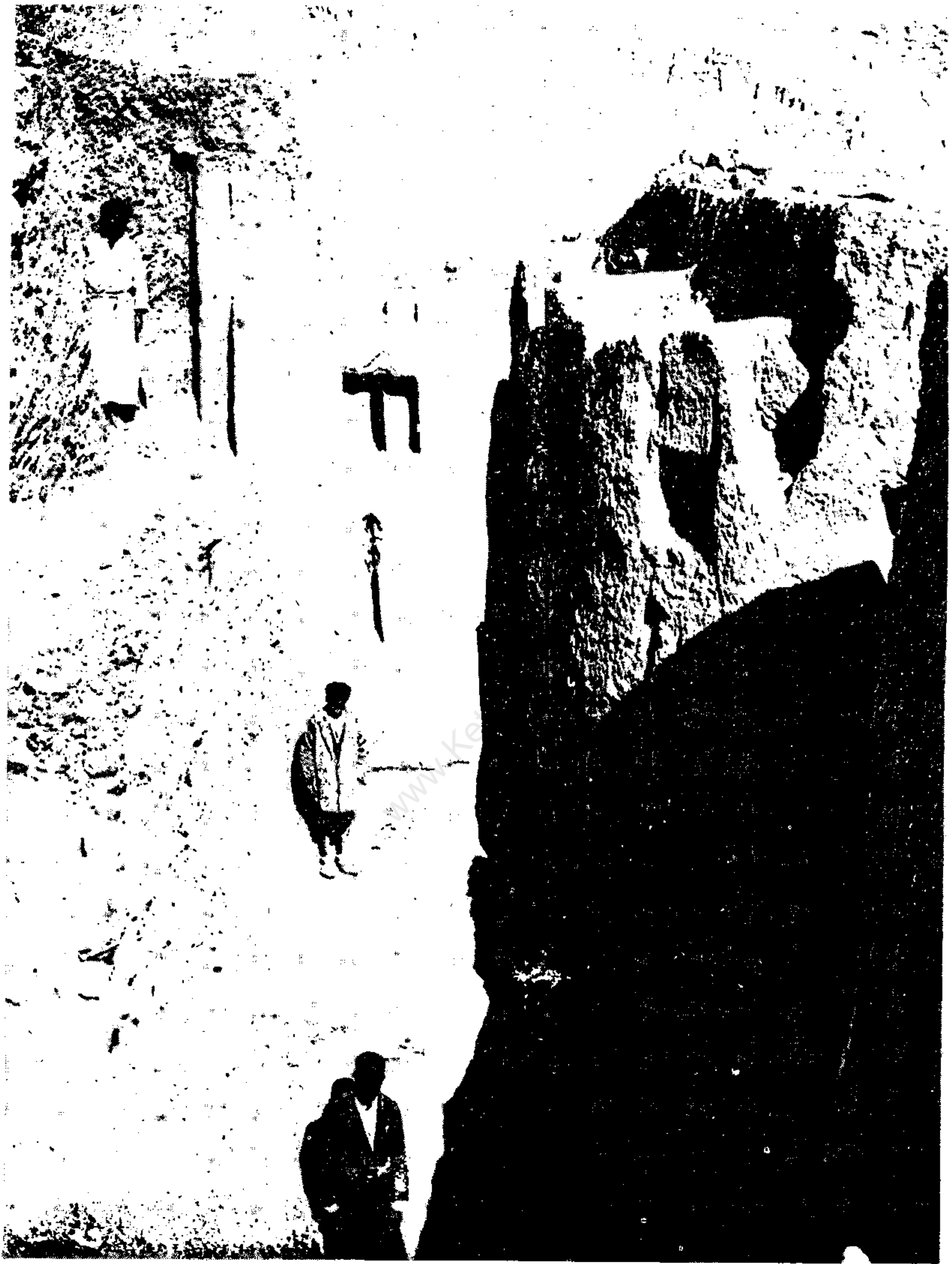
۹ - فارسنامه ابن بلخی ص ۱۲۹.

۱۰ - نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار تصحیح احسان اشراقی ص ۸.

۱۱ - عالم‌آرای عباسی تصحیح ایرج افشار ص ۴۳۵.

۱۲ - خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی ص ۷۷.

۱۳ - خلاصة التواریخ تصحیح هانس مولر ص ۸۲.



۱۱۹ - سنگخرا

طبیعی اتفاق افتادی نواب سلیمان القاب از روی تأسف و تحسر، بر زبان آوردی که آیا یعقوب خان من در این موضع شکاری کرده یا جامی بیاد ما خورده باشد؟ کی باشد که نوعی شود که بایکدیگر در محلهای عشرت اثر جامی بروی هم بکشیم و باتفاق شکاری بدام آوریم! و این مقدمه را التزام نموده هرجایی و مأوایی که اوضاع و خصوصیات آن مقام بطبع شریفش خوش آمدی آن عبارت را تکرار نمودی و نوعی فرمودی که آن کلمات در میان جمع بسمع خان رسیدی... تا آنکه یکروز یکی از محارم خود را بنزد یعقوب فرستاد و به او پیغام داد که منظور اصلی وی از آمدن آن بوده است که خلاف قول بعضی ازارکان دولت را در مورد عصیان او به ثبوت رساند و چون خود به این امر واقفست بهتر آنست که خان از قلعه فرود آید و شرط مهمان نوازی بجای آورد. پس از چند بار پیغام سرانجام با وساطت تنی چند از محرمان و معتمدان بنیان عهد و میثاق استوار گردید و خان در آن قلعه شکوهمند فکرهای بلند و اندیشه‌های ناسودمند کرده عاقبت از اوضاع و اطوار ناشایست نادم و پشیمان گردیده کمند جاذبه اقبال شاهی و قید سلسله نامتناهی دست و گردن اقتدارش بسته بی اختیارش از آن منزل غرور و استکبار فرود آورد و خری را که شیطان به چندین حيله و مکر و اندیشه بسیار و فکر بر بام برده بود عنانش گرفته و به پائین آورده بدست صاحب سپرد»^{۱۴}.

اما درباره قلعه قهقهه در دوران صفویه سخن بسیار است و نام آن که حادثه ساز سیاسی دوران پرجذر و متد اوایل دولت صفویه بوده همواره بارعب و وحشت خاصی در دهانها می گردیده و در گوشها می پیچیده است شاه اسمعیل دوم و القاس میرزا و سام میرزا از جمله شاهزادگان صفوی بودند که سالها بفرمان شاه طهماسب در این قلعه مخوف زندانی شدند و تنها اسمعیل میرزا پس از وفات شاه طهماسب نجات یافت عده‌ای از امرا و بزرگان نظیر خان احمد گیلانی حاکم گیلان و امیرخان ترکمان امیرالامرای آذربایجان و حاکم گرجستان نیز مدتی در این قلعه گرفتار بودند و بعضی به سرنوشت شومی دچار شدند. درباره ساختمان این قلعه و چگونگی ایجاد آن مطلب مهمی در کتابهای گذشته نیامده است و آنچه که بر شهرت این قلعه در روزگار صفویه افزوده این بوده است که شاهان صفوی از آن بعنوان زندانی سیاسی استفاده می کردند. در زمانیکه شاه اسمعیل در تبریز بتخت سلطنت نشست قلعه قهقهه بعزت نزدیکی به پایتخت و استحکام طبیعی مورد توجه قرار گرفت. این قلعه در کوههای قراجه داغ واقع بوده است و آن کوهستانی است در شمال آذربایجان که از یکسو به کوههای قراباغ و از سوی دیگر بکوههای طالش ختم میشود. در عالم آرای عباسی درباره قلعه قهقهه چنین آمده است:

«قلعه عالی اساس سپهر حماس قهقهه در الکاء یافت از اعمال قراجه داغ بر فراز قله کوهی رفیع آسمان پیوند واقع شده از سنگ يك پارچه که ساکنانش با سکنه فلك الافلاك دمساز و پاسبانانش باشب زنده داران فلك ثوابت همراهند. از درگاه قلعه که دامنه آن کوه است تا فراز قلعه راهی است سربالا تا نیم فرسخ در غایت تنگی که عبور يك سوار از آنجا در نهایت دشواریست که يك نفر تفنگچی مانع خروج کثیر میتواند باشد. در زمان شاه جنت مکان (شاه طهماسب) که چند مرتبه خواندگار (سلطان عثمانی) به آذربایجان آمد و در آن ولایت فترت بود بنا بر استحکام قلعه خزاین پادشاهی بآنجا نقل شده بود اسمعیل میرزا و القاس میرزا و سام میرزا نیز با اولاد در آن قلعه محبوس بودند. هیچ پادشاه ذی شوکت کمند همت بر کنگره تسخیر آن حصن حصین بلند ارکان نینداخته و آرزوی گرفتن آن عالی بنیاد در مخیله هیچ يك از سلاطین کشور گیر

۱۴ - نقاوة الآثار ص ۳۶۵.

شاه عباس يك چند بصورت ظاهر با یعقوب خان ذوالقدر بمدارا رفتار کرد و پس از چند روز امری را بهانه کرد فرمان داد او را دستگیر و به زنجیر بستند و بدشمنان او اشاره کرد تا بدنش را پاره پاره ساختند.

صورت نبسته همیشه یکی از امراء معتمد عالی قدر بحراست و کوتوالی آن قیام داشته اند.»^{۱۵} نخستین شخص از شاهزادگان صفوی که به قلعه قهقهه فرستاده شد اسمعیل میرزا پسر بزرگ شاه طهماسب بود و جرمش این بود که برخلاف میل پدر در شهر هرات که مقر حکمرانی او بود آغاز ظلم و ستم نموده دست باعمال ناشایستی زد و شاه طهماسب نیز او را از حکومت هرات خلع و بحکومت خراسان فرستاد و چون رفتار او در خراسان نیز مورد پسند واقع نشد ویرا دستگیر و به همراه سوندوک قورچی باشی به قلعه قهقهه فرستاده و نوزده سال و شش ماه و بیست روز در آن قلعه زندانی شد دومین زندانی از شاهزادگان سام میرزا برادر شاه طهماسب بود که بمناسبت شکست قندهار مورد بی مهری پادشاه قرار گرفته نخست به حکومت اردبیل و سپس روانه قلعه قهقهه گردید و چون در آنجا با اسمعیل میرزا در تماس بود و از وی تقاضا کرده بود پس از رسیدن به سلطنت مراعات حال او را بکند و شاه طهماسب که این گفتگورا به توطئه ای تعبیر کرده بود فرمان داد سام میرزا و فرزندانش را در قلعه کشتند و بعداً انتشار دادند که سقف اطاق سام میرزا بر اثر زلزله فرو ریخته است.

القاس میرزا برادر دیگر شاه طهماسب نیز مدتی در قلعه قهقهه زندانی بود. وی بعلت پاره ای نارضائیها برضد برادر قیام کرد و بسططان عثمانی پناهنده شد و سلطان را بجنگ با ایران تحریک کرد لکن سرانجام گرفتار شد و در قلعه قهقهه محبوس گردید و چندی بعد بفرمان پادشاه او را از فراز قلعه بریز افکندند.

در سال ۹۷۵ هجری خان احمد گیلانی بر شاه طهماسب عصیان کرد اما سپاه قزلباش گیلان را تسخیر و خان احمد را که به اشکور گریخته بود دستگیر کرد. وی بامر شاه در قهقهه زندانی شد و چندی بعد به قلعه اصطخر انتقال یافت خان احمد که حکمرانی سیاستمدار و شاعری پرمایه بود در قلعه اصطخر برای رهایی خود مرتب به پادشاه صفوی نامه می نوشت که از آنجمله این رباعی است که در وصف حال خود سروده است:

از گردش چرخ واژگون می گریم وز جور زمانه بین که چون می گویم
باقدم خیمه چون صراحی شب و روز در قهقهه ام ولیک خون می گریم

و شاعری درباری در جواب آن شعر رباعی ذیل را برای خان احمد فرستاد:

آروز که کار تو همه قهقهه بود با رأی تو رأی سلطنت صدمه بود (؟)
امروز درین قهقهه با گریه بساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

و اما حادثه سازترین زندانی قهقهه، اسمعیل میرزا پسر شاه طهماسب بود که با وجود تنفّری که شاه طهماسب از او داشت باز به سر نوشت دیگر زندانیان دچار نگردید و مقدر این بود که علی رغم همه اوضاع و احوال نامساعد بعد از پدر بر تخت سلطنت بنشیند.

رفتار ناهنجار اسمعیل میرزا در قلعه قهقهه نیز ادامه یافت و پادشاه صفوی ناچار شد در حفظ و حراست قلعه بیشتر کوشا باشد و کوتوالی قلعه را معمولاً به امرایی واگذار می کرد که از هر جهت مورد اعتماد او باشند و چون قلعه بیش از یک راه نداشت آن راه را نیز مسدود کردند تا کسی بقلعه نرود و احیاناً محرك شاهزاده که در عین حال ولیعهد نیز بود نشود اما علی رغم این محافظت ها شاهزاده از فراز دیوارهای قلعه با جمعی از صوفیان صفوی که در کسوت قلندری از عثمانی بیای قلعه آمده بودند تماس می گرفت و چند خشت زرین از ذخائر سلطنتی را که در قلعه قهقهه نگاهداری می کردند بصوفیان داد در ضمن اعمال ناشایست دیگری نیز از او سرزد که موجب تکدر خاطر شاه طهماسب گردید^{۱۶} و برای اینکه از هر یک از طوایف قزلباش از فرصت استفاده نکند حراست قلعه را بچندین گروه از قزلباش سپرد و خلیفه انصار قراواغلو را که مورد اعتماد او بود بر نگهبانان ریاست داد و این وضع ادامه داشت تا اینکه در سال ۹۸۴ هجری شاه

طهماسب در قزوین وفات یافت و سرکردگان قزلباش بطرفداری از حیدر میرزا پسر دیگر شاه و یا اسمعیل میرزا بایکدیگر بمبارزه برخاستند و چون هواخواهان اسمعیل میرزا قوی‌تر بودند حیدر میرزا کشته و بسطنت اسمعیل با یکدیگر متفق شدند و جملگی بطرف قلعه رفته اسمعیل میرزا را از قلعه بیرون آوردند و بدقزوین آورده بر تخت سلطنت نشاندند.

آخرین واقعه مهمی که در قلعه قهقهه اتفاق افتاده است طغیان زندانیان قلعه قهقهه در سال ۱۰۱۹ در دوران سلطنت شاه عباس اول است. درین سال عده‌ای از عثمانیان که در جنگهای ایران و عثمانی اسیر شده و در قلعه قهقهه محبوس بودند دست بشورش زده کوتوال قلعه مظفر بیگ قراواغلو را کشته اسلحه و تفنگ موجود در قلعه را بدست آورده درهای قلعه را بستند و تادوماه در برابر سپاه شاهی مقاومت کردند اما سرانجام شاه عباس قلعه را تسخیر و محصوران را از میان برداشت.

۱۵ - عالم‌آرای عباسی تصحیح ایرج افشار ص ۸۱۹.

۱۶ - چون علمای عراق به شاه گفته بودند که زر مسکوک چون در خزینه مجموع می‌گردد بر آن زکوة لازم است بحکم شاه زرها و نقره‌ها را شکسته خشت‌وار ساختند و به قلعه‌ها نقل کردند از آنجمله در قهقهه نیز خشتی چند زرین و سیمین بود در این سال که نهصد و هفتاد و هفت بود اسمعیل میرزا از آن خشت‌ها بموفایان رومی که در زیر قلعه قهقهه بودند داد که آنها را به اردبیل برده نقد کرده بعضی مصارف می‌رسانیدند خزینه‌دار قلعه برفوت خشتها اطلاع یافته بملازمان حبیب‌بیگ (کوتوال قلعه) گمان برده و بالاخره به تحقیق پیوست که خشتها را گماشتگان شاهزاده برده‌اند و بحکم او به قلندران داده‌اند و حبیب‌بیگ در این باب بشاه شکایت کرده و شاهزاده از او برنجید و از اتفاقات شاهزاده اسمعیل را بازن یکی از ملازمان حبیب‌بیگ سری بود و در هنگام شب بخانه وی میرفت شبی آن مرد خبردار شد به حبیب‌بیگ خبر داد که اینک اسمعیل میرزا در خانه من است. گرت نیست باور بیا و بین. حبیب‌بیگ بخانه او درآمد که شاهزاده را منع کند در آن ظلمت لیل و خانه تاریک شاهزاده با حبیب‌بیگ درآویخته و بر حسب اتفاق مشتی برده‌ان شاهزاده آمد و دو دندان پیشین او خلع و قلع گردیده بیفتاد و میرزا دندان طمع از آن میدکند خشمگین بدر رفت حبیب‌بیگ استاجلو حقیقت سرقه خشت و تفصیل آن واقعه زشت را در ضمن عریضه بمحرمان دربار پادشاهی مشهود گردانید شاه تهماسب از استماع این اخبار بغایت آزرده گشت وزین‌العابدین کاشانی را به تفحص و تحقیق این امورات روانه قلعه قهقهه فرمود لهذا در میان اویماق استاجلو که صاحب منصبان دربار شهریار بودند با اسمعیل میرزا کدورت و خلاف و نفاق آشکار شد. حسین‌بیگ یوزباشی استاجلو که مقرب حضرت سلطان ایران و سلطان مصطفی میرزا پسر ارشد و عزیز شاه طهماسب که بعد از رفتن معصوم‌بیگ بمکه او وکیل و نایب شاه بود مقدمات اخلاص کیشی و آشنایی بظهور آورده بواسطه سلطان مصطفی میرزا که بحسب سال با سلطان حیدر قریب‌الانس و قریب‌العهد بود سلسله دوستی او استحکام پذیرفت و حسین‌بیگ دانست که اگر اسمعیل میرزا بولایت عهد و سلطنت رسد با استاجلو خصمی خواهد نمود بمتفق کردن امرای شاهی و اویماقات با سلطان حیدر میرزا کوشیده نخست اویماق سلسله جلیله قاجاریه را که در تمام الوس قزلباش بشجاعت و دلیری و بسیاری طایفه ممتاز بود با خود متفق گردانیده و جمعی که بتحقیق حال اسمعیل میرزا به قلعه قهقهه رفته بودند باز آمدند و صورت حال عرضه داشتند معلوم شد که اسمعیل میرزا خلاف کرده مزید رنجش خاطر پادشاهی شد ولیکن حبیب‌اله بیگ حارس او نیز که خلاف ادب کرده بود بامیر اصلان افشار تبدیل یافت پنجاه کس از قورچیان افشار که با استاجلو مخاصمه داشتند بمحافظت قلعه روانه شدند اما اعتماد بر یک طایفه نفرمودند و قلعه را به خلیفه انصار قراواغلو که با استاجلو موافقتی داشت سپردند خلیفه انصار که با تمام اویماق خود در آن صحرا نشین بودند بحکم شاه بیای قلعه آمدند چنانکه قریب به ده هزار خانه قراواغلی قلعه را در میان گرفتند و خاطر پادشاه بواسطه حافظ و حارس افشار از ذات اسمعیل میرزا و بواسطه خلیفه از محافظه و فرار اسمعیل میرزا از قلعه مذکور اطمینان یافت و در میان الوس قزلباش خلاف افتاد جمعی اسمعیل میرزا و جمعی سلطان حیدر میرزایی شدند. (روضه‌الصفا میرخواند ص ۱۳۷ ۱۳۸ و ۱۳۹).

زندگانه کسائی نحوی

● ایرانی دانشمندی که خالق آثار گرانبھائی در علم و ادب عرب می باشد

زین الدین کیائی نژاد

در تاریخ جهان از لحاظ مقاومت ملی و پایداری و استقامت در برابر حوادث و رویدادهای ممتد روزگار، ایران شاید بیمانند باشد، سیل حوادث و طوفانهای سهمگین وقایع و جزروندهای گوناگون روزگار و قرون و اعصار کمر او را خم کرده ولی هرگز از پای در نیاورده است چهره گلگونش گاه بگاه دگرگون شده و به زردی گرائیده ولی هیچگاه رنگ اصلی خود را از دست نداده است.

در طول ۲۵ قرن ملت هائی با ما بوده اند که امروز یا اثری از آنها باقی نمانده و یا اگر باقی مانده مبنای و اصول قومیت آنها تغییر کرده و آداب و سنت های ملی و حتی زبان خود را از دست داده اند ولی ملت ایران نه تنها زبان و سنت و آداب مخصوص خویش را حفظ کرده است، بلکه از سنت و آداب خوب دیگران نیز استفاده کرده و از زبان و فرهنگ فاتحان هم بهره گرفته است. از جمله حوادث شگرف و عمیقی که در کشور ما روی داده حمله تازیان و فتح ایران بدست آنان و انقراض دولت بزرگ ساسانی و رسوخ و نفوذ معنوی اسلام در ایران بوده که اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را دگرگون ساخته است، اما با همه این احوال پس از فرونشستن سیل بنیان کن حادثه و زده شدن گردوغبار واقعه باز ملت بخود آمده و بتدریج چهره تابناک و گوهر ذاتی خود را نشان داده و با آشنائی با اصول و مبنای مبین دین اسلام در عین حمایت و پشتیبانی از این دین و حفظ سنن و شعایر ملی مبارزه های نهان و آشکار خود را علیه حکومت عرب اتخاذ کرد تا آنجا که با طرد آن حکومت استقلال دیرینه خویش را بازیافت، اما دست از حمایت دین اسلام که آن را بجان و دل پذیرا شده بود برنداشت و در راه پیشرفت اصول و فروع آن از هیچگونه کاری دریغ نورزید.

سهم بزرگ دانشمندان ایران در نشر دین اسلام و علوم و معارف اسلامی آن چنان قابل توجه و درخور ستایش است که همه توهمات و تصورات تحمیل اسلام بایران را میشوید ایرانیان نخستین ملتی بودند که بخدمت اسلام همت گماشتند و در تمام رشته های علوم اسلامی از تفسیر، کلام، فقه، اصول، منطق، حکمت، حدیث، نحو و صرف، عروض و قافیه، معانی و بیان، ریاضیات، طب و نجوم گامهای اساسی برداشته اند.

دانشمندان ایران در طول تاریخ اسلام سعی بلیغ کرده اند تا با گسترش معارف اسلامی خدمت شایان توجهی باین دین بنمایند و این خدمت همچنان پس از ۱۴ قرن ادامه دارد. دانشمندانی مانند: سلمان فارسی، نافع دیلمی، طاوس کیشان، ثابت بن هرمز، قاسم بن عوف

استرآبادی در روایت وحدیث اباعمر فارسی، عبدالله بن کثیر، جندب بن فیروز، درعلم قرائت، سلیمان بن بهمن خراسانی، احمد بن سهل سیستانی، محمد بن جریر طبری درعلم تفسیر قرآن، ابونواس اهوازی، بشار بن برد، زیاد اعجم اصفهانی، اسمعیل بن یسار درشعر وشاعری محمد بن موسی خراسانی، ابوسهل نوبخت اهوازی، ابوریحان بیرونی، موسی خوارزمی، عبدالرحمن صوفی رازی درعلم ریاضی ونجوم، حنین بن اسحق ویعقوب بن حنین درمنطق وفلسفه، علی بن عباس اهوازی، ابوعلی سینا، ابو سهل جرجانی وزکریای رازی درطب، ابن سینا و فارابی درفلسفه وحکمت، سیبویه وکسائی درنحو ومصرف آنچنان خدمت گران بهائی بعالم اسلام کرده اند که خدمت هیچ يك از دانشمندان ملل دیگر اسلامی بپایه خدمات آنان نمیرسد.

بسیار شایسته وبجا خواهد بود این بزرگان علم وادب که آثار علمی و ادبی خود را بمقتضای زمان بزبان عربی نگاشته اند وبفرهنگ وادب اسلام خدمت کرده اند به هم میهنان ایرانی بهتر وبیشتر معرفی شوند بزرگانیکه شاید بیشتر مردم کشور ما بعزت عدم آشنائی کافی بحال بیشتر آنان، آنها را تازی بدانند نه پارسی، اینک بهمین منظور بشرح حال یکی از آنان یعنی (کسائی) نحوی میپردازم که باتفاق همه مورخان اسلامی، اصلاً ایرانی وپارسی نژاد بوده است.

تاریخ تولد ونام ونشان کسائی

ابوالحسن حمزة بن عبدالله بن عثمان نحوی، مشهور به (کسائی) ازادبا ونمحاته معروف وازقراء مشهور هفتگانه است^۱ کسائی بتصریح مورخان اصلاً ایرانی، نامش بهمن ونام پدرش فیروز از «موالی» بنی اسد بوده است^۲ تاریخ تولد وی بدرستی معلوم نیست، اما باتوجه باینکه خطیب درتاریخ بغداد عمر او را هفتاد سال نوشته اگر درتاریخ وفاتش که مورد اختلاف است (۱۸۲ یا ۱۸۳ یا ۱۸۹) بضبط ابن ندیم درالفهرست اعتماد کنیم و وفات او را درسال ۱۹۷ هجری بدانیم میتوان گفت که درسال ۱۲۷ هجری بدنیا آمده است.

کسائی روزگار کودکی را درکوفه گذرانده واز آنجا به بغداد رفته ودر آن شهر متوطن شده وسپس سفرهائی بدیگر نقاط کرده است که بعداً ذکر خواهد شد و وی جزو طبقه دوم ازنحاة کوفی وگویند شیعه بوده است.^۳

مقام علمی و ادبی کسائی

کسائی علاوه برعلوم نحو، لغت وقرائت، درعلم فقه وحدیث وتفسیر نیز امام وپیشوا بوده درقرائت نخست ازحمزة بن حبیب پیروی کرده وسپس خود صاحب نظر گردیده وقرائت خاص جداگانهای اختیار نموده است.

دربغداد بسبب علم وفصل خود شهرت خاصی یافت وهارون الرشید خلیفه معروف عباسی وی را بهتعلیم دو فرزند خود امین ومأمون گماشت ودرتردد خلیفه بسی محترم وارجمند گردید آنچنانکه وی را ازطبقه معلمان جدا کرد ودرزمره خاصان وهمنشینان خویش درآورد.

خطیب مینویسد که هارون خود نیز نزد کسائی تلمذ کرده وعلم و ادب آموخته است.^۴ ابن ندیم مینویسد: بخط ابوالطیب خواندم که روزی رشید از مکان بلندی ناظر کسائی و فرزندانش بود وآنان او را نمیدیدند، مشاهده کرد کسائی پس از فراغت درس هنگامی که

۱ - قراء معروف سبعة عبارت بوده اند از: ۱- عاصم کوفی ۲- نافع بن عبدالرحمن مدنی ۳- عبدالله بن کثیر مکی ۴- حمزة بن حبیب کوفی ۵- علی بن حمزة کسائی ۶- ابوعمر بن علا ۷- عبدالله بن عامر شامی.
۲ - فهرست ابن ندیم، تاریخ بغداد، بغیة الوعاة، معجم الادباء وفيات، روضات الجنات.
۳ - تأسیس الشیعه للعلوم الاسلامی تألیف علامه سید حسن صدر، صفحہ ۳۴۷، چاپ بغداد.
۴ - تاریخ بغداد ج ۱۱ صفحہ ۴۰۳ چاپ قاهره.

خواست بیرون بیاید امین و مأمون برای پیش‌گذاریدن نعلین استاد بریکدیگر سبقت گرفتند و هر کدام لنگه آن‌را پیش پای کسائی نهادند، کسائی بآنان آفرین گفت، سر و دست ایشان را ببوسید و به آنان سوگند داد که این کار را تکرار نکنند، هنگامی که رشید در مجلس جلوس کرد و کسائی به محضر وی آمد، رشید از حاضران پرسید چه کسی ارجمندترین خدمتکاران را دارد؟ همه گفتند امیرالمؤمنین است که ارجمندترین خدمتکاران را دارد، هارون گفت نه چنین نیست، بلکه آن شخص کسائی است که خدمتکارانی چون امین و مأمون دارد، بعد قصه را برای آنان نقل کرد.^۵

مرزبانی از کسائی نقل میکند که گفت: در سال ۱۸۲ هجری سومین سال خلافت هارون - الرشید وی مرا احضار کرد و «محمد امین» و «عبدالله مأمون» فرزندان خود را نزد من آورد و گفت: این دو را به چیزی امتحان کن و من از آنان هر چه پرسیدم جواب دادند هارون گفت: چگونه دیدی آنان را؟ گفتم:

اری قمری افق و فرعی بشامه	یزینهما عرق کریم و محتد
یسدان آفاق السماء بهمه	یؤیدهها حزم و رأی و سؤدد
سلیلی امیرالمؤمنین و حائری	مواریث ما ابقی النبی محمد
حیات و خصب للولی و رحمة	و حرب لاعداء و سیف مهند

سپس گفتم: فروعی از اصل اصیل و پاکند، محل نشو آنها نیکو و خوشبو است، شاخه‌های آن استوار و آبخور آن زلال است. پادشاهی نافذ الکلام و عظیم الحکم ملجاء و پناه آنان می‌باشد، آنها را به بزرگی رهنمون گشته و بزرگ و بزرگوار شده‌اند، در پرتو نور او نورانی و در لوای سحر بیان او سخندان گشته‌اند، امیرالمؤمنین از وجود آنان بهره‌مند گردد و در باره آنان بآرزوی خود برسد.^۶

سلسه بن عاصم از کسائی نقل میکند که گفت: در محضر هارون الرشید نماز می‌گذاردم و در نماز اشتباه آیه‌ای از قرآن را غلط خواندم و خود تعجب کردم زیرا اشتباه آن چنان واضح بود که هیچ کودک هم مرتکب آن نمی‌گردید و آن این آیه بود که خواستم «لعلهم يرجعون» بخوانم، با اشتباه «لعلهم ترجعون» خواندم، و بخدا سوگند که هارون جرئت نکرد که بگوید من خطا و اشتباه کرده‌ام، پس از پایان نماز از من پرسید: کسائی این چه لغت و قرائتی بود؟ گفتم یا امیرالمؤمنین اسب اصیل و چابک نیز گاهی می‌لغزد هارون گفت ولی این نیکو بود.^۷

خطیب از احمد بن سهل تمیمی نقل میکند که کسائی گفت: پس از آنکه قرآن را طبق قرائت خود بر مردم خواندم، شبی پیغمبر را در خواب دیدم که فرمود «تو کسائی هستی؟» گفتم آری یا رسول الله، فرمود «علی بن حمزه؟» گفتم آری یا رسول الله، فرمود «همان کسی که قرآن را امروز برای امت من قرائت می‌کرد؟» گفتم آری ای رسول خدا، فرمود: «برای من هم قرائت کن» کسائی گفت: مرزبانم جز (و الصافات) نیامد و همان را باین نحو خواندم: «والصافات صفا فالزجرات زجرا فالتالیات ذکرا» بمن فرمود «احسنت» که نگفتمی «والصافات صفا» و مرا از ادغام نهی کرد، سپس فرمود: «باز هم قرائت کن» و من شروع به خواندن قرآن کردم تا رسیدم باین آیه شریفه «فاقبلوا الیه یزقون» فرمود: احسنت که نگفتمی (یزقون) (بضم زاء) بعد فرمود «من به قراء یا ملائکه (تردید از کسائی است) بتو مباحات خواهم کرد».^۸

قراء می‌گوید: یکی از نحوین در مقام مدح بمن گفت: تو خود در علم مانند کسائی هستی و فرقی میان تو و او نیست من از این سخن مغرور شدم و باوی بمنظره پرداختم، لیکن بزودی دریافتم که در مقابل او همچون مرغی هستم که بامنقار از دریا آب بردارد.^۹

خطیب از سلمه نقل میکند که گفت: ادیبی نزد مهدی خلیفه عباسی بود که هارون الرشید را علم و ادب می‌آموخت روزی مهدی او را احضار کرد در حالی که مسواک میکرد، مهدی از وی

پرسید چگونه است صیغه امر در مسواك كردن ؟ جواب داد « استك يا امير المؤمنين » مهدی گفت : « انا لله وانا اليه راجعون ». سپس پرسید چه کسی از این شخص فهیم تر و داناتر است ؟ گفتند مردی است بنام كسائی که از اهل كوفه است ، در راه است و بزودی باینجا حاضر خواهد شد ، پس از ساعتی كسائی وارد شد مهدی گفت : ای علی بن حمزة كسائی جواب داد: بله یا امیرالمؤمنین گفت چگونه در مسواك كردن امر میکنی ؟ گفت : « سك » یا امیرالمؤمنین مهدی گفت آفرین درست گفتی و امر كرد كه ده هزار درهم بوی دادند.^{۱۰}

این اعرابی گفته است : كسائی در علم عربیت و ضبط دانشمندترین دانشمندان و در علم قرائت راستگوترین قاریان بود جز اینکه در شرا بخواری و علاقه به غلمان افراط میکرد.^{۱۱}

وجه تسمیه كسائی

خطیب از سلطان مروزی نقل میکند که گفت از خلف بن هشام پرسیدم چرا كسائی ، كسائی نامیده شده است ؟ گفت : زمانی كسائی موقع اذان صبح وارد كوفه شد و در حالی که خود را با كسائی از « برکان »^{۱۲} سیاه پیچیده بود داخل مسجد « سبیع » گردید . حمزة بن حبیب زیات در مسجد مشغول خواندن نماز بود ، پس از فراغ از نماز پرسید این شخص که بود وارد مسجد شد گفتند مردی است که كسائی بخود پیچیده است ، همه دیده ها بسوی او متوجه گردید و از آن پس به كسائی معروف شد.^{۱۳}

در فهرست ابن ندیم آمده است که كسائی روزی بمجلس « معاذ هرا » با كسا وارد شد ، در آن مجلس همه حاضران لباس فاخر و مجلل به تن داشتند و او تنها كسائی در برداشت و باین سبب بد كسائی معروف گردید . و همچنین گفته شده است برای آن وی را كسائی گفته اند که در كسا احرام بسته و بدین سبب بآن منسوب گردیده است.^{۱۴}

خطیب از عبدالرحیم بن موسی نقل کرده که گفت : بكسائی گفتم چرا كسائی نامیده شده ای ؟ گفت « برای اینکه با كسا احرام بستم ».^{۱۵}

سبب نحو آموختن كسائی

خطیب از فراء روایت می کند که : كسائی در بزرگ سالی و سن کبر علم نحو را آموخت و سبب آن این بود که وی وارد برقبیله ای شد بنام « هباریین » در حالی که از دوری راه و سختی آن رنج فراوان دیده بود ، گفت : « قدعییت » (بطور مشدد) مردم آن قبیله بروی روترشی کرده و باعث اعتراض گفتند : باما مجالست میکنی و زبان ما را بغلط تلفظ می نمائی ؟ زیرا اگر مقصودت آن باشد که بگوئی از سختی راه رنج فراوان برده ام باید گفته باشی (قداعییت) و اگر منظور

۵ - این حکایت در معجم الادباء نیز آمده است.

۶ - معجم الادباء جلد ۱۳ .

۷ - تاریخ بغداد ج ۱۱ صفحه ۴۰۷ و ۴۰۸ چاپ قاهره .

۸ - تاریخ بغداد ج ۱۱ صفحه ۴۰۹ و ۴۱۰ چاپ قاهره .

۹ - طبقات النحویین زبیدی صفحه ۱۴۰ و ۱۱۴ چاپ مصر - بغیة الوعاة سیوطی .

۱۰ - تاریخ بغداد ج ۱۱ صفحه ۴۰۶ چاپ قاهره - معجم الادباء ج ۱۳ .

۱۱ - بغیة الوعاة .

۱۲ - يقال لكساء الاسود : البركان والبركاني ، مشددتین - قاموس - (شاید از بك فارسی است) .

۱۳ - تاریخ بغداد ج ۱۱ - وفيات ج ۲ - معجم الادباء ج ۱۳ .

۱۴ - وفيات جلد ۲ .

۱۵ - تاریخ بغداد ج ۱۱ - معجم الادباء ج ۱۳ .

آن بوده که بگوئی بیچاره‌ام می‌بایست بگوئی (قدعیت) (بدون تشدید)، کسائی از نزد آنها برخاست و گفت باید علمی تحصیل کرد که زبان مردم را خراب نساخت، آنگاه بنزد «معاذ هرا» شتافت و در محضر وی که از بزرگان علم نحو بود تلمذ کرد، تا آنکه معاذ درگذشت، آنگاه به بصره در حلقه درس «خلیل» درآمد، روزی بخلیل گفت که این علم را از کجا آموخته‌ای؟ گفت از صحرای حجاز و نجد و تهامه. کسائی از بصره به آن دیار سفر کردند و در این سفر علاوه بر محفوظات خود ۱۵ دفتر مهم از لغات و اصطلاحات ادب عرب گردآورده بود، وی چون همی جز بصره و خلیل نداشت، به بصره بازگشت، اما خلیل در گذشته بود و «یونس» بجای وی نشسته بود، میان او و یونس مباحثاتی در گرفت و مسائلی مطرح گردید، یونس در تمام مسائل فضیلت وی را بر خود تصدیق کرد و باستانی او اقرار نمود و او را بجای خود بنشانید.^{۱۶} کسائی از آن پس در بصره چندان توقف نکرد به بغداد رفت و در آنجا سکونت گزید، و مورد توجه عموم واقع شد و مردم از وی استفاده میکردند، از همین جا علم نحو بدو قسم بصری و کوفی تقسیم گردید و کسائی طبق استقرار و نظر خود به نحو پرداخت و پس از وی کوفیون از او پیروی کردند و در همان زمان سیبویه نیز در بصره امام نحو بود و پیروانی داشت. کار کسائی در بغداد رونق گرفت و بطوریکه قبلاً گفته شد مورد توجه خلفا واقع شد و سرانجام باستانی هارون نایل شد و پس از خلافت وی معلم فرزندان وی گردید. مرزبانی از ابو زید نقل میکند که: کسائی در بصره بر ما وارد شد و با عیسی و خلیل و دیگر کسان ملاقات کرد و نحورا از آنان آموخت، سپس به بغداد رفت و از اعراب «حطیمیه» خطاها و اشتباهات خویش رفع کرد و آنچه که در بصره آموخته بود بدور ریخت.^{۱۷} از اصمعی نیز نقل شده است که گفت: کسائی لغت را از اعراب (حطیمیه) که در (قطر بل) منزل داشتند یاد گرفت و وقتی که با آنان بمناظره می‌پرداخت بالغت خود آنها علیه آنها استشهاد میکرد. ابو محمد یزیدی در این باره طعن آمیز چنین سروده است:

کنا نقیس النحو فیما مضی	علی لسان العرب الاول
فجاء اقوام یقیونه	علی لغی اشیاخ قطر بل
فکلهم بعمل فی نقض ما	به یصاب الحق لا یاتلی
ان الکسائی و اصحابه	یرقون فی النحو الی اسفل ^{۱۸}

ابن درستویه نیز در مقام طعن به کسائی میگوید: کسائی موارد شاذ و نادر را که جز بضرورت استعمال آن جایز نیست، اصل قرار میداد و بدین نحو، نحورا فاسد کرد.^{۱۹}

مناظره‌های کسائی

کسائی را با دانشمندان معاصر خود، مناظره‌هایی بوده است که از جمله مناظره معروف او با سیبویه میباشد، از مرزبانی نقل شده است که سیبویه بعزم دیدار «یحیی بن خالد» بدر بار برامکه رفت، روزی میان او و کسائی دیداری رویداد و مباحثات و مناظرات علمی بین ایشان در گرفت، از جمله این که کسائی از سیبویه پرسید: این جمله را «قد کنت اظن ان العقر ب اشد لسعة من الزنبور فاذا هو هی او (هوایاها)^{۲۰} برفع میخوانی یا بنصب؟» سیبویه رفع را تجویز کرد و گفت «اقول هو هی» کسائی گفت: هر دو وجه رفع و نصب جایز است آنگاه هر کدام برای اثبات نظر خود دلائل و شواهدی می‌آوردند تا آنکه یحیی برمکی گفت شما هر دو پیشوای نحو و ادب میباشید چه کسی میتواند میان شما قضاوت کند، کسائی گفت این اعراب را که بیرون مجلس نشسته‌اند و اهل زبان هستند، اعراب بدستور یحیی وارد مجلس شدند و نظر کسائی را تصدیق کردند.^{۲۱} سیبویه که دریافت در این امر ثبانی شده است، گفت اگر راست میگویید، بگویید این اعراب تلفظ کنند چون طبعاً در تلفظ نمی‌توانند غلط بگویند لیکن از وی نپذیرفتند و سرانجام مناظره

بنفع کسائی پایان یافت^{۲۲} پس از آن، کسائی و یارانش به یحیی گفتند که این مرد از راه دور آمده و انتظاری دارد وی دستور داد که ده هزار درهم باو دادند و او را بدیار خود (فارس) برگرداندند: گویند سیبویه از این جریان بسیار متأثر و آزرده خاطر گشت و دیری نگذشت که بدرود زندگانی گفت.^{۲۳}

مناظره کسائی بامحمدبن حسن حنفی - کسائی روزی در مجلس رشید، بامحمدبن حسن، فقیه حنفی ملاقات کرد و گفت: هر کس که در علم نحو مهارت یابد بهمه علوم راه خواهد یافت، محمد از او پرسید: چه میگوئی درباره کسی که در سجده سهو کند آیا موجب تکرار سجده است؟ کسائی گفت: نه، محمد گفت چرا؟ کسائی گفت زیرا علماء نحو میگویند: (المصغر لایصغر) سپس محمد پرسید چه میگوئی در تعلیق طلاق بوقوع ازدواج یعنی اگر کسی طلاق را معلق بوقوع ازدواج کند، آیا پس از ازدواج طلاق واقع است یا نه؟ کسائی گفت: نه، محمد پرسید چرا، کسائی گفت: «لان السیل لایسبق المطر»^{۲۴} خطیب در تاریخ بغداد میگوید که این محاوره میان محمدبن حسن مذکور بافراء بوقوع پیوسته است.

خطیب می نویسد، روزی کسائی باتفاق ابو یوسف، بمجلس هارون الرشید درآمدند، رشید کسائی را بمناسبت اینکه معلم وی بوده مورد تجلیل قرار داد و از ابو یوسف پرسید، نظر تو درباره مردی که زن خود بگوید: «تو طالق، طالق، طالق می باشی چیست؟» ابو یوسف گفت: «يك طلاق محسوب میگردد» رشید گفت اگر بگوید: «تو طالق، یا طالق، یا طالق می باشی» ابو یوسف گفت: «يك طلاق محسوب است» رشید گفت اگر بگوید: «تو طالق، پس طالق، پس طالق می باشی» ابو یوسف گفت: «يك طلاق محسوب میگردد» رشید گفت اگر بگوید: «تو طالق و طالق و طالق می باشی» ابو یوسف گفت باز هم يك طلاق محسوب است. کسائی گفت: یا امیر المؤمنین، نظر ابو یوسف در دو صورت از این صورتهای نادرست و در دو صورت آن درست است: در صورت اول که گوید «تو طالق طالق، طالق می باشی» يك طلاق محسوب است زیرا دو طالق دوم تأکید است مثل اینکه گفته شود: تو قائم قائم، قائم هستی، یا کریم، کریم، کریم می باشی. و در صورت دوم نیز که گفته: تو طالق یا طالق یا طالق می باشی، يك طلاق تلقی میگردد زیرا طالق دوم و سوم مورد شك و تردید است و تنها طالق اول مورد یقین میباشد و اما در صورت سوم که گفته: طالق، پس طالق، پس طالق، سه طلاق محسوب می شود زیرا بطور ترتیب ذکر گردیده و همچنین است صورت چهارم که گفت: طالق و طالق و طالق که بطور عطف آمده است.^{۲۵}

در معجم الادباء از سمعانی نقل شده است که کسائی گفت: روزی من و ابو یوسف نزد هارون الرشید حاضر بودیم، ابو یوسف از علم نحو بدگوئی میکرد که نحو چیست؟ گفتیم: (منظورم این بود که فضیلت نحورا باو بیاموزم) چه میگوئی درباره شخصی که به شخص دیگر بگوید «انا قاتل غلامك» (باتنوین) و دیگری بگوید: «انا قاتل غلامك» (باضافه) کدام يك را

۱۶ - تاریخ بغداد ج ۱۱ - معجم الادباء ج ۱۳ .

۱۷ - معجم الادباء ج ۱۳ .

۱۸ - بغية الوعاة .

۱۹ - بغية الوعاة .

۲۰ - در «وفیات» بجای کلمه «الزنبور» «النحلة» ذکر شده است.

۲۱ - ابن ندیم در الفهرست ضمن اخبار سیبویه نام این اعراب را اینگونه ذکر کرده است «وانان

ابوفقعی و ابودنار و ابوجراح و ابوشروان بودند».

۲۲ - معجم الادباء ج ۱۳ - طبقات النحویین زبیدی .

۲۳ - طبقات النحویین زبیدی .

۲۴ - وفیات ج ۲ - دایرة المعارف فرید وجدی ج ۸ .

۲۵ - تاریخ بغداد ج ۱۱ صفحه ۴۰۶ چاپ مصر .

باقرار بقتل مأخوذ خواهی داشت ؟ ابویوسف گفت : هردورا زیرا این هردو جمله مفید اقرار بقتل میباشند . کسائی گفت این درست نیست زیرا این جمله فقط درحال اضافه افاده اقرار میکند چه آنکه اسم فاعل درحال اضافه بمعنی ماضی میدهد بخلاف حالت دیگر که محتمل حال واستقبال میباشد.^{۲۶}

شاعری کسائی

ابن خلکان در وفیات می نویسد که « کسائی یکی از قراء سبعة و در نحو ولغت و قرائت پیشوا و امام بوده ، اما در شعر دستی نداشته است ، حتی گفته اند در میان دانشمندان ادب عرب کسی جاهل تر از کسائی در شعر نبوده است . » اما بعد از این اظهار نظر بلافاصله می نویسد : « کسائی بأمین پسر هارون الرشید علم و ادب می آموخت ، زن و کنیز نداشت و بهمین جهت از عز و بیت و محرومیت های دیگر بدرشید شکایت برد و غربت و کربت خویش را در این ابیات بیان کرد :

قل للخليفة ما تقول لمن	امسى اليك بحرمة يدلى
ما زلت مذ صار الامين معي	عبدى يدى و عطيتى رجلى
و على فراشى من ينبهنى	من نوبتى و قيامه قبلى
اسعى برجل منه ثالثة	موفورة منى بلا رجل
و اذا ركبت اكون مرتدفا	قندام سرجى راكب مثلى
فا ممن على بما يسكنه	عنى واهد الغمد للنحل ^{۲۷}

بعضی در صحت انتساب ابیات فوق بکسائی تردید کرده و گفته اند چون او خود دستی در شعر نداشته شخص دیگری آن را از زبان کسائی ساخته است ، لیکن باتوجه باینکه اشعار دیگری نیز بکسائی نسبت داده شده و درباره آنها کسی تردید نکرده ، چنین بنظر میرسد که کسائی در شعر نیز دستی داشته و طبع آزمائی هائی کرده است از جمله ابیاتی است که وی در جواب هارون الرشید ، در مورد امتحان امین و مأمون ، سروده است که قبلاً ذکر گردید ، اشعار زیر نیز منسوب باوست .

ايها الطالب علماً نافعاً	اطلب النحو ودع عنك الطمع
انما النحو ، قياس يتبع	و به فى كل علم ينتفع
و اذا ما ابصر النحو الفتى	مرفى المنطق مرا فاتسع
فاتقاه كل من جالسه	من جليس ناطق او مستمع
و اذا لم يبصر النحو الفتى	هاب ان ينطق جبناً فا انقطع
فترا ينصب الرفع و ما	كان من خفض و من نصب رفع
يقراء القرآن لا يعرف ما	حرف الا عراب فيد و صنع
والذى يعرفه يقراه ،	فاذا ما شك فى حرف رجع
ناظراً فيه و فى اعرابه	فاذا ما عرف اللحن صدع
فهما فيد سواء عندكم	ليست السنن فينسا كالبدع
كم وضع رفع النحو و كم	من شريف قد راء بناء وضع ^{۲۸}

استادان و شاگردان کسائی

کسائی در فرا گرفتن علم نحو و ادب و قرائت و جز اینها استادانى داشته که مهمترین آنان عبارتند از :

۱ - معاذ بن مسلم هراء کوفى .

- ۲ - خلیل بن احمد عروسی .
- ۳ - حمزة بن حبیب زیات .
- ۴ - ابوبکر بن عیاش .
- ۵ - ابو جعفر رواسی .
- ۶ - اعمش .
- ۷ - سلیمان بن ادقم .
- ۸ - ابن عیینته .
- ۹ - اخفش نحوی .

صاحب روضات الجنات می نویسد که کسائی قسمتی از عمر خود را در محضر امام جعفر صادق گذرانده است و از محضر امام استفاده کرده است.^{۲۹}

مهمترین شاگردان کسائی در نحو و قرائت و غیره عبارت بوده اند از :

- ۱ - فراء نحوی .
- ۲ - سیبویه .
- ۳ - خلف بن حیان .
- ۴ - علی بن مبارک .
- ۵ - قاسم بن سلام .
- ۶ - لیث بن خالد صیرفی .
- ۷ - جعفر بن عمرو دوری .
- ۸ - ابو حمدون ذهلی .
- ۹ - قتیبه بن مهران .
- ۱۰ - حمدون بن میمون زجاج .
- ۱۱ - نصر بن یوسف نحوی .
- ۱۲ - یحیی بن زیاد .

پارسائی کسائی

خطیب از فراء نقل میکند که گفت ، روزی کسائی را گریان دیدم سبب گریه او را پرسیدم گفت : « یحیی بن خالد مرا احضار کرده که چیزی از من بپرسد ، اگر در جواب سستی ورزم ، مایه نقص و عیب من خواهد بود . و اگر مبادرت بپاسخ کنم ، از لغزش در امان نیستم . » بقصد آزمایش باو گفتم : ای کسائی کیست که در گفته های تو بتواند بتو اعتراض کند ، آنچه می خواهی بگو ، تو کسائی هستی در این هنگام زبان خود را بادست گرفت و گفت : « این زبان را خدا قطع کند اگر آنچه را که نمیدانم بگویم . »^{۳۰}

و نیز خطیب می نویسد که هیچ تغییری در کسائی جز تغییر لباس در حضور پادشاه دیده نمیشد ، بعضی از دانشمندان کوفه وی را در لباس مجلل و فاخر دیدند ، طنزآمیز بوی گفتند این چه وضع و حالتی است ؟ جواب داد : « جزئی از تشریفات و رسوم سلطنت است که نه بدین زبانی

- ۲۶ - معجم الادباء ج ۱۳ .
- ۲۷ - تاریخ بغداد ج ۱۱ صفحه ۴۱۲ - وفيات ج ۲ .
- ۲۸ - تاریخ بغداد جلد ۱۱ - معجم الادباء جلد ۱۳ - بغية الوعاة .
- ۲۹ - روضات الجنات صفحه ۴۵۱ چاپ تهران .
- ۳۰ - تاریخ بغداد ج ۱۱ - صفحه ۴۱۱ .

میزند نه‌مایه بدعت است و نه مخالف سنت».^{۳۱}

و باز خطیب از ابو مسحل نقل میکند که گفت: «کسائی را در خواب دیدم که چهره‌اش چون ماه میدرخشید، از وی پرسیدم خداوند باتوجه کرد؟ گفت: مرا بحرمت قرآن آمرزید. گفتم: باحمزه زیارت چه کرد؟ گفت: او در کاخ‌های زیبای بهشتی جای دارد اورا مانند ستاره‌ای درخشان دیده‌ام».^{۳۲}

آثار کسائی - ابن ندیم در الفهرست آثار کسائی را بشرح زیر ضبط کرده است.

- ۱ - کتاب معانی القرآن .
- ۲ - مختصر النحو .
- ۳ - القراءات .
- ۴ - العدد .
- ۵ - النوادر الكبير .
- ۶ - کتاب النوادر الاوسط .
- ۷ - النوادر الاصغر .
- ۸ - مقطوع القرآن وموصوله .
- ۹ - اختلاف العدد .
- ۱۰ - الهجاء .
- ۱۱ - المصادر .
- ۱۲ - اشعار المعایات و طرائفها .
- ۱۳ - الهاآت المکنی فی القرآن .
- ۱۴ - الحروف .

در المنجد ذیل کلمه کسائی آمده است که وی را رساله‌ای است بنام: «رساله فیما یلحن فیہ العامته» که در سالهای ۱۸۹۸ و ۱۹۲۵ میلادی چاپ شده اما این رساله در منابع دیگر تحقیق این مقاله جزء آثار کسائی بنظر نگارنده نرسیده است.

وفات کسائی - کسائی هنگام عزیمت هارون الرشید بخراسان در التزام وی بوده و در «ری» بیمار گردیده و در همانجا در گذشته است، تاریخ وفات اورا مورخان باختلاف روایات ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۷ و ۱۹۷ هجری نوشته‌اند.

خطیب، ابن خلکان، و یاقوت، محل دفن وی را یکی از قراء ری بنام «زنبویه» نوشته‌اند^{۳۳} اما صاحب روضات بنقل از ابن خلکان آن قریه را «زنبویه» ذکر کرده است در صورتیکه در وفیات ابن خلکان «زنبویه» ضبط است^{۳۴} بآن (زنبوریه) نیز گفته‌اند و از قول یکی از ظرفاء نوشته‌اند که: (کسائی در مسئله زنبوریه بسیبویه ستم کرد، سیبویه اورا نفرین نمود، این بود که در «زنبوریه» جان سپرد تا مایه عبرت دیگران شود).^{۳۵} ولی نگارنده در هیچیک از منابع تحقیق این مقاله کلمه زنبوریه ندیدم، ممکن است، این اشتباه از ضبط صاحب روضات «زنبویه» ناشی شده و با اضافه کردن (راء) «زنبوریه» خوانده شده باشد در این مورد مؤیدی هم بنظر میرسد و آن این است که «اصطخری» یکی از قراء «ری» را «ارنبویه» ذکر کرده که ظاهراً همان «زنبویه» است وی چنین میگوید: «وللری سوی هذه المدن قری ترید فی الکبر علی هذه المدن کثیرا مثل: سدور امین، و ارنبویه...»^{۳۶}.

ابن ندیم در الفهرست، درباره مرگ کسائی بنقل از ابوطیب می‌نویسد، هنگامی که بیماری کسائی در ری شدت یافت، رشید پیوسته از او عیادت میکرد، روزی شنید که کسائی این ابیات را با ندوه میخواند:

واييك مالك ذوا النخيل بدار
هيهاات ذونفر من المز دار^{۳۷}

قدر راحلك ذا النخيل و قداری
الا بداركم بذی نفرالحمی

رشید پس از بیرون آمدن از نزد کسائی گفت، بخدا کسائی درگذشت، پرسیدند یا امیرالمؤمنین چگونه چنین میگویند، گفت، کسائی خود برای من نقل کرد که وقتی عربی بیابانی بر من وارد شد و بیمار گردید و در بیماری باین ابیات تمثیل جست و در کنار من درگذشت. و گوید که کسائی نیز در همان روز سال ۱۹۷ در ری درگذشت و بابو یوسف قاضی دریک روز بخاک سپرده شدند.^{۳۸}

این حکایت و اشعار در تاریخ بغداد و طبقات النحویین زبیدی نیز ذکر شده است، خطیب می نویسد: هنگامی که کسائی بمعیت رشید درسفر خراسان به «رنبویه» رسیدند کسائی بیمار شد و باین اشعار (اشعاری که در بالا ذکر شد) تمثیل جست و در سال ۱۸۲ یا ۱۸۳، یا بقول ازهری ۱۸۹ در ری وفات یافت و گفته اند که عمروی در هنگام وفات هفتاد سال بوده است. و نیز خطیب از محمد بن مصفی نقل میکند که: کسائی و محمد بن حسن در سال ۱۸۲ وفات یافتند و رشید آن دو را در دهی که، «رنبویه» نامیده میشد بخاک سپرد و بسیار متأثر شد و گفت: «من امروز نحو و فقه را دفن کردم»^{۳۹}.

سیوطی می نویسد: کسائی در ری وفات یافت و بامحمد بن حسن دریک روز بخاک سپرده شدند، رشید درباره مرگ آنان گفت: «من فقه و نحو را دریک روز دفن کردم» و این واقعه در سال ۱۸۲ یا ۱۸۳ یا ۱۸۷ اتفاق افتاد.^{۴۰}

مسعودی میگوید: مرگ کسائی و محمد بن حسن شبیانی در سال ۱۸۷ اتفاق افتاد و این واقعه در روزگار رشید بود، کسائی بارشید بهری رفت و در آنجا درگذشت.^{۴۱} بلادزی نیز می نویسد که کسائی درسفر رشید بخراسان باوی بوده و در ری درگذشت.^{۴۲}

قولی هم هست که کسائی سال ۱۸۲ یا ۱۸۳ در طوس درگذشته است.^{۴۳} ابیات زیر را «زبیدی» در رثاء، کسائی و محمد بن حسن شبیانی، سروده است:

و ما قد تری من بهجته سیبید	تصرفت الدنیا فلیس خلود
فکن مستعداً فالفناء عتید	سیفنیك ما افنی القرون التي مضت
فاذريت دمعی و الفواد عمید	اسیت عالی قاضی القضاة محمد
بایضاحه یوماً و انت فقید	وقلت اذا ما الخطب اشکل من لنا

- ۳۱- تاریخ بغداد ج ۱۱ - صفحه ۴۱۱ .
۳۲- تاریخ بغداد ج ۱۱ - صفحه ۴۱۴ .
۳۳- تاریخ بغداد ج ۱۱ - وفیات ج ۲ - معجم الادباء ج ۱۳ .
۳۴- روضات الجنات صفحه ۴۵۱ چاپ تهران.
۳۵- ستارگان فروزان (تألیف: یحیی نوری) صفحه ۱۰۵ چاپ تهران.
۳۶- مسالك الممالك، صفحه ۲۰۹ چاپ لندن.
۳۷- ای صاحب نخلستان قدر بر تو فرود آمد و بیدرت سوگند دیگر نمی بینم در آن نخلستان تورا جایگاهی باشد مگر مانند همان خانه هایی که پناهگاه نفراتی بوده است - هیهاات که زیارت کنندگانی هم ندارند.
۳۸- الفهرست .
۳۹- تاریخ بغداد جلد ۱۱ صفحه ۴۱۳ .
۴۰- بغية الوعاة .
۴۱- مروج الذهب جلد ۳ .
۴۲- فتوح البلدان صفحه ۳۲۸ چاپ قاهره .
۴۳- وفیات جلد ۲ .

و اوجعی موت الکسانی بعده و کادت بی الارض الفضاء تمید
 و اذ هلنی عن کل عیش و لذه و ارفق عینی و العیون هجود
 هما عالمانا ، اودیا و تخرما ، و ما لهما فی العالمین ندید^{۴۴}

گویند هنگامی که هارون الرشید این اشعار را شنید بدیزیدی گفت : اگر بکسانی در زمان حیات بدی روا داشتی ، اینک پس از مرگش حد او را شناختی و با این ابیات باونیکی کردی.^{۴۵}

منابع تحقیق و بگارش مقاله

- | | | |
|---------------------|---------|--------------------------------|
| ۱ - الفهرست | تألیف : | ابن ندیم بغدادی |
| ۲ - تاریخ بغداد | « | خطیب بغدادی |
| ۳ - وفيات الاعیان | « | ابن خلکان |
| ۴ - فتوح البلدان | « | بلاذری |
| ۵ - مروج الذهب | « | مسعودی |
| ۶ - معجم الادباء | « | یاقوت حموی |
| ۷ - بغیة الوعاة | « | جلال الدین سیوطی |
| ۸ - مسالك الممالك | « | اصطخری |
| ۹ - البلدان | « | یعقوبی |
| ۱۰ - طبقات النحویین | « | زبیدی |
| ۱۱ - ریحانة الادب | « | محمد علی مدرس |
| ۱۲ - روضات الجنات | « | میرزا محمد باقر موسوی خوانساری |
| ۱۳ - دائرة المعارف | « | فرید وجدی |
| ۱۴ - المنجد | | |
| ۱۵ - ستارگان فروزان | « | یحیی نوری |
| ۱۶ - تأسیس الشیعه | « | سید حسن صدر |

۴۴ - تاریخ بغداد ج ۱۱ منفعه ۴۱۳ چاپ قاهره .

۴۵ - معجم الادباء ج ۱۳ منفعه ۲۰۲ چاپ مصر .

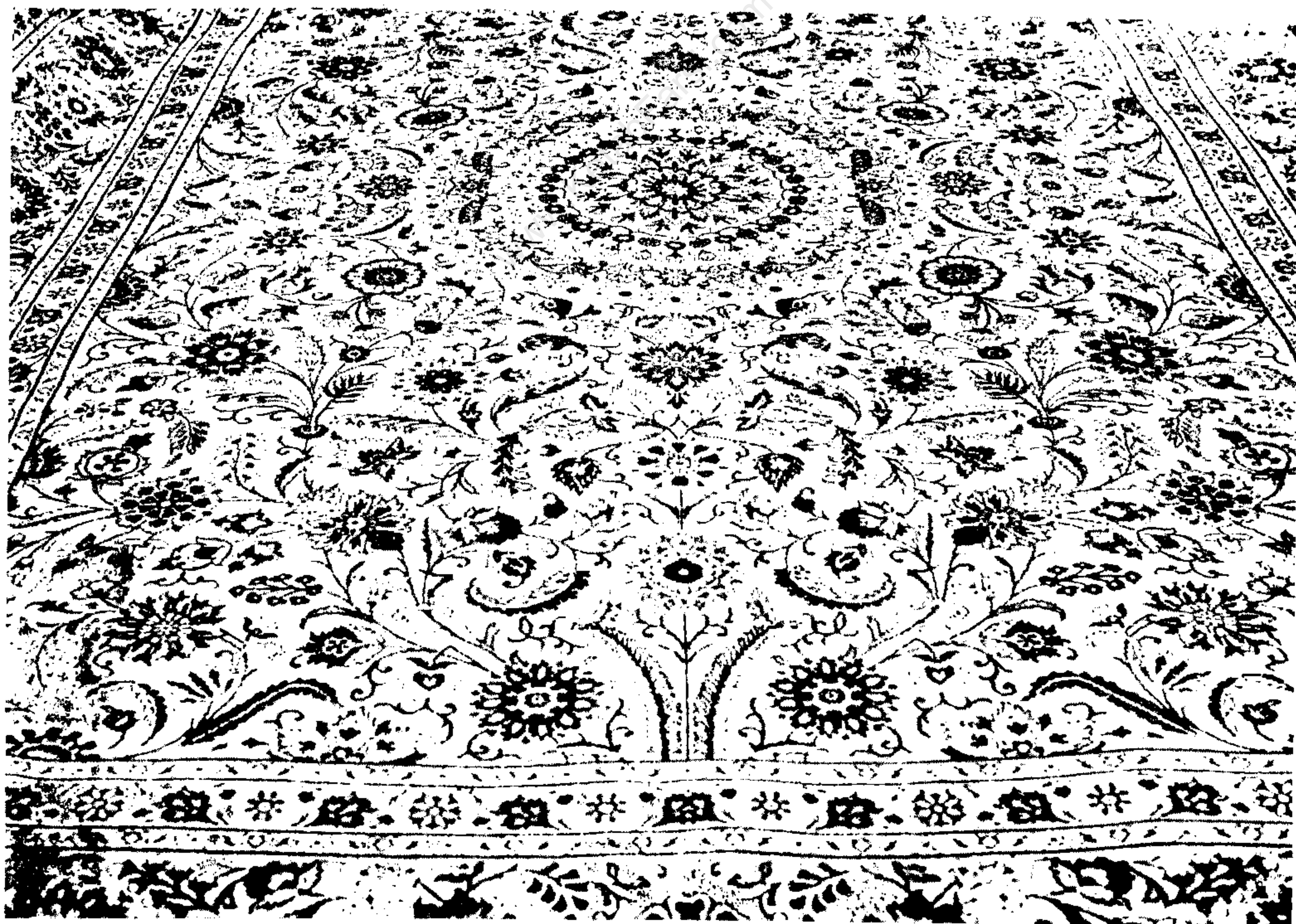
قالی ایران اشناسیم

ریشه‌های خنثی و پایه‌های کرب و بساط مهم‌ترین

آذربایجان

قالی ایران با تمام شهرت و قدمتی
که دارد ناشناخته است نه برای فرنگی
خریدار، بلکه خود ما هم آنطور که
باید و شاید آنرا نمی‌شناسیم. این يك
ادعای واهی نیست. کمتر کسی می‌تواند

قالی نقشه کاشان ترنج بیرجندی - کارگر :
کاشانی - محل بافت : تبریز



با دیدن فرش محل بافت آنرا تعیین کند و خصوصیات آنرا بازگوید. درحالیکه با اتمام يك قالی شناسنامه آن با خود و درخودش صادر شده است :

فرش تبریز ، با اردبیل در آذربایجان و کار مشهد با محولات در خراسان کاملاً از هم جداست عدم شناسایی خصوصیات فرش سبب میشود تاخیردار بهنگام خرید بدون توجه به موارد استفاده آن قالی را فقط بدلیل زیبایی یا طرح و نقشه بخرد و مورد بهره‌برداری قرار دهد و بعد پشیمان شود که کار فلان‌جا دوام ندارد ، درحالیکه عدم اطلاع او از طبیعت دستاوردهای يك محل به انتخاب نادرست انجامیده است و این سبب از بین رفتن قالی شده است .

شناخت فرش ، و مختصات آن چنان مشکل نیست که خبرگی طلب کند ، بسادگی عملی است و سعی ما براینست تا در این سلسله مقالات ، خواننده را طوری با قالی ایران آشنا کنیم تا به محض دیدن و لمس کردن آن آنرا بشناسد .

قالی هر منطقه ایران با توجه به شرایط جغرافیایی ، اقلیمی و فرهنگی ویژه محل ، با منطقه دیگر تفاوت می‌کند. همچنانکه قرار گرفتن انسان در عوامل زیستی خاص مثل آب و هوا ، فرهنگ و . . . روحیه او را می‌سازد ، بر دستاوردهای انسانی هم مؤثر می‌افتد . به این ترتیب ، آشنایی با این دستاوردها باید متکی بر شناخت شرایط زندگی و روحیه سازندگان و صنعتگران باشد . به عبارت دیگر دستاوردی صنعتی سنتی چون قالی بازدهای مستقیم روحیه سازنده‌اش را با خود دارد : بدینسان با توجه به ظاهر يك قالی و با اندکی تأمل میتوان اولین گام را برای شناخت يك فرش برداشت : مثال : فرش سخته و استخوانی است ، درشت‌باف و پرگوشت است ، رنگهای تند و تیره در آن بکار رفته ، نقشه‌اش از خطوط هندسی تشکیل شده است ، ولی این فرش با توجه به

آنچه گفتیم دستکار مردمی است که در طبیعتی سخت و کوهستانی زندگی می‌کنند ، پرگوشتی و درشت‌بافی آن به این دلیل است که بافته می‌خواهد از آن بعنوان يك زیرانداز گرم‌کننده استفاده کند ، کاربرد در خطوط هندسی هم در طرح آن دلالت بر محیط کوهستانی زندگی سازندگان آن می‌کند ، حالا باید دید در کدامیک از مناطق کوهستانی ایران بافتن فرش رایج است . . . محل بافت فرش را بسادگی میتوان تعیین کرد بشرط آنکه عوامل مؤثر در ساخت آنرا بیشتر از اینها بشناسیم .

اما از سوی دیگر با توسعه روزافزون وسایل ارتباطی و آسان شدن مسافرت ، نقشه و طرح و رنگ در يك نقطه ساکن نمی‌ماند . «لچك» مشهدی و «ترنج کرمانی» به تبریز هم می‌آید و در آنجا هم بکار میرود ، در این احوال چگونه میتوان فرش را شناخت ؟

فارغ از شرایط ویژه مناطق جغرافیایی ، قالی شهرستانها با مراکز استانها ، و مراکز استانها ، با یکدیگر گاهی اوقات مشابه هستند و درپاره‌ای اوقات ، کاملاً با يك دیگر فرق می‌کنند چرا که وضعیت فرهنگی آنها با هم متفاوت است ، تفاوت‌های کلی از نوع بافت و نقشه و نخ تار و نوع پشم خامه معلوم میشود ، اما اگر يك نقشه با يك رنگ آمیزی را به یک کارگر در یک نقطه مختلف برابر بافت بدهیم بازهم تشخیص کار برای خبره‌ها مشکل نیست ، دست کارگر که جنسیت فرش را مشخص می‌کند صفت ممیزه اینهاست . گرداندن نخ‌های زیر پشم یا پشم زیر نخ ، قانون گره‌ها و خلاصه پشت‌باف قالی در هر جا بستگی به دست کارگر دارد . حتی اگر يك قالی را دو استادکار مختلف بیافند بدلیل عدم توازن و هماهنگی نیروی دست‌ها موقع گره زدن خبره آن را میشناسد و می‌گوید فرش دودست است و این نقصی است .

★ بطور کلی فرش مرغوب حائز این ۴ اصل است .

★ پشم از پشت گوسفند چیده شده باشد نه با آهك آنرا جدا کرده باشند .
★ گوسفند در يك منطقه کوهستانی و سبز و خرم چریده باشد .

★ پشم‌چین پائیز با بهار متفاوت است ، پشم بهاره بدلیل لطافت و نرمیش برای بافت قالی مناسب‌تر است .

رنگ در حال حاضر نوع شیمیائیش مورد استفاده است باید درجه ثباتش بالا باشد .

برای آشنایی با فرش ایران ، مشخصات و مختصات فرش هر منطقه را يك به يك بازمی‌شناسیم تا شناخت و درك وضعیت آن از نظر دوام ، مقاومت و تجارت مشخص شود .

فرش آذربایجان

فرش مرکز استان یعنی ، تبریز با فرش دیگر شهرهای منطقه تفاوت دارد. قالی‌های تبریز ریزباف و درشت‌باف است (برای کارگاههایی که در محدوده شهر واقع شده) و تفاوتش از نظر کیفیت ، نقشه ، مصالح با دیگر شهرها بسیار .

خصوصیات فرش تبریز : قالیباف این شهرستان استثنائاً در تهیه و کاربرد نقشه تعصبی ندارد یعنی نقشه‌های زیبا و مطابق سلیقه‌اش را از هر نقطه‌ای می‌گیرد و پس از تلفیق آن با روحیه خویش ، بکارش می‌برد ، نقشه‌هایی را که در تبریز با الهام از نقشه‌های سایر مناطق تهیه میشود اغلب به شکل اصلی بسیار نزدیک است ، برای همین هم فرش تبریز نقشه اصفهان یا تبریز نقشه کرمان در قالی فروشی‌ها کم نیست . اما همینکه می‌گوئیم «تبریز نقشه اصفهان» شخصیت دستکار بافته تبریزی را تأیید کرده‌ایم . این حالت در فرشهای نقاط دیگر کمتر به چشم می‌خورد . رنگ در قالی بافت تبریز هماهنگ و متقارن است ، کمتر قالی مرغوبی در این شهر بافته میشود که چشم



دوازده رج گره دريك گره ذرع



تماشاگر را بزند ، یعنی رنگها ملایمند
وقوانین هم آهنگی کاملاً در کاربرد
رنگها رعایت میشود . فرش تبریز
فوق العاده ظریف و باصطلاح پوك است.
اگر فرش ۶۰ رج يك گره تبریز را
با فرش ۶۰ رج يك گره کاشان مقایسه
کنیم ، کارشناسان فرش با توجه به جهات
مختلف فرش تبریز را مرغوبتر میدانند.
دوام - فرشهای این شهر مثل تمام
نقاط ایران به دو صورت سفارشی و
تجارتی تقسیم میشود خبره ها می گویند
فرش سفارشی تبریز ممتازترین فرش
ایران است ، بشرط آنکه درتهیه اش
صرفه جوئی نشده باشد .

طرز شناخت

فرشهای مرغوب تبریز را نمیتوان از
محصولات ممتاز دیگر مراکز تولید فرش
ایران باز شناخت . بطوریکه بیننده
عادی ، فرش هرکجارا که مرغوبتر
بداند ، فرش تبریز را بهمانجا نسبت
میدهد . البته فرش سبك تبریز هم از
نامرغوبترین فرشهای ایرانست . صفت
ممیزه فرش تبریز زیبایی آنست و غیر
اصیل بودن نقشه اش یعنی طراح تبریزی
از هر شهرستانی بهترین قسمت نقشه را
انتخاب می کند ، مثلاً کم نیست فرشهایی
که حاشیه اش از يك نقشه ، لچك و تربخش
از نقشه دیگر و تنش از جای دیگر گرفته
شده است و از تبریز به بازار فرش روانه
شده است . فرش متری ۲۰۰ تومان
تبریز در حال حاضر از نظر ظاهر زیباترین
فرش است اما مرغوبتر نیست .
در تبریز واحد مساحت فرش قالیچه
است . يك «قالیچه» تبریز مساویست با
دو ذرع مربع تبریز ، به ادعای اهالی
این شهر ذرع طول تبریز معادل ۱۱۲
سانتی متر است ولی ذرع را در تهران
۱۰۴ سانتیمتر قبول می کنند .

واحد بافت فرش در شهر تبریز
در يك حالت عمومی در هر يك گره
تبریز که بافندگان بومی آنرا ۷ سانتی متر

میدانند باید حداقل ۱۲ بافت یا گره و حداکثر ۸۰ بافت بکار رود، بافت‌ها را طولی می‌شمارند و نه مربع. فرش‌هایی که از ۳۵ بافت در یک گره کمتر داشته باشد نامرغوب است و بیشتر از این مرغوب.

وضعیت فرش تبریز در بازار تهران

خریداران فرش دودسته‌اند، گروهی که به ظاهر فرش اهمیت می‌دهند و به زمان کارکرد آن تفقدی ندارند خریدار فرش تبریز هستند، چون نقشهای فرش این شهر در هر قیمتی چشم را اقیاع می‌کند، ولی کسانی که دوام قالی را در نظر دارند، فرشهایی با نقشه‌های بدتر را می‌خرند و از فرش تبریز درمی‌گذرند. اما بهر صورت تقریباً یکسوم خریداران ایرانی فرش تبریز می‌خرند، آنهم نه از نوع بسیار مرغوبش.

وضعیت فرش تبریز در بازار بین‌المللی

فرش ارزان و نامرغوب تبریز از نظر قدرت کار چنان نیست که کهنه و پخته‌شود و به بازار بین‌المللی عرضه گردد. یعنی فرش متری ۲۰۰ تومان تبریز بعد از ۲۰ سال کار از بین رفته است، اما فرش‌هایی که از ۳۵ بافت در یک گره بیشتر داشته باشد، به کهنگی میرسد و چون زیبایی خیره‌کننده‌ای بدست می‌آورد، مشتری فراوان دارد.

تشابه فرشهای ممالک دیگر با تبریز

جز در ایران درپارهای از کشورهای آسیایی هم قالی بافته میشود که از لحاظ شکل و جنس با محصولات بعضی از مناطق ایران برابری و رقابت می‌کنند. سؤال اینست که قالی کار تبریز با فرشهای کدام کشورها همسایگی و نزدیکی دارد؟ جواب اینست قالیباغان هیچیک از ممالکی که در این رشته فعالیت می‌کنند، مانند تبریز نمی‌بافند و به بازار جهانی عرضه نمی‌کنند، اما در این دوسه ساله بعضی از تجار ایرانی که قیمت تمام شده یک تخته



قالی را در بعضی از کشورهای همجوار نظیر پاکستان و افغانستان کمتر از ایران دیده‌اند، گروهی از قالیبافان ورزیده را برای فعالیت به این ممالک برده‌اند تا نظیر فرش تبریز را در آنجا تولید کنند. این عده محصولات خود را در بازارهای جهانی هم به نام فرش ایران معرفی می‌کنند، اما این فرش واجد تمام خصوصیات فرش تبریز نیست، درحالی‌که خریدار خارجی کمتر آن را میداند.

فرشهای شهر باف تبریز، انواع دیگری هم دارد که بسیار مرغوب است: گل ابریشم، تمام ابریشم و چله ابریشم (تاروپود قالی ابریشمی و سطحش پشمی است)، قالی چله ابریشم تبریز، عمر و دوام بسیاری دارد و از نظر کارشناسان از بهترین انواع فرش ایران می‌باشد. فرش تمام ابریشمی هم که در این شهر بافته می‌شود از حیث نقشه و رنگ‌بندی مانند است. البته از سه نوع فرش اخیر در حال حاضر کمتر تهیه می‌شود. نسل قالیبافان ابریشم‌کار این شهر رو به زوال گذاشته است چرا که تهیه مواد اولیه و پیدا کردن خریداری برای اینگونه فرشها که گران تمام می‌شود و محتاج صرف وقت بسیار است به سختی صورت می‌گیرد.

بطور کلی فرش کهنه تبریز، البته فرش مرغوبی که کهنه شود، بسیار زیباتر از نوی آنست چرا که رنگهای آن ملایم‌تر و مطبوع‌تر و چشم‌نوازتر می‌شود، بهمین دلیل خریدار فرش کهنه تبریز در بازار جهانی کم نیست.

قالی‌های دیگر آذربایجان

گفتیم که شرایط آب و هوا و وضعیت فرهنگی هر منطقه در شکل و طرح و جنس قالی‌های آن منطقه اثری ناگزیر دارد و بهمین دلیل است که فرشهای هر نقطه را یکایک مورد بررسی قرار می‌دهیم: اگر فرش تبریز از حیث نقشه و رنگ آمیزی با قالی‌های دیگر مراکز

تولید ایران همسانی و هم‌شکلی‌هایی دارد، این بدلیل وضع ارتباطی این شهر از نظر روابط اقتصادی با دیگر شهرهاست. اما شهرهای دیگر آذربایجان که نسبت به تبریز در حوزه جاذبه ضعیف‌تری از حیث این مبادلات قرار گرفته‌اند، فرشهای مختص خود دارند. در مطالبی که از این پس می‌آید، برای رعایت اختصار، محصولات بعضی از مراکز تولید را که از حیث نقشه جنس و رنگ بایکدیگر مشابهند، با هم بررسی می‌کنیم.

گراوان، بخشایش، مهربان، هریس

نام چهار مرکز تولید در جنوب تبریز است که قالی‌های تولید شده در آنها همانند هستند. طبع قالی‌های این مناطق سخت و استخوانی است. یعنی اگر به آن دست بزنید، فرش زیر است، سفت و خشن است، درشت‌بافی صفت مشخص ظاهری این فرشهاست، قالیباف گراوانی با بخشایش فرق نمی‌کند، موقع چیدن قالی آنرا پرگوش می‌گیرد، یعنی «پرزه‌های» قالی بلند است. تعداد بافت‌ها به نسبت رج در گره گم می‌شود. رنگهای تند و تلخ در فرشهای این مناطق بکار می‌رود. زمینه‌های قهوه‌ای سیر، سبز تند، سرمه‌ای تیره مورد علاقه بافندگان اینگونه فرشهاست. نقشه‌ها، خالی از گل و بته هستند و بجای این از خط، استفاده شده است، یعنی طرح قالی این مناطق اغلب هندسی است. محصولات گراوان، بخشایش، هریس و مهربان اگر شکل و نقشه جالبی ندارد، پردوام است و برای استفاده در اماکن پررفت و آمد بسیار مناسب است. این فرشها سنگین هستند و حمل و نقل آنها به سختی و با اشکال صورت می‌گیرد. این فرشها بدلایلی که ذکر شد خریدار چندانی ندارد و گران قیمت هم نیست و در بازار بین‌المللی هم خریدار چندانی بدست نیاورده است.

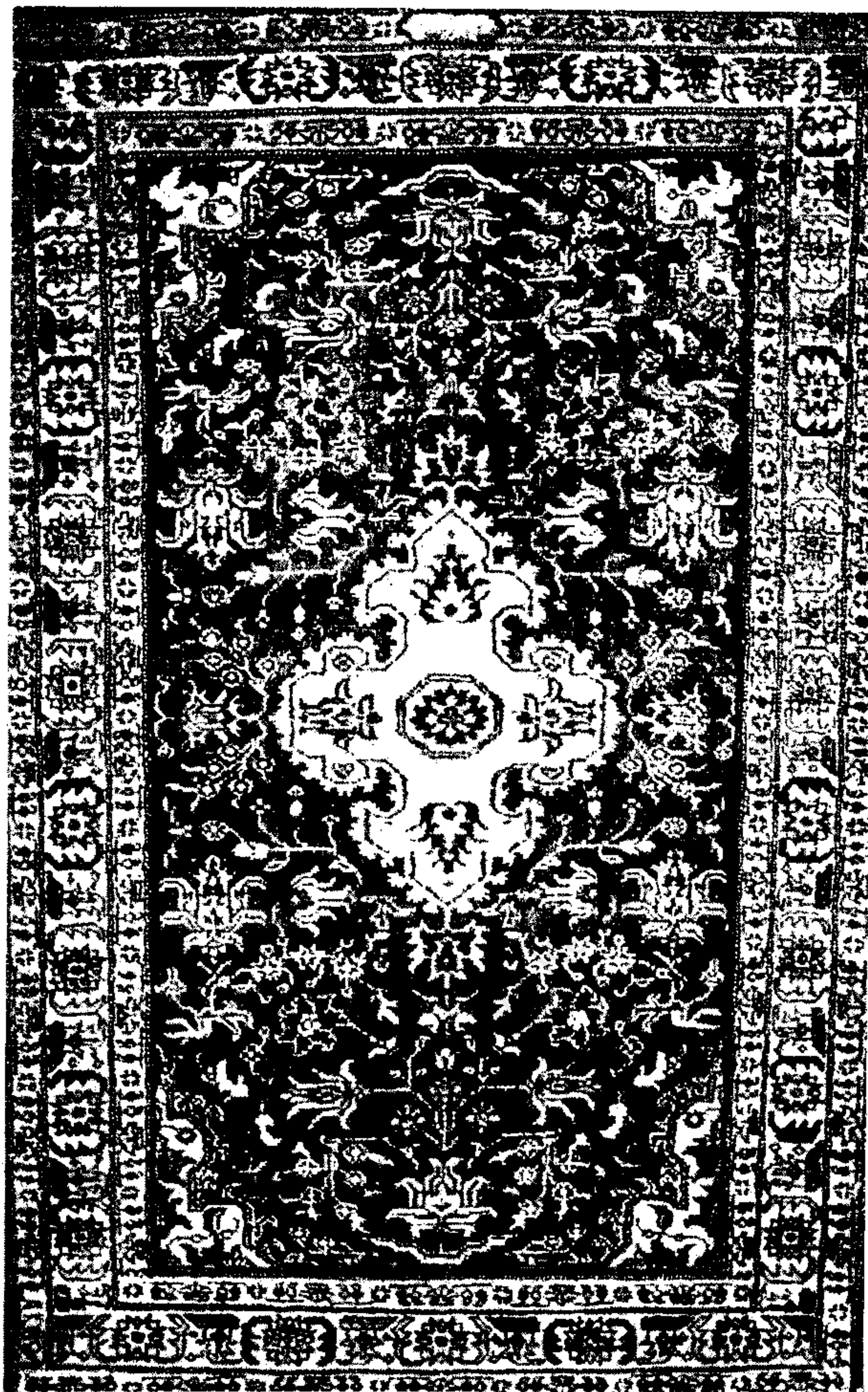
زنجان

قالی زنجان در داخل مملکت فروش

نمی‌رود و بیشتر در بازارهای جهانی عرضه می‌شود. مانند فرش تبریز قابلیت بسته‌بندی شدن و انعطاف ندارد، البته به سفت و سختی قالی گراوان و هریس هم نیست. قالیبافان زنجان اغلب در ابعاد کوچک و بصورت قالیچه می‌بافند که از نظر رنگ آمیزی و رنگ‌بندی مطلوب‌تر از فرش گراوان است. رنگ‌های مورد علاقه قالیباف زنجان برای زمینه فرش بیشتر سرمه‌ای، لاک‌ی (قرمز) و کرم است. در زنجان بعد از تهیه فرش در ابعاد کوچک، به بافت قالی‌های بزرگ (بزرگتر از اندازه معمولی) علاقه نشان داده می‌شود. نقشه فرشهای زنجان نزدیک به نقشه‌های افشان تبریز است، از «لچک، ترنج» خاص تبریز قالی‌های منطقه بسیار استفاده می‌شود، البته نه به آن صورتی که در تبریز می‌بافند، بلکه قالیباف زنجان در آن تغییراتی میدهد که کارشناسان به آن نقشه زنجان می‌گویند، نقشه ماهی درهم و نقشه بیچار هم از نقشه‌های مرسوم قالی در منطقه است.

اردبیل

فرشهایی که در این شهرستان بافته می‌شود، تقریباً به فرش ماشینی بسیار نزدیک است، در تهیه نقشه آن یکنواختی چشم می‌آید، از گل و بته در قالی کار اردبیل چیزی نیست، بلکه خطوط هندسی تزئین فرش را بعهد می‌گیرند. این فرش است که در ابعاد کوچک و بیشتر بصورت قالیچه تهیه می‌شود، بمقدار بسیار کم قالی ۵ متری از کارگاههای اردبیل بیرون می‌آید که کلگی یا میانه نامیده می‌شود. فرش وسیع مثلاً ۱۲ متری کمتر در این شهر بافته شده است. بافت قالی‌های اردبیل نزدیک به قالی‌های ترکیه است. هنر قالیبافی در اردبیل در گذشته بسیار درخشانتر از زمان حاضر بود، اکنون فرش اردبیلی اعتباری را که فرشهای دیگر ایرانی در بازار جهانی بدست آورده‌اند فاقد است و این بدلیل مشابهتی



قالیچه اردبیل با طرحی دیگر

است که این قالی با فرش ماشینی دارد . کارشناسان می گویند با توجه به دستکار- های اردبیل درچنددهه گذشته که از نظر شکل و طرح تمام قالی های مراکز دیگر تولید را از میدان رقابت خارج می کرد وضع کنونی بافت قالی در اردبیل اسفانگیز است . باید بافندگان این شهر را به استفاده از طرحها و نقشه های قدیمی و اصیل خودشان ترغیب کرد ، نقشه هایی که هم اکنون بیشتر در اصفهان بکار رفته میشود . ترغیب بافندگان اردبیلی برای استفاده از طرحهای قدیمی عملی است ، تولیدکنندگان عمده اگر سفرشهای تازه به کارگاههای این شهر بدهند وضع فرق می کند .

بیجار ، تکاب ، افشار

این سه نیز از مراکز تولید دیگر فرش در این استانند که محصولات کارگاههای قالیافیشان بهم بسیار نزدیک است . فرشهای این نقاط از نظر دوام و قدرت کار بسیار عالیست ، یکقالیچه تکابی یا بیجاری ممکن است بیشتر از صد سال دوام آورد . اما این فرش است که از نظر نقشه و رنگ بسیار محدود تهیه میشود . برقالی و قالیچه های این نقاط بیشتر نقشه های ماهی درهم و شاه عباس بیجار بچشم می خورد . لاک (قرمز) - سورمه ای و کرم رنگ های زمینه اغلب قالی های منطقه است . فرش زمینه آبی و فیروزه ای هم بندرت بافته میشود . بطور خلاصه در بیجار ، تکاب و افشار ، فرشهایی در ابعاد مختلف با این مشخصات تهیه می کنند .

پرکار ، پرز بلند ، که خط در طراحی آنها نقش مهم ندارد . بارنگهای متنوع در قسمتهای غیر از زمینه .

فرش دیگری در آذربایجان هست که به فرش شبستر موسوم است و در محلی بهمین نام تولید میشود که اگر برای مقاصد تجارتی آنرا بیافند ، خصوصیات فرش متوسط تبریز را از حیث مرغوبیت دارد . نقشه هایی که در این منطقه مورد



قسمتی از بک قالی مشگین اردبیل

اقبال است ، همان نقشه‌هایی است که در تبریز بیشترین استفاده را دارد . از کارگاههای شبستر فرشهای سفارشی مرغوبی به بازار عرضه میشود که میتواند با عالی‌ترین نوع قالی رقابت کند .
مروند ، خوی ، مراغه

قالی و قالیچهای که در خوی بافته میشود از نظر جنس تابع زنجانست یعنی فرشی است با زمینهای استخوانی و سخت که به زحمت حمل میشود ، طرح و رنگ‌بندی‌ای که قالیباف خویی از آن استفاده می‌کند ، همانیست که در زنجان بکار میرود . درخوی نوعی قالیچه نامرغوب تهیه میشود که در بازار تجارت به آن «موصل» می‌گویند ، این ارزاترین نوع فرش ایران در بازار جهانی است .

فرشهایی را که در مروند و مراغه می‌بافند ، مشابهت‌های بسیاری به قالی زنجان دارد بهمین دلیل از ذکر جزئیات این فرشها در می‌گذریم ، اضافه کنیم که قالی‌های اهر و ابهر هم در ردیف محصولات گراوان و هریس هستند ، یعنی نقشه متنوع ندارند جنس آنها سخت و استخوانی است با رنگهای تیره و پردوام و نقشه‌های هندسی .

شاهسونها و عشایر آذربایجان هم در چادرهایشان «دار» قالی و قالیچه برپا می‌کنند ، زمینه لاکی مورد علاقه آنهاست ، تیره‌های مختلف شاهسون از نقشه‌های مختلفی استفاده می‌کنند که نزدیک به نقشه‌هاییست که در حوالی تبریز از آن استفاده میشود .

در رضائیه و شهرک‌های اطراف کمتر به قالی و قالیچه می‌پردازند ، محصولات این نقاط کم است و در بازار محلی مصرف میشود ، نقاط دیگر آذربایجان از نظر تولید قالی آنچنان نیست که مورد اعتنا باشد . بگوئیم که به جز فرش تبریز ، دیگر فرشهای آذربایجان هم در تهران کم و بیش خریدار دارد و به خارج هم صادر میشود*.

قالی تمام ابریشم سراسر شکارگاهی - ۲۰ رج گره در ۷ سانتیمتر طول

* در تهیه این سلسله مقالات ، از نظرات آقای نبی خوانساری که از کارشناسان زبده فرش می‌باشند استفاده به عمل آمده است .

ریشه‌ها تاریخ و فرهنگ

«گاوبندی»

هرگاه بین دو یا چند نفر در عمل و اقدامی مواضع و تبانی شود عبارت بالا مورد استشهاد و تمثیل قرار میگیرد. شرح این اصطلاح در لغت‌نامه دهخدا چنین آمده است :

«با کسی گاوبندی داشتن : در منافی نامشروع با هم شریک بودن - با کسی گاوبندی کردن : با او در عملی شریک شدن».

باید دید «گاوبندی» چیست و چه عاملی موجب شده است که معنی واقعی آن تحت الشعاع معنی مجازی و استعاره‌ای آن قرار بگیرد.

کشاورزانی که در قراء و قصبات ایران به امر کشت و زرع اشتغال دارند دو دسته هستند : دسته اول کشاورزان متبیم که در محل کار صاحب خانه و زندگی هستند و همانجا کشاورزی میکنند . دسته دوم کشاورزان غیر متبیم هستند که این دسته را در اصطلاح عمومی «خوش نشین» و در منطقه مازندران «اکاره» میگویند .

خانه و زندگی خوش‌نشین‌ها در روستاهای دیگر است ولی چون در محل سکونتشان اراضی مزروع بقدر کفایت

و احتیاج وجود ندارد اوائل بهار که فصل کشت و زرع است بدهات و روستاهای دوردست میرفتند و هر کدام قطعه زمینی از مالک قریه می‌گرفتند و مانند کشاورزان متبیم در زمین مورد اجاره گاوبندی و زراعت میکردند و پس از برداشت محصول و پرداخت بهره مالکانه بروستاهای خویش بازمی‌گشتند. بقول مرحوم دهخدا خوش‌نیشینی یا گاوبندی «یعنی زرع در دهی که مالک او دیگری است با اجازه صاحب ده - عمل آنکه مجاز است در قسمی از ملک دیگری با ادای حقی زراعت و بهره بردارد»^۱ . اگرچه چندسالی است که بر اثر تصویب قانون اصلاحات ارضی موضوع مالکیت بزرگ منتفی گردیده و مزارع بکشاورزان واگذار شده است ولی سابقاً که مالکیت عمده وجود داشت مالکان بزرگ که اکثراً در پایتخت کشور سکونت داشتند املاک مزروعی خویش را به دست مباشران می‌سپردند و آنها بعنوانین مختلف بهره مالکانه را هر قدر بیشتر از کشاورزان میستاندند و هر قدر کمتر برای مالکان و اربابان مرکز نشین حسابسازی میکردند . از جمله اعمالی که از مباشران و متصدیان وصول بهره مالکانه سر میزد این بود که با خوش‌نشین‌ها و اکاره‌ها گاوبندی میکردند. گاوبندی در اصطلاح کشاورزی بمعنی استفاده از گاو و «گاوکاری» برای شخم و زراعت است باین ترتیب که یک جفت گاو کاری را با نهادن یوغ در گردن به خیش می‌بندند و از آن برای شخم زدن و آماده کردن زمین برای زراعت استفاده میکنند . تا چندی قبل که تراکتور و سایر آلات و

ابزار مکانیزه وجود نداشت چون گاوکاری برای کشاورزی مورد استفاده قرار میگرفت لذا عبارت «گاوبندی» با امر کشت و زرع مترادف پیدا کرد و از آن بمنظور کشاورزی و زراعت افاده معنی می شد اما معنی مجازی آن «شرکت در منافع نامشروع» از آنجا سرچشمه گرفت که متصدیان وصول بهره مالکانه برای آنکه منافع بیشتری نصیبشان گردد بایک یا چند نفر از خوش نشین ها در زراعت و گاوبندی شریک میشدند و منافع حاصله را با یکدیگر تنصیف میکردند ولی درموقع برداشت بهره مالکانه که بر مبنای مساحت اراضی تحت کشت تعیین و از کشاورزان وصول میشد جناب مباشر! مساحت زمینهای اشتراکی را که باخوش نشین ها گاوبندی کرده بود کمتر از میزان مقرر تقویم میکرد و یا اصولاً بحساب نمیآورد تا زیان و ضرری متوجه وی و شریک

گاوبندیش نشود. علت اینکه مباشر یا کارپرداز با کشاورزان مقیم گاوبندی نمیکرد و اینکار را با خوش نشین ها و اکاره ها انجام میداد از آنجهت بود که کشاورزان مقیم بوضع و حال و مساحت زمین های تحت کشت یکدیگر کاملاً آشنا بودند و احتمال میرفت که تبانی و گاوبندی مباشر با آنان از رهگذر سایر کشاورزان مقیم بر ملا شود ولی خوش نشین و اکاره این شرایط را نداشت. از جای دور آمده بود و میل داشت رضایت خاطر نماینده مالک «مباشر» را بهر نحوی جلب کند تا سنوات آینده نیز بتواند در آن منطقه زراعت کند بدین جهت مباشر یا کارپرداز با اطمینان خاطر میتوانست با وی گاوبندی کند و منافع حاصله را بدون دغدغه و نگرانی بالا بکشد. استمرار در این عمل موجب شد که از واژه «گاوبندی» در افواه عامه بمعنی مواضعه و تبانی و شرکت در منافع نامشروع استناد و تمثیل کنند.



ترانه‌های لری فارس

(۲)

گردآورنده - ابوالقاسم فقیری

امشوم چهارده شوه مهمون ختونم نومدی تیم بنشینی تش زدی جونم

Emcovam - çârdah - cö h - mehmun - xotunom

Nömadi - teym - bencini - tac - zadi - junom

امشب چهارده شب است که مهمان شما هستم
نیامدی کنارم بنشینی و بجانم آتش زدی



ترانه‌هایی که در زیر می‌خوانید مربوط به کامفیروز می‌باشد، بر روایت از آقای سید محمد نادری .



سر تل سیل اینم پای که برنجزار نومزد زلف خنجریم من شل گرفتار

Sar - tol - seyl - izanom - poy - ko - berejzâr

Numzad - zolf - xanjarim - men - col - gereftâr

از سر تل برنجزار رانگاه می‌کنم
نامزد زلف خنجریم را می‌بینم که در شل گرفتار شده است .



بیو بریم حونه‌ی دی گل یه‌شو بمونیم دی گل راضی کنیم ، گل‌وش بوسونیم

Bir-ö - berim - huney - dey - gol - ye - cö - bomunim

Dey - gol - râzi - konim - gol - vac - busunim

بیا بخانه مادر محبوبم برویم و شبی آنجا بمانیم .
مادرش را راضی کنیم و محبوبم را از او خواستگاری کنیم .



سر تل سیل ایزنم دریا کلونه زن خوب میره ادبار من بکیونه
 Sar - tal - seyl - izanom - daryâ - kalune
 Zan - xub - miry - edbâr - men - bakiyune

از سر تل نگاه می‌کنم دریا وسیع و آبی است
 جای زن خوب و شوهر بد در بکیان است^۱.



دیدمت مین داوتی تا خوب میرقصی سرتاپات سیل آیدم نیدم یه نقصی
 Didomet - men - dâvati - tâ - xub - miragsi
 Sar - tâ - pâ t seyl âbidom - neydom - ye - nagsi

در عروسی دیدمت تا خوب میرقصی
 سرتاپایت نگاه کردم و نقصی در آن ندیدم



اومدم سر پله‌تون گوش ورگرفتم خودو دیت‌گپ ایزدید مو تش گرفتم
 Umadom - sar - pelatun - guc - var - gereftom
 Xodo - deyt - gap - izadid - mo - tac - gereftom

بسر پله‌تان آمدم و بگوش ایستادم
 بمادرت صحبت می‌کردی من آتش گرفتم.



ایچو تاسرگدرنه خشت روخشته دوورل کامفیروزی دلم برشته
 Iço - tâ - sar - gardane - xect - ru-xecte
 Duvaral - kâmfiruzi - delome - berecte

اینجا تاسرگدرنه خشت روی خشت است
 دخترهای کامفیروزی دلم را سوزانده‌اند.



قربون خدات برم یارتیه گردل یه تیم وتی‌تونه یکیش اری‌گل
 Gorbun - Xodât - berom - yâr - tiye - gerdel
 Ye - tiyam - va - tey - tone - yekic - arigel

یار چشم کردم قربان چشم‌هایت بروم
 یک چشم بسوی تو است و چشم دیگرم بروی زمین



(۱) بکیان - نام روستائی است.

دوورل گلون ، گلون ایرن و کاشنی ایقدر سیل ایکنم یارم و باش نی

Duvaral - galun - galun - iran - vakâcni

Iqadar - seyl - îkonom - yârom - vapac - ni

دخترها دسته دسته برای چیدن کاسنی میروند
هراندازه نگاه می کنم ، دلبرم را با آنها نمی بینم .



دوورل گلون ، گلون پس برج خان جان و همهش قشنگتره مشدی پری جان

Duvaral - galun - galun - pas - borj - xân - jân

Va - hamac - gacangtare - macdi - pari - jân

دخترها دسته ، دسته پشت برج خان جان هستند
از همه آنها قشنگتر مشهدی پری جان می باشد .



قربون دارت برم کوتای کریکم دیر وادیر وم گپ ثرن بیو نزدیکم

Qorbun - dâret - berom - kutoy - korikom

Dir - vadir - vam - gap - nazan - biyö - nazikom

قربان قد و بالایت بروم کوتاه کیلم
از دور بمن صحبت نکن بنزدیکم بیا .



مو منم آقا بیژن بین دو بردم کاکاشه خوم کشته ، ترخوش میگردم

Mo - monom - âqâ - bizan - beyn - do - bordom

Kâkâce - xom - octome - tor - xoc - migardom

من آقا بیژن هستم و اکنون بین دو سنگم
برادرش را خودم کشتم و دارم دنبال خودش می گردم



دوور حاج شیخ علی تی گداره پلش سرخ ایزنه خوش نه دیاره

Duvar - Haj Ceyx - Ali - ty - godâre

Palalec - sorx - izane - xoc - na - diyâre

دختر حاج شیخ علی نزدیک گدار است
موهایش سرخ میزند ولی خودش پیدا نیست .



(۱) کاسنی - نام گیاهی است - دم کرده آنرا میخورند - همچنین از آن در شیراز
عرق می گیرند .

اشنفتم تو ناخشی شالا خشت بو هر دو دسم متکا زیر سرت بو
 Ecnoftom - to - nâ - xaci - callâ - xacet - bu
 Har - do - dasom - motakâ - zir - sart - bu

شنیده‌ام ناخوشی انشاالله خوب خواهی شد
 هر دو دستم را بجای بالش زیر سرت خواهم گذاشت .



دس کردم من کره‌دون کره درآرم یه ماری دسم زد پیت وریارم
 Das - kerdom - men - kare - dun - kare - darârom
 Ye - Mâri - dasome - zad - pit - var iyârom

دس کردم داخل کره‌دان کره درییاورم
 ماری دستم را زد و حالا بخودم می‌پیچم .



ای خدا تووم بده سه چیز حاللی رعیتی ، عمارتی ، یه تیه کالی
 Ey - Xodâ - to - vam - bede - se - çiz - halâli
 Raiyti - Emâratî - ye - tiye - kâlî

ای خدا سه چیز حاللی بمن بده
 زارعی - عمارتی و محبوب چشم قشنگی



ای خدای بالای سری دس کره بیکس مثل پیل نه‌دوا دور زدش پس
 Ey - Xodây - bâloy - sari - das - kore - bikas
 Mesl - pil - na - ravâ - duvar - zadec - pas

خداوندا آگاه باش که دختره دس پسر بیچاره‌را
 مثل پولی که از رواج افتاده باشد پس زد .



اومدم من حونتون ری گل نشسم قیلون چاق نکرده دادی بدسم
 Umadom - men - hunatun - ri - gel - necesom
 Geylun - çâq - nakarde - dâdi - be - dasom

بخانه‌تان آمدم و روی گل نشستم ،
 محبوبم تو چرا قلیان چاق نکرده بدستم دادی .



دو تیت کورآ بوه پیش پا نبینی تا توبو ، توبه‌کنی یارم نسونی
 Do - tirat - kur - âbuve - picpâ - nabini
 Tâ - to - bu - tovbe - onî - yârome - nassuni

آرزو می‌کنم دو چشمت کور بشود و جلو پایت را نبینی
 تا تو باشی که توبه‌کنی و بفکر گرفتن یارم نیفتی

هفته بازارهای قلمرو خراسانی

بهر روز خامه‌چی

بازارهای هفتگی اطراف سهند، رابط روستائیان با شهرنشینان است، از نظر اقتصادی، این بازارها بهترین مراکز مبادله کالا بوده، عرصه مناسبی است برای تبادل اجناس کشاورزی و اینکه تقریباً این بازارها قسمت عمده محصولات زراعتی و دامپروری را با قیمت ارزان و مناسب بکام خود می‌کشد.

بازارهای هفته اطراف قلمرو سهند، برای مردم این منطقه نوعی مشکل‌گشای عرضه و تقاضا است. در این بازارها، احتیاجات زندگی روستائیان چه از طریق خرید اشیاء واجناس بطور نقدی و چه از نظر معاملات پایاپای برطرف میشود. بازارهای روز و هفتگی، بصورت مراکز وسیع مبادلات اجناس درآمده است که همه نوع معامله انجام میگیرد. حجم معاملات در این بازارها به نسبت کثرت اجناس و افزایش کالاهای مورد نیاز زیادتر شده است.

بازارهای هفته در روزهای معینی در یکی از مراکز تجمع روستائیان تشکیل می‌شود. در این بازارهای موقت، کشاورزان با تحویل محصولات و فرآورده‌های زراعتی از قبیل میوه‌جات، خشکبار، غلات، بادام، برگه، حبوبات و اجناس دست‌بافت مثل قالی، گلیم، جاجیم یا مواد لبنیاتی مانند پنیر، پوست، روده، پشم، روغن و کره اجناس مورد احتیاج خود را تهیه کرده و به‌خانه می‌برند. کمتر پولی در بازارها ردوبدل میشود، بعضی اوقات جنس را با جنس دیگر عوض می‌کنند، قالی را با اسب و گوسفند، غله را با لوازم خانگی و از این قبیل معاملات. روستائیان سعی می‌کنند بهر طریق که شده خود را به بازار هفتگی برسانند، اگر کاری هم نداشته باشند. بازار هفته محل ملاقات مناسب و خوبی برای روستائیان محسوب میشود. و تبادل نظری در بیشتر مسایل زراعتی و اجتماعی بعمل می‌آید. عده‌ای از پیشه‌وران بصورت فروشندگان دوره‌گرد و سیار (پیلهور)^۱ جای معینی در این بازارها برای خود دست‌وپا کرده‌اند و بر تعداد روزهای هفته در بازارهای مختلف، بساط خود را پهن کرده به مشتریان عرضه می‌کنند. هر روز محل کسب خود را از این بازار بآن بازار تغییر می‌دهند.

فروشندگان صبح زود از محل زندگی خود به طرف مکانی که بازار هفته در آن تشکیل می‌شود حرکت می‌کنند بسیار سریع و با علاقه فراوان.

اغلب بازارها به نام روزهایی که در هفته تشکیل می‌شوند نامگذاری شده، بیشتر از سایر روزها مرکز تجمع مردم میباشد و روستائیان در کمترین فرصت با ساده‌ترین وسیله گاهی پیاده

۱ - پیلهور را بزبان محلی روستائی سهند (چرچی) گویند که لوازم خانگی و پارچه و زینت‌آلات را سوار اسب والاغ کرده و همیشه در حال حرکت از دهی بده دیگر است نوعی پیلهور که میوه و سبزی را از شهر بروستاها آورده آن‌ها را با غلات تخم مرغ و پوست و پشم عوض می‌کند.

میتوانند خود را بآن برسانند .

در قلمرو جغرافیائی سهند ، بازارهای متعددی در بخشها و شهرکها بوجود آمده که هر کدام از این بازارها ، مقدار زیادی از محصولات کشاورزی روستاهای تابعه دور و نزدیک را جذب می کنند .

این بازارهای هفتگی اطراف شامل بازار احشام و دامها و بازار اجناس و محصولات کشاورزی است :

- ۱ - میدان دندیل مراغه
- ۲ - یکشنبه بازار بناب - دوشنبه بازار بناب (مخصوص احشام)
- ۳ - چهارشنبه بازار شیراز عجب شیر
- ۴ - شنبه بازار آذرشهر (توفارقان بازاری)
- ۵ - پنجشنبه بازار گوگان
- ۶ - یکشنبه بازار محقان
- ۷ - سهشنبه بازار خسرو شاه
- ۸ - دوشنبه بازار ایلخچی (بازار فروش پیاز)
- ۹ - پنجشنبه بازار اسکو
- ۱۰ - بازار عمومی صاحب الامر تبریز - میدان گجیل - میدان کشتارگاه (مخصوص حیوانات)
- ۱۱ - سهشنبه بازار اکین آباد
- ۱۲ - دوشنبه بازار تکمه داش
- ۱۳ - چهارشنبه بازار سراسکندر
- ۱۴ - جمعه بازار قریب دوست
- ۱۵ - پنجشنبه بازار ذولبین .

رابطه روستاهای سهند با شهرهای حومه و بازارهای هفتگی :

شهر و حومه و اطراف آن ، همواره توأم و باهم تشکیل جوامع انسانی را بعهده میگیرند . شهرها ، همه روستاها و حوزههای کشاورزی اطراف خود را کنترل می کنند . بین شهرها و حومه آن روستاهای منطقه سهند ، وابستگی دائمی و داخلی وجود دارد و درهمه زوایای ناحیه روستائی آن ریشه دوانیده است . غالباً تولیدات و فرآوردههای روستاهای آن بیشتر در شهرها نیز بفروش میرسد . میتوان گفت که شهرهای قلمرو جغرافیائی سهند ، حیات اش وابسته و پیوسته ، به بخش کشاورزی آن است و بطور معمول روستاهای مزبور ، درآمد و سرمایه خود را به آن شهرها فرستاده اند و ناگزیرند وابستگی دائمی با مرکز استان و سایر شهرها و نقاط پرجمعیت برقرار نمایند . باتوجه باین مسئله ، میان شهرها و روستاها و نواحی پرجمعیت ، مراکز معاوضه و مبادله کالا و خرید و فروش تولیدات و فرآوردههای روستائی و کشاورزی بوجود آمده که هفته بازار نام دارد .

روستائیان پس از فروش محصولات خود ، همه نیازها و احتیاجات خود را از شهرکها و بازارهای هفته تهیه می کنند .

فروش کالاهای غیر ضروری و زینتی در بازارهای روز معمول شده و معاملات قسطی و نسیه نیز باین بازارها راه پیدا کرده است . دایرشدن بانکها در شهرکها و روستاهای پرجمعیت و رواج چک و عده دار در امر مبادله کالا بخصوص حیوانات و فرش و غلات و سایر محصولات با سرمایه حجیم بر رونق این بازارها افزوده است . در گذشته قدرت خرید یک روستائی مساوی بود با میزان محصولی که به بازار عرضه میکرد ولی قدرت خریدش در حال حاضر به نسبت جنسی

که به بازار عرضه می کند افزایش یافته است و همواره می تواند کمبود خود را از طریق نسبه مرتفع کند یا چك مدت دار بکشد .

بعضی از کشاورزان سعی می کنند قبلاً محصولات خود را به قیمت مناسب تری فروخته بعد به بازار هفته بیایند ولی عده ای دیگر بهمان طریق سابق از گاو و گوسفند گرفته تا مرغ خانگی و فرش و غلات و حبوبات و همه را با خود به بازار آورده آنها را در مقابل مایحتاج خود بهر قیمتی که شده می فروشند .

مکان بازارهای هفته دو بخش جدا از هم است ولی در یکروز و گاهی در هفته در دو روز معاملات انجام میگیرد . قسمتی مخصوص اجناس خوراکی ، پوشاك ، لوازم خانه و بخشی از آن به فروش حیوانات و دامها اختصاص داده شده است .

در بخش اول كه يك میدان وسیعی است فروشندگان برای خودشان سالهای متمادی مكان و جای ثابت و دائمی ایجاد نموده كه بوسیله ریش سفید بازار و سایر فروشندگان برسمیت شناخته شده است . هر فروشنده ، بساط خود را پهن کرده ، چادر و آلاچیق برپا می کند .

در هفته بازارها این اجناس فروخته میشود :

خشكبار = بادام - گردو - کشمش - سبزه - برگه - سبزی خشك - خرما .
میوه و صیفی جات = هندوانه - سیب و گلابی - هویج - گوجه فرنگی - کلم - سیب زمینی - پیاز - سبزی خوردنی .

غلات = گندم - جو - آرد - کرشنه - چاودار - تخم یونجه .
حبوبات = نخود - لپه - برنج - لوبیا - كشك .
وسایل کشاورزی = گاو آهن - بیل - كلنگ - پارو - طناب - زین و پالان .
مواد غذائی = کره - پنیر - عسل - تخم مرغ - ماست - روغن حیوانی - نباتی - قند - چای .

پوشاك = چیت - پارچه از همه نوع - لباس های كهنه و مستعمل - كفش چرمی - لاستیکی .

دست باف = قالی - قالیچه - گلیم - جاجیم - جوال - خورجین - جوراب - پیراهن پشمی .

لوازم خانه = چراغ نفتی - زنبوری - خوراکی پزی - سماور - رادیو - ظروف غذاخوری .

انواع کتابهای مذهبی و داستان = شاه اسماعیل - مختارنامه - حسن کرد - شیرویه - توضیح المسایل - تقویم و شمایل و تصاویر انبیاء و اولیاء .

در بخشی دیگر از میدان بازار هفته ، كه عموماً محصور و شبیه کاروانسرا است انواع دامها و احشام مانند گوسفند - گاو - بز - بزغاله - گاو میش - اسب - قاطر - الاغ - شتر و اقسام مرغ های خانگی مانند مرغ و خروس - اردك - غاز - بوقلمون - انواع چرم خام - پوست گوسفند و بز - پشم گوسفند - پشم بره (گزم) - كرك بز و سایر فرآورده های دامی بفروش میرسد .

در هفته بازارها سود بیشتری عاید واسطه ها و دلال ها میشود كه سالها استادكار و طرف اطمینان بوده و با قاطعیت معاملات را روبراه می کنند .

روزهای انجام هفته بازارهای قلمرو سهند ، هیچوقت از فکر معامله کننده ها و سوداگران شهرك ها و روستاها فراموش نمیشود . این بازار برای مردم كشاورز تولید يك سرگرمی کرده و يك حرفه و شغل دائمی درمورد دادوستد شده است و معاش خانواده های آنان از این رهگذر تأمین میشود .

ارتباط بازارهای هفتگی و شهرهای حومه سهند :

شهرها ناگزیرند جهت ادامه حیات خود با بازارهای هفته و بعضی از حوزة هائیکه اضافه تولید دارند رابطه برقرار نمایند، این وابستگی اقتصادی بوسیله شبکه‌های حمل و نقل که موجب جابجائی کالاها و مردم است صورت میگیرد.

شهرها عموماً حیات خود را از اضافه تولید کشاورزان تأمین می‌کنند اما قبل از دریافت و مصرف بوسیله شهر، اضافه تولید محصولات کشاورزی باید مراحمی را به پیماید که این خود سبب بوجود آمدن مراکز مبادلاتی بین شهرها و روستاها میگردد. از این مراحل میتوان تمرکز اضافه تولید و حمل آن به مراکز مصرف در شهر را ذکر کرد و در مقابل، شهرها نیز وسایل مورد نیاز قلمرو خود را بطور مستقیم به شهرکها و روستاهای اطراف میفرستند یا مردم روستاها را جهت استفاده از امکانات شهری به داخل محدوده شهر می‌کشد و بنام (منطقه نفوذ شهر) نامیده میشود که نمایشگر تأثیر نفوذ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شهر در بخش‌ها و روستاها و شهرکهای اطراف خود میباشد.

تبریز به نسبت قلمرو جغرافیائی اش مقام (مکان مرکزی) داشته و نفوذ خود را بیشتر و بهتر به بخشهای اطراف می‌رساند، شهر مرکز همه فعالیت‌های تجاری است از این رو همه امکانات اقتصادی را در داخل خود جای میدهد، سپس جریان منظمی کالاهای تولید شده را به شهرهای حوزة تجاری خود می‌فرستد.

راههای ارتباطی میان هفته بازارها و حوزة قلمرو تجارتی تبریز و شهرکهای اطراف سهند سبب شده که پس از دریافت کالا به نسبت در میان مراکز کوچکتر توزیع شود. ایجاد راههای شهری و شاهراهها بین مرکز شهر و روستاها و شهرکها و مزارع اطراف مهمترین اثری که دارد این است که روستاها را از انزوای جامعه اقتصادی بسته درمیا آورد. مسافرت‌های روزانه مردم شهرکها و روستاهای سهند به تبریز برای خرید مایحتاج ضروری گاهی از اهمیت هفته بازارها میکاهد ولی این مسافرت‌ها تابع فصل و آب و هوای منطقه است.

بطور خلاصه شهر باید به مردم اش غذا برساند و آنرا تأمین و تولید کند که این امر سبب تحرك و رونق تمام بازارهای اطراف شهر میشود همینطور باید برای صنایع اش مواد اولیه خام تهیه نماید.

تبریز و بازارهای هفتگی سهند منطقه مبادله و نقش جمع‌آوری و پخش و تولید کالاهارا بعهده دارد.

چهره عمومی بازارهای هفته را میتوان خیلی فشرده باین طریق شرح داد :

هفته بازار محوطه‌ای باز است که حاشیه و کنار آن را فروشندگان باپهن کردن بساط خویش محصور کرده‌اند و از هر نوع کالائی خاصه کالاهای ارزان قیمت و خوراکی‌های گوناگون در این بازارها پیدا میشود. بیشتر خوراکی‌ها همانطور ایستاده می‌خورند، قهوه‌چی نیز بسیار است باقوری بزرگ و آب داغ و کبابی روی چهارچرخه اش نیز در حال حرکت. گاهی در گوشه و کنار میدان، قهوه‌خانه‌هایی بامنازل و اطاقها بوجود آمده که مرکز تجمع پیشه‌وران و روستائیان میباشد. این قهوه‌خانه‌ها برای مشتریان خود تدارك غذا و چائی را دیده که در تابستان و زمستان بهترین پناهگاه و استراحت بشمار می‌آید. همه از کارها و زندگی، مزرعه، بازار هفته، جریان آب، اوضاع جوی، وضع خانوادگی و مشکلات خویش بیکدیگر گزارش میدهند. کسانی که غذا و استراحت و کارش تمام میشود قهوه‌خانه را ترك کرده بلافاصله جای خالی را یکدسته دیگر از روستائیان که برای خرید و فروش به بازار آمده‌اند پر می‌کنند.

کسری در تباه‌های ازدواج

(۲)

حسین طبیبانی

مرکز پژوهشهای مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

۱- جنبه‌های دینی ازدواج

دربارهٔ اساس کار و بررسی جنبه‌های مختلف ازدواج، در تحقیقی که روی صد برگ قبالة ازدواج از شهرها و دهات مختلف و طبقات گوناگون بعمل آمده نتیجهٔ تحقیق چنین بوده است:

۱- وجوب و لزوم ازدواج بدستور دین با ذکر آیه‌ها و اخبار دینی: بطوریکه میدانیم در کلیه ادیان راجع به ازدواج و تشکیل خانواده سفارش و توصیه شده اما دین اسلام بوسیله آیات قرآن مجید جامعهٔ مسلمان را به امر ترویج ترغیب کرده است و بصورت يك وظیفهٔ دینی درآمده مانند: و انکحوا لایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم ترجمه سوره نور آیه ۳۱: زنان بی‌شوهر و مردان بی‌زن را بنکاح یکدیگر درآورید و از فقر و تنگدستی ترسید زیرا مردم نیکوکار که ازدواج کرده‌اند پس از ازدواج اگر فقیر باشند خداوند بلطف خود آنان را متمول خواهد کرد خدا به احوال همه

آگاه و دایره رحمتش وسیع است. آیه دیگر مشعر بر همین امر است. فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتن ان لا تعدلوا فواحدة. ترجمه از سوره نساء آیه ۳: ازدواج کنید با هر کس که پسند آید شما را از زنان تا دو و سه و چهار و اگر بترسید که با آنان از راه عدل و تساوی رفتار نکنید پس یکی بیشتر اختیار نکنید. و در این آیات خداوند بوسیله پیامبرش مردم را بامر ازدواج تشویق و ترغیب می‌کند و آنها را نوید می‌دهد اگر بی‌چیز و فقیر هم باشید خداوند بشما ثروت و مکت می‌دهد و در آیه ۵۴ از سوره نجم خداوند می‌فرماید و ان الله خلق الذوجین الذکر والانثی، ترجمه: اوست خدائی که آفرید جفت و دو همسر مرد و زن را.

در دین اسلام علاوه بر اینکه اجازه ازدواج با زنان مسلمان بصورتی تشویق آمیز و الزامی تذکر داده شده، ازدواج با زنان غیرمسلمان که عقیده و ایمان بخدای یکتا دارند نیز اجازه داده شده است و آیاتی در این مورد در قرآن مجید هست از جمله: و لا تنکحوا المشرکات حتی

یؤمنن و لامة مؤمنة خیر من مشرکة ولوا عجبکم ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و تعبد مؤمن خیر من مشرکة ولوا عجبکم اولئک یدعون الی النار و الله یدعوا الی الجنة و المغفرة باذنه و یبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون (از سوره بقره آیه ۲۲۱) ترجمه: با زنان مشرک ازدواج نکنید و بمردان مشرک زن ندهید مگر آنکه زن و مرد قبلاً ایمان آرند هر چند زیبایی و مال آنها شما را بشگفت آرد مشرکان شما را از راه جهل با تش دوزخ میکشاند اما خداوند شما را به بهشت و بخشایش دعوت می‌کند و آیات و ادله خود را برای بشر روشن می‌سازد و شاید بخود آیند و متذکر شوند. آیه ۵ از سوره مائده حکایت از ازدواج یا زنان غیر مسلمان ولی با ایمان مینماید: و المحصنات من المؤمنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا اتیتموهن آجورهن محصنین غیر مسافحین و لا متخذی آخذان یکفر بالايمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرین: ترجمه ازدواج شما با زنان پارسا از مسلمان و یهود و نصارا جایز است است بشرطی که مهر آنان را بپردازید

وہر وقع الاستشهاد واثمة سرف بالعباد وكان في اللالو فوج في لوم، فم شہر حیدر
الاولی مطابقی ۱۳۴۹ ہجری کبیر ۱۲۸۹ شمسی ۱۸۷۲ م

پارسیانی که اهل زناکاری نبوده و رفیق باز نباشند (دوست مرد نگیرند) آری هر کس بقواعد ایمان کفر ورزد و از آن سرپیچی کند مساعی او هدر می رود و در روز قیامت در ردیف زیانکاران بشمار می رود.

آیاتی که ذکر میشود مربوط بازدواج است ولی مضمون آن کم و بیش در قباله ها بطور ضمنی نوشته شده ولی اصل آیه ذکر نگردیده است، اینک آیات مذکور آورده میشود:

سوره بقره آیه ۲۲۳: نساء کم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم، وقدموا لانفسکم واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وبشر المؤمنین (زنان شما کشتزار شما هستند باین کشتزار هر وقت و هر گونه میل دارید وارد شوید اما بدانید که اینها کشتزارند و در این موارد بفکر آینده باشید برای فردای خود احسانی بدهید و برای خدا پرهیزید و بدانید حتماً در روز قیامت او را ملاقات خواهید کرد مخصوصاً بمؤمنان مژده این ملاقات را بدهید) و نیز آیه دیگری از سوره نساء (آیه ۴) و آتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لکم عن شیئ منه نفساً فکلوه هنئلاً مریئاً (مهر زنان را با طیب خاطر بپردازید و اگر شخصاً مقداری از مهر خود را بشما بخشیدند حلال است آن را با کمال میل قبول کنید).

و نیز آیه ۱۲۸ از سوره نساء ولن تستیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تسیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة وان تصلحوا و تتقوا فان الله کان غفوراً رحیم (شما هیچ وقت قادر نخواهید بود که بین زنان عدالت برقرار کنید هر قدر هم سعی و کوشش کنید زیرا درجه میل بزنها تفاوت دارد سعی کنید تمام علاقه خود را بیک زن آشکار سازید و دیگری را مانند شیئی بی خاصیتی معلق و محروم بگذارید اگر بصلح و سازش و پرهیزکاری رفتار کنید خدا هم نسبت بشما آمرزنده و مهربان است).

روایاتی که در قباله ها آمده بقرار

زیر است:

۱- حدیث نبوی در اصول کافی:

النکاح سنتی ومن رغب عن سنتی فلیس منی (نکاح و ازدواج سنت و روش من است که هر کس که از سنت و روش من اعراض و روی گردانی کند از من نیست).

۲- من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی نصف الاخر (کسی که ازدواج کند نیمه ای از دین خود را نگاه داشته و بدست آورده و اینک بوسیله پرهیزکاری در نیمه دیگر بکوشد).

۳- حدیث نبوی - رکعتان من - المتزوج خیر من سبعین رکعات من غیره (دو رکعت نماز کسی که ازدواج کرده برابر است با هفتاد رکعت نماز دیگری که از ادای این وظیفه خودداری کرده است).

۴- ما بنی فی الاسلام بناءً احب الی الله من الترویج: بنائی در اسلام بنیاد نشده است که نزد خدا محبوب تر از ترویج باشد.

۵- تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالنسقط. ترجمه: ازدواج کنید تا نسل بوجود آورید و زیاد شوید پس بدرستی که من بوسیله شما مباحات و افتخار می کنم بسایر امتها و اگر چه فرزند نارس از شما بیفتند.

۶- حدیث نبوی - من تزوج حفظ نصف دینه فلیتق الله فی نصف الاخر: هر کسی که ازدواج کند نیمه ای از دین خود را حفظ کرده است و اینک بوسیله پرهیزکاری در نیمه دیگر بکوشد.

روایات واحادیثی که مضمون آنها در قباله ها ذکر شده ولی متن آنها ذکر نشده بقرار زیر می باشد:

۱- از قول حضرت امیر (ع): ان الله لا یحب الذواتین والذواتات (خداوند

کسانی که زود زن می گیرند و طلاق می دهند و شوهر می کنند و طلاق می گیرند هیچ دوست نمیدارد).

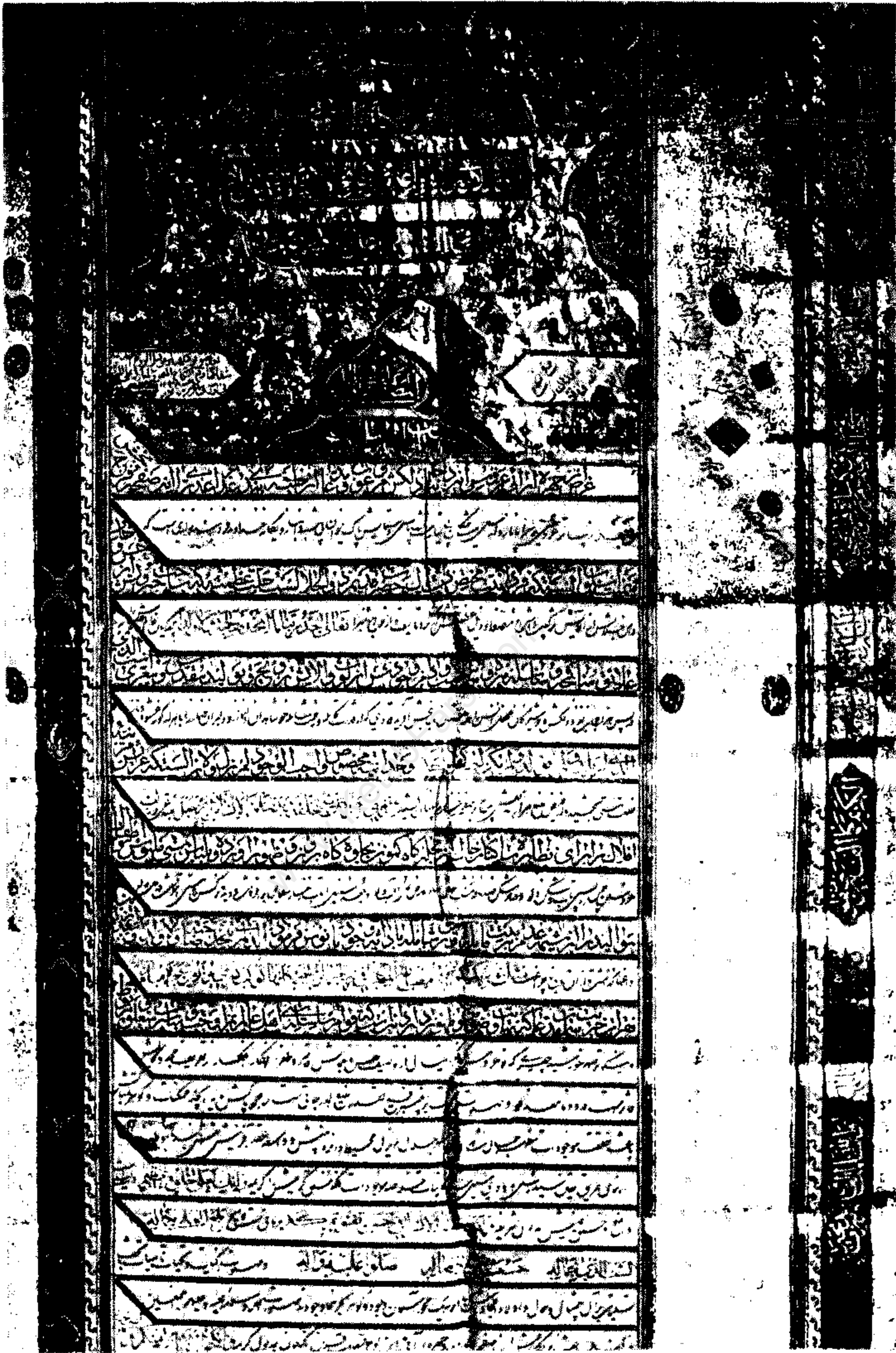
۲- از قول امام صادق (ع): هر کس بنیت کسب مال یا رسیدن بجمال زن بگیرد دیری نمیگذرد که از هر دو محروم خواهد ماند در صورتیکه اگر بتجدد انجام وظیفه اجتماعی و دینی زن بگیرد از مال و جمال بهره مند خواهد شد. نقل از کتاب زن و حقوق آن تألیف آقای حاذقی.

۳- حدیث نبوی از اصول کافی: الکاذب بعیاله کالمجاهد فی سبیل الله ترجمه (آن کسی که در راه تهیه رفاه و آسایش زن و فرزندان خود رنج برد و زحمت کشد مانند کسی است که در راه خدا کارزار و جنگ کرده است).

۴- کسی که طلب روزی و معیشت کند برای بی نیازی از مردم و توسعه بر اهل و عیال و وابستگان خود در روز جزا صورت وی نورانی و درخشان باشد. از حضرت صادق نقل از کتاب آقای حاذقی.

۵- حدیث نبوی از اصول کافی: ما استفاد امرء بعد الاسلام فائدة من امرأة تزوجها تسرها اذا نظر اليها و تحفظ اموالها اذا غاب عنها: ترجمه: هیچ فایده و سودی برای شخص مسلمان پس از نعمت اسلام حاصل نمیشود که از زنی نیکوکار و خوب که با او ازدواج نماید بهتر باشد زیرا چون او را ببیند شاد و مسرور شود و چون از او غایب شود مال و ناموس او را حفظ کند.

۶- نقل از امام محمد باقر (ع): دو رکعت نماز مرد زن دار و زن شوهر دار برابر است با شب زنده داری و اشتغال بعبادت و روزه گرفتن مرد عزب و زن بی شوهر.



۷ - حدیث نبوی : حبیب الی من دنیاکم ثلاث النساء والطیب قرة عینی فی الصلوة : از دنیای شما سه چیز نزد من محبوب و دوست داشتنی است : زن ، بوی خوش ، نماز که در آن روشنی چشم من است .

۸ - حدیث نبوی از اصول کافی : قرة عنی فی الصلوة ولذتی فی الدنیا النساء . ترجمه : روشنائی چشم من در نماز است و لذت من و بهره من از دنیا زنانند .

۹ - حدیث نبوی از اصول کافی : ما أحب من دنیاکم الا النساء والطیب ترجمه : از دنیای شما چیزی را دوست ندارم جز زنان و بوی خوش .

۱۰ - از امام جعفر صادق (ع) در اصول کافی : ما تلذذ الناس فی الدنیا والاخرة بلذة اکثر لهم من لذة النساء : مردم در دنیا و آخرت لذت و بهره ای نمی برند که لذت بیشتر دهد برایشان از لذت و بهره ای که از زنان می برند .

۱۱ - از قول امام جعفر صادق (ع) در اصول کافی : وان اهل الجنة ما یلذذ بشی من الجنة اشی عندهم من النکاح لاطعام ولاشراب : بدوستیکه اهل بهشت از چیزی لذت نمی برند در بهشت که دوست داشتنی تر باشد نزد ایشان از نکاح نه شراب و نه غذا .

۱۲ - حدیث نبوی از اصول کافی : خیر نساءکم الولود الودود والعفیفه العزیزه فی اهلها : بهترین زنان بسیار فرزند آورد و بسیار مهربان و پاکدامن و بزرگ در خانواده شان هستند .

۱۳ - حدیث نبوی از اصول کافی : افضل نساء امتی اصبحهن وجهاً و اقلهن مهراً : ترجمه : برترین زنان امت من زیباترین آنها هستند از لحاظ صورت و کمترین آنها از لحاظ مهریه .

۱۴ - حدیث نبوی از اصول کافی : خیر نساءکم الطیبه طعام الطیبه الریح

التي ان انفتحت انفتحت بمعروف وان امسكت امسكت بمعروف : بهترین زنان شما کسی است که غذای خوب طبخ می کند و بوی خوش استعمال می کند و اگر اتفاق و بخشش بکند بخشش به نیکی و خوبی می کند و اگر امساک و نگهداری می کند خوبی و نیکی را نگهداری می کند .

۱۵ - افضل الشفاعات ان تشفع بین اثنين فی نکاح حتی یجمع الله بینهما : نقل از حضرت امیر (ع) در اصول

کافی . ترجمه : برترین میانجی گریها واسطه شدن بین دو نفر است در ازدواج تا خداوند آنها را بهم پیوند دهد .

۱۶ - از امام جعفر صادق (ع) در اصول کافی : جاء رجل الی النبی فشکا الیه الحاجة فقال تزوج فتزوج فوسع علیه . ترجمه : مردی پیش پیغمبر آمد و از فقر و بی چیزی و نیازمندی شکایت کرد پس پیغمبر گفت ازدواج کن ، رفت و ازدواج کرد پس گشایش و وسعت در

شرح عقدنامه صفحه مقابل

بسم الله الرحمن الرحيم
وسلم تسليمًا كثيرًا كثيرًا

وبعد سبب از تحریر و آرایشگری این صفحه میمنت اسلوب آنستکه وحدانیت مختص خداوند لم یزال ولا یزال هو الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد و چون بقاء نسل و سلسله بنی آدم منوط بمزاجت و مربوط بمواصلت است بنابر فرمان آیه کریمه مبارکه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله وبفرمایش حضرت مستطاب نبوی ص ع کما قال النکاح سنتی فمن رغب سنتی فلیس منی بناء علی هذا در وقتی میمون و مسعود عقد مناکحه و مزاجت دائمی واقع شد فی مابین زوج هو عالیجاه مجتد همراه آقا حسین مرحوم جنت مکان آقا میرزا حسن لای بیدی و هی الزوجه عصمت وعفت پناه السمات به سکینه خانم بنت مرحوم حاج براتعلی لای بیدی بتصریح اذنهما بصادق معین والمقدر همگی و تمامی ونیم شعیر آب از جمله پنج شعیر آب مالکی زوج مرقوم از مزرعه جقتو بانضمام شصت تاك مو عنبی از جمله يك درب باغ منصرفی خود زوج که شهره است بیاغ نظر علی ومحدود است از طرفی بیاغ (خوانده نشد) و طرفی بیاغ ورثه کربلائی عبدالحسین و طرفی بیابان و کوه سار با توابع ولواحق از ممر و مدخل مقوم به قیمت چهل تومان و همگی و تمامی موازی یکمن نیم بوزن شاه مس ساخته عمل گاشان هر گ و تمامی یکمن نیم بوزن شاه فرش اطاق و همگی و تمامی یکدست رختخواب عمل اعراب که روی آن جاجیم باشد و تمامی معدوده چهار رأس گوسفند نتاجی کدخدایند که دو رأس میش و دو رأس بز باشد حاضر گردید - زوج مرقوم تمامی اشیاء مرقوم الفوق را با نیم شعیر آب و شصت تاك عنبی صدق زوجه مسطوره قرارداد مناکحه صحیحه شرعیه و معاقده صراحة کلیه علی الفاظ الجاپ شرعین مطابق سنه ۱۳۴۷ .

مهر : عاقد - محمدرضا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

قد تفضلت المحترم
على الدوام والوفاء
والوفاء على الدوام
والوفاء على الدوام

و بعد سبیل خود را بشکر این صفت سدید شریف

خداوند عز و جل و اولاد او را حمد و ثناء
این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است

این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است
این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است

این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است
این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است

این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است
این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است

این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است
این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است

این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است
این که کفایت دهد چون یقین و سبیل بر او است و بر او است

* * *

تشویقات مربوط به پایداری و دوام ازدواج و دوری جستن از طلاق و جدائی در دین اسلام همانطور که راجع بازدواج سفارش و توصیه شده درباره محکم کردن این پیوند و طلاق ندادن هم سفارش و توصیه شده است منجمله يك آیه از قرآن از سورة نساء آیه ۳۵ نقل میشود : وان خفهم شقاق بينهما فابعثوا حكماً من اهلها ان يربد اصلاحاً يوفق الله بينهما ان الله كان عليماً خبيراً ترجمه : اگر خوف مشاجره و نزاع سخت در بین آنان داشته باشید برای اصلاح يك داور از کسان مرد و یکی از کسان زن انتخاب کنید که بین آنان داوری کند اگر آنها قصد سازش داشته باشند خدا هم دل آنها را بهم نزدیک می کند خدا دانا و آگاه است . با توجه به مضمون آیه فوق خداوند امر می کند تا جائیکه ممکن است زن و مرد نباید از هم جدا شوند و بایستی خویشاوندان طرفین حکم بین آنها قرار بگیرند و آنان را اصلاح دهند و نگذارند پیوند زناشوئی آنها از هم گسسته شود . کم و بیش روایاتی هم در این مورد وارد شده از اصول کافی

۱ - ابغض الاشياء عند الله الطلاق ترجمه : بدترین و ناپسندترین چیزها نزد خدا طلاق است ۲ - ما خلق الله شیاً علی وجهه الارض ابغض من الطلاق : خداوند چیزی را نیافریده است روی زمین که بدتر و زشت تر از طلاق باشد . ۳ - تروجوا لا تطلقوا فان الطلاق يهتز منه العرش از اصول کافی - ترجمه : زن بگیرد و طلاق ندهید زیرا که بطلاق عرش خدا میلرزد . بنا به بررسی و تحقیقی که پیرامون یکصد قباله انجام داده ایم و ملاك کار ما صد قباله از طبقات مختلف بوده است در ۹۵ درصد آنها آیات متعدد قرآنی و اخبار دینی ذکر شده که همه حاکی از لزوم ازدواج و تشویق مسلمانان بامر ازدواج می باشد و حتی از لحاظ مذهبی در تمام برگهای مورد مطالعه سخنان معروف پیامبر اسلام بچشم می خورد که می فرماید : النکاح سنتی ومن رغب عن سنتی فلیس منی . ترجمه : نکاح و ازدواج سنت و طریقه من است هر کس که از سنت و روش من سربلجی و اعراض کند از من نیست .

قراردادن قرآن مجید جزو مهریه جهت تبرک و تیمن :

قراردادن قرآن جزو مهریه یکی از مسائل قابل توجه در قباله های مورد مطالعه می باشد چون نظر با اهمیت و احترام

و عظمتی که قرآن کریم نزد مسلمانان دارد و معمولاً در زندگی فردی و اجتماعی بدستورات آن عمل می نمایند در اکثر قباله ها بعنوان تیمن و تبرک جزو مهریه قرار گرفته و در ۶۵ درصد از قباله های مورد بحث قرآن مجید همراه مهریه می باشد و از لحاظ قیمت و ارزش بستگی بنوع تشخیص کاتبان قباله ها داشته است که از يك تومان تا صد تومان تقویم شده است .

۳ - ذکر دعا در قباله ها برای بهبود نسل بشر و توفیق یافتن زوجین در امر زناشوئی : در قباله های مورد بحث نویسندگان بنا به دستورات دینی و مذهبی از خداوند درخواست فرزندانی نیکو و صالح و سالم برای زوجین کرده اند و در پنجاه درصد از قباله های مورد بررسی دعا در باره عطاء فرزندانی صالح و سالم بزوجهین از خداوند شده است . با توجه به مسائل مورد مطالعه ، در دین اسلام بیشتر از هر دین دیگری راجع بامر ازدواج و بقاء نسل جامعه توجه شده است و آیات متعدد درباره ازدواج نازل گردیده و پیغمبر اکرم هم بوسائل ممکن مردم را بامر ازدواج ترغیب فرموده و در هر موردی با بودن شرایط مساعد مسلمانان را مأمور تشکیل خانواده نموده است .



تجلیات زبان و فرهنگ ایران و هندوستان

(۴)

سید حیدر شهریار نقوی
سرپرست بخش پاکستان‌شناسی و زبان اردو
«دانشگاه اصفهان»

وضع کنونی فارسی در شبه قاره

فارسی که از اوایل قرن یازدهم میلادی در لاهور و ملتان (پاکستان) و سپس در هندوستان ارج و مقام والائی کسب نموده و بعنوان زبان رسمی دربارهای سلاطین مسلمان در شبه قاره برگزیده شده بود پس از هشت قرن گسترش و اعتلاء و عروج رو به اضمحلال رفت و موقعیت دیریندش بدست کشورگشایان جدید فرنگ تضعیف گردید و در اواسط قرن نوزدهم میلادی در کلیه دفاتر دولتی هندوستان جای خود را به زبان انگلیسی داد اما تحولات سیاسی آن زمان بنا بر آنکه عموم مردم و بویژه مسلمانان هند و پاکستان نمی‌توانستند ارتباط قلبی خویش را با زبان رومی و جامی و سعدی و حافظ قطع نمایند و به دل بستگی شان به میراث ادبی و فرهنگی نیاگان خویش که غالباً بفارسی بود پایان دهند لطمه شدیدی به آن زبان وارد ساخت. فارسی حتی در قبال برخی از اقدامات معاندانه حکمرانان باختاری به حیات خود ادامه داد و در تمام محافل علمی و ادبی مسلمانان احترام بسزائی برای خود حفظ نمود.

در زمان تسلط انگلستان در هند و پاکستان، فارسی در تمام مدارس ملی تدریس می‌شد و تمام امهات کتب آن انتشار می‌یافت و مورد علاقه مردم قرار می‌گرفت. عده‌ای از دانشمندان انگلیسی هم، نظر به محبوبیت فارسی در بین مردم و جهت تألیف قلوب آنان در صدد چاپ تعدادی از کتب ارزنده آن از قبیل بعضی از تذکره‌ها و تاریخها و فرهنگها برآمدند و از این راه خدمتی به فارسی انجام دادند. گردانندگان انجمن آسیائی بنگال و بمبئی را میتوان در این مورد بعنوان مثال معرفی نمود. بعضی از چاپخانه‌های کلکته، بمبئی، لکهنؤ، دهلی، آگرا و غیره تعداد زیادی از کتب فارسی را چاپ کردند و در انتشار آثار ارجمند فارسی حتی قبل از آنکه در خود ایران کتب فارسی بطبع برسد پیش قدم شدند.

عده‌ای از فاضلان و مؤسسات علمی و تحقیقی هند و پاکستان با استفاده از سبک‌های جدید پژوهش اروپائی و بخصوص انگلیسی‌ها تعدادی از کتب تحقیقی ارزنده پیرامون ادبیات فارسی تهیه نمودند امثال شعرالعجم نگارش شبلی نعمانی، حیات سعدی نوشته الطاف حسین حالی، چهار مقاله بر فردوسی مؤلفه پروفیسور حافظ محمود شیرانی، سخندان فارسی بخامه مولانا محمد حسین آزاد، سهم هندوان در ادبیات فارسی بقلم دکتر عبدالله، ادبیات فارسی در دربار تیموریان هند نوشته پروفیسور غنی (بانگلیسی) سلسله کلیات خسرو (تهیه شده از طرف مؤسسه تحقیقاتی

علیگره) تألیفات و مقالات پروفیسور محمد شفیع و شیرانی و امثال آنها .

چاپ کتب فارسی - کتبها و مقالات ذیقیمت پیرامون زبان و ادبیات فارسی هنوز هم در هر دو کشور هند و پاکستان بخصوص در کشور آخر الذکر بزبانهای اردو ، فارسی و انگلیسی تهیه و چاپ می شود . تشکیل پاکستان که بمنظور تحفظ سنن و فرهنگ اسلامی و ایرانی صورت گرفت از حیث احیای فارسی در آن مملکت اهمیت بسزائی دارد و آثار متعدد پرارزشی در مدت کوتاه حیات آن کشور در زمینه فارسی و فرهنگ ایران در زبانهای اردو و انگلیسی نگارش یافته و در شهرهای کراچی و حیدرآباد و لاهور و پیشاور بچاپ رسیده است .

تدریس فارسی - تدریس فارسی در تمام دانشگاههای پاکستان و تعدادی از دانشگاههای هند تادرجه دکترا در حال حاضر دائر است و تعداد بزرگی از دانش آموزان و محصلان و دانشجویان در هر دو کشور بویژه پاکستان در مؤسسات آموزشی و مدارس ملی و دینی و دبیرستانهای دولتی در هر سال به تحصیل آن زبان اشتغال میورزند . تمام دانشگاهها و مراکز علمی و آموزشی دارای کتبخانه های بزرگی هستند و در آنها تعداد قابل توجهی از نسخ خطی و چاپی از آثار فارسی نگهداری می شود .

کتابخانه ها - از حیث ذخایر آثار فارسی کتابخانه های شبه قاره اهمیت فراوانی در جهان دارند و بخصوص کتابخانه های خدا بخش بانکی پور ، آصفیه حیدر آباد دکن ، دانشگاه لاهور ، رضا رام پور (یو . پی) حمیدیه بهوپال (وسط هند) دانشگاه علیگره ، امپیرال کلکته ، بوهار کلکته ، دانشگاه بمبئی ، کاما انستی تیوت بمبئی ، انجمن ترقی اردو کراچی ، دانشکده اسلامیة پیشاور ، موزه لیاقت علیخان کراچی ، موزه سالار جنگ حیدر آباد دکن ، اعظم گره ، مهاراجا جیپور ، مقدار بسیار بزرگی از کتب ارزنده فارسی را دارا می باشند .

تعدادی از مجلات فارسی هنوز هم در هند و پاکستان انتشار می یابد . هلال در اسلام آباد ، صدای پاکستان در کراچی ، اندو ایرانیکا در کلکته را میتوان بعنوان نمونه معرفی نمود .

فارسی زبان تکلمی مردم در پاکستان - در صفحات غربی پاکستان که شامل نواحی مرز نشینان و بلوچستان آنکسور است مانند چترال و سوات و کرم ایجنسی و پاراچنار و شهرستانهای پیشاور ، کوهاٹ ، لندی کوتل ، نوشهره ، یٹون ، مردان ، هزارا ، دیرا اسمعیل ، چمن ، کویتا ، لورالائی ، قلات ، نوشکی ، مستونگ ، پشین ، مکران ، خضدار ، گلگت و غیره فارسی امروزه زبان عمومی و تکلمی مردم است و لااقل چندین صد هزار نفر در آن نواحی بهمان زبان صحبت می کنند . برخی از اسامی صفحات مزبور که اغلب باواژه های فارسی تشکیل می یابند نمودار تأثیر ریشه دار و عمیق آن زبان در آن سرزمین می باشد . بطور نمونه بعضی از اینها عبارتند از : سهراب خان - پردل خان - بخت زمین - بخت جان - جمعه گل - شاهر و - زور زمین - دلبر خان - واحد زمان - محمد زرین - جهان زیب - گلدار خان - دلدار خان - بخت روان - زرجبین - فرید گل - زرین گل - خیالی خان و غیره .

فارسی گویان معاصر - در حال حاضر با اینکه فارسی نه زبان رسمی هند یا پاکستان است و نه مردم در آنجا به آن تکلم می کنند و هر قدریکه بالفرض آن در بین مسلمانان محبوبیتی داشته باشد باز هم در شریعت سیاسی آن دو کشور حکم زبان خارجی را دارد ولی باین همه تعداد قابل ملاحظه ای از شعرای اردو دولسانین بودند و برای اظهار فضل هم شده به فارسی نیز اشعاری می سروده اند . همین روش هنوز هم ادامه دارد و سنت گفتن اشعار بفارسی را مردم امروزه زنده نگهداشته اند . در حال حاضر چندین صد نفر در پاکستان و هند بفارسی شعر می نویسند .

شعرای اردو به اردو و فارسی و گویندگان پشتو به پشتو و فارسی و همچنین سرایندگان سندی ، پنجابی ، کشمیری ، بلوچی و غیره علاوه بر آنکه بزبان مادری شان می سرایند بفارسی نیز اشعاری می گویند و چه بسا که همه بر اشعار فارسی خود بیشتر مباحثات می ورزند . عده ای از این دسته از شعراء علیرغم کساد بازاری ادبیات در قرن بیستم دست به چاپ مجموعه اشعار فارسی

خویش می‌زنند و مراتب علاقه خود را به آن زبان بدین ترتیب ابراز می‌دارند. دهها مجموعه شعری از آثار فارسی‌گویان معاصر در ۲۵ سال اخیر در پاکستان انتشار یافته است. علامه محمد اقبال لاهوری متوفی سال ۱۹۳۸ م. سرسبد فارسی‌گویان هندوستان در قرن بیستم بشمار می‌رود. او که معروفیتش در شعر در سطح جهانی می‌باشد فارسی را برای اظهار اندیشه‌های تابناک سیاسی و اخلاقی و فیلسوفانه خود برگزیده است. اقبال ۳ دیوان به اردو و پنج دیوان به فارسی دارد و کلام فارسی‌اش بزبانهای خارجی از جمله انگلیسی، عربی و غیره ترجمه شده است.

شامل مکاتبات مردم - در تعدادی از خانواده‌هایی در سند و ایالت مرزنشینان مکاتبات عمومی مردم هنوز هم به فارسی صورت می‌گیرد و در نامه‌های اردو نیز که در بین افراد خانواده‌های اصالت دوست رد و بدل می‌شود اغلب در آغاز و اختتام آن کلمات و ترکیبات فارسی بچشم می‌خورد و این موضوع هم می‌تواند گواه ریشه‌دار بودن نفوذ فارسی در اردو باشد. بطور نمونه بعضی از عنوان‌ها و پایان‌نامه‌ها در زیر مینویسیم:

عنوان نامه از پدر به فرزند: برخوردار سعادت اطوار نور چشم راحت جان سلمه، نور نظر سخت جگر طول عمره.

عنوان نامه از برادر به برادر: برادر عزیزم، برادر بجان برابر، برادر عالیقدر و گرامی

عنوان نامه از فرزند به پدر: پدر بزرگوارم، بابا جان

عنوان نامه از فرزند به مادر: مادر گرامی، امی جان، مادر مهربان و گرامی

عنوان نامه از دوست به دوست: دوست عزیز، رفیق من، دوست گرامی

عنوان نامه از زن به شوهر: سرتاج من سلامت.

پایان‌نامه‌ها از بزرگان به کوچکان: دعاگو، خیرطلب، خیراندیش، خیر سگال،

بھی‌خواه و غیره.

پایان‌نامه از کوچگان به بزرگان: ناچیز، پابوس، دست‌بوس، فرمانبردار، خاک پا،

خاکسار و غیره.

پایان‌نامه به دوستان و آشنایان: خیراندیش، خیرخواه، ارادتمند، نیازمند، نیازکش،

مخلص، نیازآگین، اخلاص‌کیش و غیره.

اسامی مردم - اسامی تمام مسلمانان شبه قاره با کلمات عربی و فارسی ترکیب می‌یابد.

اسامی زیر از معمول‌ترین نامهای افراد آن ملت است. در مورد نامهای مردها بکلمات الله، محمد،

مصطفی، احمد، دین، علی، مرتضی، حیدر، امام، حسن، مجتبی، حسین، عباس، نبی

و امثال آنها که جنبه مذهبی دارند واژه‌های زیر فارسی اضافه میشود:

آفتاب، آغا، آرزو، اختربخش، (آند الله بخش، خدا بخش و غیره) بختاور،

تاجور، زردار جمشید، خورشید، دارا شکره، سردار، سرور، سکندر، شهریار، شاه،

شه‌نشا، فرهاد، فیروز، گلاب، گوهر، گلزار، میرزا، مهر، نسیم، یزدانی و غیره.

همچنین در اسامی زنان به کلمات فاطمه، خدیجه، زینب، بتول، زهرا و غیره الفاظ

زیرا اضافه میکنند و یا تمام اسم آنان مانند اسامی عده‌ای از مردان با کلمات فارسی تشکیل

می‌شود. مثالها:

اختری، بیگم، بانو، پری، زهره، زرینه، خاتون، زبیده، دیبا، زیبا، جان،

جهان‌آرا، رخسانه، سوسن، سنبلی، سروری، شگفته، شایسته، شهربانو، شهناز، شیرین،

فریده، فیروزه، فهمیده، گلرخ، مهناز، مهرانسا، ماله‌قا، نسرین، نورجهان، یاسمن و غیره.

فارسی در حریم مقدس دین - فارسی از راه اردو که در بین هندوان بنام هندی معروف

است دیوارهای دژ تقدس مذهبی سانسکریت و سایر زبانهای قدیم هندوستان را شکافته و بحریم

دل‌های هندوان راه یافته است بطوریکه عده‌ای از آنان در هند و پاکستان برخلاف هم‌کیشان خود

که اسامی آنها صرفاً با کلمات سانسکریت تشکیل می‌شود برای اسامی خویش واژه‌های نظیر زیر فارسی را برگزیده‌اند و این پیروزی بسیار شگفت‌انگیزی برای فارسی بشمار میرود:

آزاد، اقبال، بختاور، تیغ (تیغ بهادر)، جواهر (جواهر لال)، خوشحال (خوشحال واس)، روشن (روشن لال)، سردار، ستارا، شیوا (شیواجی)، شمشیر (شمشیر جنگ)، عشرت (عشرت لال)، گلزاری (گلزاری لال)، گلاب (گلاب سنگ)، مهتاب (مهتاب چند یا مهتاب ناراین) و غیره.

برخی از واژه‌های فارسی مانند خدا، پروردگار، پیغمبر، پیمبر، نماز، روزه، نیاز، درود، جانماز، پیش امام، سجده گاه، سیپاره، پنجستن پاک، فرشته، بهشت، دوزخ، روز محشر، بخشش، گناه و غیره حتی در خلوت گاه معتقدات و ایمان مردم رخنه کرده و بر کلمات مساوی عربی و قرآن مانند رب، نبی، رسول، صوم و صلوات، جنت، سقر، ملک، عذاب، عفو و غیره چیره شده است.

باین ترتیب در موارد زیاد، تقدس زبان فارسی با تقدیس عربی که زبان رسمی اسلام و وسیله الهام رسول خدا بوده هم طراز بنظر میرسد و گاهی افزونی میگیرد و بهمین دلیل آن در مسیر زندگانی مسلمانان نقش بسزائی را ایفا می‌نماید.

تاریخ گوئی که بیشتر در مواقع روز تولد و یا وفات و سایر وقایع مهم زندگانی افراد در اجتماع اسلامی مورد علاقه شعراء قرار میگیرد اغلب در فارسی صورت میگیرد و از این راه هم نفوذ آن زبان در قلوب توده مردم به هنگام برگزاری اعیاد و عبادات و اجتماعات مذهبی مشاهده می‌شود.

کتیبه‌ها و اعلام ایرانی

در هر گوشه و کنار و نواحی و دیار در هند و پاکستان جائیکه اثری از آثار تاریخی و ابنیه باستانی مربوط به دوره حکومت اسلامی باشد روی سردرهای آنها فارسی و عربی بچشم می‌خورد. کتیبه‌های فارسی در شبه قاره بقدری زیاد است که بعد از ایران در هیچکدام از کشورهای جهان نظیر آن را نمیتوان پیدا کرد.

روی دیواری در کاخ ریاست جمهوری هند در دهلی نو اشعار فارسی از نظامی نوشته شده است و بالای آنها تصویری از آن گوینده نامدار ایرانی را هم منقوش ساخته‌اند. کتیبه نویسی بفارسی از قرن ششم در هندوستان شروع شده و کتیبه منشوریکه در مسجد قوه الاسلام دهلی وجود دارد از اولین کتیبه‌های فارسی در آن مملکت بشمار میرود. به امر کرشناراج مهاراجه میسور (جنوب هند) متوفی ۱۹۴۰ م بر صخره کوهی بنام چامندی نزدیک شهر بنگلور بعضی از رباعیات عمر خیام سنگ نوشته شد.

اسامی تعدادی از مشاهیر تاریخی و علمی و ادبی ایران و شهرهای معروف آن چون جمشید، دارا، انوشیروان، فردوسی، خیام، غزالی، سعدی، حافظ، نادر، ایران، شیراز، اصفهان، شمیران و امثال آنها روی سردرهای مغازه‌ها، رستورانها، هتلها و خیابانهای شهرهای بزرگ مانند کراچی، بمبئی، حیدرآباد دکن، لکهنؤ، دهلی، راولپندی، اسلام آباد، ملتان، کوئتا و غیره دیده می‌شود. دردانشکده بزرگ پزشکی که در شهر ملتان بنام نشتر میدیکل کالج بنا گردیده دو تالار بنام محمد زکریای رازی و ابوعلی سینا اسم گذاری شده است.

گویندگان فارسی اولیاء الله اند. سخنوران فارسی بویژه شعرای متصوف مانند مولانا جلال الدین رومی، سنائی غزنوی، فریدالدین عطار، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، خواجه شمس الدین حافظ شیرازی، خواجه عبدالله انصاری، مولانا نورالدین جامی، امیر خسرو و امثال آنها در پاکستان و جهان اردو قیافه مظهر الوهیت را بخود گرفته و در ردیف اولیاء الله و خاصان خدا می‌باشند و مردم از فرط عقیدتی که به آنها دارند اسامی آنها را بدون علیه الرحمه

یا رحمة الله علیه بر زبان نمی آورند. اشعار آنان را مردم با کمال عقیدت و احترام می شنوند و در محافل موسیقی که «قوالی» نام دارد و در آن خوانندگان معروف و حرفه ای همراه سازهای متعددی بطور دستجمعی کلام متصوفانرا می خوانند اشعار سرایندگان نامبرده در قلوب شنوندگان اثر فوق العاده ای می کند و احساسات دینی آنان را زیاد تحت تأثیر قرار میدهد. اغلب دیده شده است قوالان با خواندن اشعار فارسی بیشتر پول باران می شوند و شنوندگان نیز از شنیدن کلام فارسی بیشتر از حال درمی روند، در صورتیکه خود اشعار اردو چنین تأثیری را در روحیه آنها باقی نمی گذارد. در واقع این موضوع بسیار جالب است و در ضمن میبایست نفوذ زاید الوصف فارسی در مسلمانان هند و پاکستان می باشد.

پیروی از شاعران ایران: در ظرف مدت هزار ساله حکومت فارسی زبانان در هند و پاکستان هزاران نفر در آنجاها بفارسی شعر سرودند و آثاری از خود بیادگار گذاشتند. جمعی از بین آنها مانند ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان، بدر چاچ، امیر خسرو، حسن دهلوی، ابوالفیض فیضی، عبدالقادر بیدل، غنی کشمیری، ناصر علی سرهندی، اسدالله خان غالب، غلام قادر گرامی، محمد اقبال لاهوری و امثال آنها در طراز سخنوران پایه یک فارسی قرار گرفتند و الحق آثار شعری آنان از هر حیث مایه سربلندی ادبیات زبان مربوط و شایسته توجه خاص فارسی زبانان می باشد.

گروهی از فارسی سریان شبه قاره نظر به اکتساب فیض از بزرگواری شاعران بلند مقام ایران چون فردوسی، نظامی، انوری، مولانا رومی، سعدی، حافظ، خیام و غیره در اتباع از آنها کوشیدند و اشعاری بسبک آنها نوشتند ولی عده قابل توجهی از فارسی گویان آن سرزمین جهت نشان دادن علو مقام شعر خود در جواب کلام سخنوران بنام ایران اشعاری گفتند. بطور مثال امیر خسرو در جواب خمسه نظامی خمسه ای گفت و بگوای صاحب نظران از جمله مولانا عبدالرحمن جامی کسی بهتر از خسرو در جواب نظامی خمسه ای ننوشت. فیضی هم خمسه ای در جواب خمسه نظامی گفت علاوه بر این دو نفر اشخاص دیگر هم از نظامی گنجوی پیروی نمودند و در صد خمسه سرائی برآمدند. عده ای از آنها عبارتند از: شیخ یعقوب متخلص به صرفی کشمیری متوفی سال ۱۰۰۳ هـ - محسن فانی کشمیری - بهاء الدین متوفی ۱۸۷۰ م - ملا عبدالحکیم عطائتوی متوفی ۱۰۸۵ هـ - حکیم سید آتشی شاعر زمان محمد جانشین ابراهیم عادل شاه ثانی - حکیم محمد کاظم - عاقل خان رازی - میر فرزند علی فرخ - آصف خان میرزا قوام الدین جعفر متخلص به جعفری از امرای دربار جهانگیر - ملا محمد اشرف بلبل در گذشته سال ۱۷۵۵ م میرزا اسمعیل بینش متوفی قرن یازدهم هجری - حامد بن فضل الله ملا جمالی دهلوی متوفی ۹۴۲ هـ - سراج الدین علیخان آرزو - هاشمی کرمانی المعروف به شاه جهانگیر متوفی سال ۹۴۶ هـ - میر معصوم بهکری متخلص به نامی بسته بدربار اکبر شاه - سید شاه عبداللطیف ذوقی متوفی سال ۱۱۹۴ هـ - میر اسمعیل خان ابجدی مدراسی متوفی ۱۲۰۳ هـ.

اینها بودند اسامی عده ای که در شعر از نظامی گنجوی پیروی نمودند و در جواب خمسه اش خمسه هائی گفتند. فردوسی و سعدی و مولانا روم و حافظ و خیام و امثال آنها نیز پیروان زیادی پیدا کردند و مردم در هند و پاکستان باتباع از سبک شاهنامه یا گلستان و بوستان و مثنوی مولانا روم و غیره اشعاری سرودند و در نتیجه از طرف عده ای سخنور در هند و پاکستان که در پیروی از شاعران مزبور نهایت کوشش را مبذول داشتند کتب بسیار ارزنده بفارسی نگارش یافت. اگر آثاری که بفارسی فقط در پیروی از شاعران نامبرده ایران در شبه قاره بوجود آمده گردآوری شود مجموعه بسیار جالبی از دهها کتاب بزرگ و پرارزشی را تشکیل خواهد داد. در سطور زیر اسامی برخی از مثنویهای رزمیه که در تقلید از شاهکار فردوسی به همان بحر در هند و پاکستان سروده شده نوشته میشود:

شاهنامه کشمیر حاوی ۶۰ هزار بیت شعر که بوسیله عبدالوهاب شایق متوفی ۱۱۸۲ هـ نوشته شد - بهمن نامه از آذر طوسی اسفراینی ملك الشعراى دربار احمد شاه بهمنی - اکبر نامه نوشته ملا حمیدالله متخلص به حمید کشمیری متوفی ۱۸۴۸ م - خاور نامه نگاشته شمس الدین محمد (نسخه خطی در کتابخانه بوهار کلکته) افتتاح سلطانی از علوی (نسخه خطی در کتابخانه بوهار کلکته) حمله حیدری از محمد رفیع خان بادل متوفی ۱۲۲۳ هـ - حمله حسینی شامل ده هزار بیت شعر از محمد محسن - آصف نامه سروده شاعری بنام موزون (نسخه خطی در کتابخانه بوهار، کلکته) اقبال نامه سروده شده در سال ۱۲۱۵ هـ بوسیله شاعری نامعلوم . (نسخه خطی در کتابخانه بوهار کلکته) رستم نامه شاهنامه نادر شاه نوشته میرزا محمد علی ملقب به فردوسی ثانی خراسانی طوسی . (ذکر شده در مقالات الشعرا طبع شده از طرف سندی ادبی بورو کراچی صفحه ۴۹۴) مهاراج نامه از خواجه سناء الله خراباتی - انور نامه سروده شده بوسیله میرزا اسمعیل خان ابجدی مدرسی متوفی ۱۲۰۳ هـ که ملك الشعراى دربار نواب محمد علی حاکم کرناٹک بود. خاور نامه (باردو) سروده رستمی بیجاپوری در سال ۱۰۵۹ هـ مشتمل بر ۲۴ هزار بیت شعر - علی نامه (باردو) سروده نصرتی - تاریخ اسکندری (باردو) سروده نصرتی - فتح نامه نظام شاه (باردو) سروده حسن شوقی - نوسرهار نوشته اشرف (باردو) - قصه حسینی (باردو) سروده خواص - روضه الشهداء سروده ولی ویلوری - جنگ نامه (باردو) از سیرک - ظفر نامه (باردو) از غلام علی خان لطیف .

پیشوایان و عارفان فارسیگو : در هند و پاکستان دوتنر پیشوا بنام های گرونانک و غلام احمد قادیانی بفارسی شعر گفتند .

گرونانک تولد یافته ۱۴۶۹ م پیشوای فرقه سیک هاست و غلام احمد قادیانی متوفی ۱۹۰۸ م پیشوای فرقه قادیانی ها میباشد و مجموعه شعری او بعنوان «درثمین» چندین بار همراه ترجمه اش باردو انتشار یافته است .

تعدادی از عارفان و متصوفان شبه قاره که بیشترشان ایرانی بوده و اولیاء الله نامیده می شوند مانند خواجه معین الدین چشتی اجمیری ، سرمد دهلوی ، قطب الدین بختیار کاکلی ، شرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی ، سید محمد گیسو دراز و امثال آنها بفارسی شعر گفتند و آثاری در زمینه اخلاق و عرفان از خود بیادگار گذاشته اند . مجموعه های شعری آنها بارها در هند و پاکستان چاپ شده و از نظر دلبستگی فراوان که عموم مردم بکلام آنها دارند حالا هم تجدید چاپ می شود .

پادشاهان و درباریان فارسی سرا : سلاطین و درباریان هند و پاکستان از ابتدای تأسیس حکومت مسلمانان در آن سرزمین علاقه وافری به گسترش فارسی نشان دادند . آنها از شاعران و نویسندگان سرپرستی نمودند و باتمام قوا در ترقی و اعتلای ادبیات آن زبان کوشیدند . دلبستگی آنان بفارسی در برخی از مواقع نسبت به تعلق خاطر پادشاهان ایران بدان زبان فزونی داشت چنانکه پادشاهان بایری ، هنگامیکه پادشاهان صفوی در کاخشان به ترکی حرف میزدند ، در قصر خود بفارسی صحبت می کردند .

عده قابل توجهی از پادشاهان و درباریان شبه قاره علاوه بر آنکه مربی و مشوق سرسخت گویندگان فارسی بشمار می رفتند خودشان نیز بآن زبان شعر می سرودند . کثرت مشاغل کشورداری و سلطنتی به پادشاهان فرصت سخن سرایی نمی داد ولی ذوق شعری آنان در مواقع مخصوصی بروز می کرد و آنان به مناسبتی شعر میگفتند . چنین اشعار در بعضی از تذکره ها و کتب تاریخ ثبت گردیده است . امرا و درباریان آنها که اغلب شیفتگان علم و دانش بودند و جزو ادیبان و فرزندان نامور زمان محسوب می شدند در پشتیبانی و تشویق از عالمان و ادیبان بایکدیگر سبقت می جستند و خودشان نیز اهل قلم بنام و نویسنده و گوینده عالیمقام بودند و عده ای از آنها آثار

پرارزشی از خود بیادگار گذاشته‌اند. اسامی چنین پادشاهان و درباریان را در زیر مرقوم می‌داریم. **پادشاهان فارسیگو:** سلطان جلال فیروز شاه خلجی، محمد تغلق شاه متوفی ۷۵۲ هـ، فیروز شاه بهمنی که از خواجه حافظ شیرازی برای مسافرت به دکن دعوت کرد، یوسف عادل شاه متخلص به یوسف سرسلسله پادشاهان عادل شاهی متوفی ۹۱۶ هـ. اسماعیل عادل شاه دکنی فرزند یوسف عادل شاه متوفی ۹۴۱ هـ متخلص به وفائی، ظهیرالدین بابر متوفی ۹۳۷ هـ، نصیرالدین همایون متوفی ۹۶۳ هـ، حسین نظام شاه دکنی متخلص به سپهری سرسلسله سلاطین نظام شاهی احمد نگر متوفی ۹۷۲ هـ، جلال‌الدین اکبر متوفی ۱۰۱۴ هـ، محمد قلی قطب شاه پادشاه گولکنده، سلطان زین‌العابدین پادشاه کشمیر متوفی ۱۴۷۰ م سلاطین شرقیه جونپور، سلطان محمد قطب شاه متخلص به ظل‌الله، نورالدین جهانگیر متوفی ۱۰۳۷ هـ، میر قمرالدین متخلص به آصف و شاکر پادشاه حیدرآباد دکن دو دیوان از او بچاپ رسیده است. نواب میر احمد خان ناصر جنگ شهید متخلص به ناصر، میر عثمان علی خان نظام نواب حیدرآباد دکن، نواب کلب علی خان متخلص به نواب حکمران رام پور دیوانش بعنوان تاج فرخی در سال ۱۲۹۴ هـ در رام پور بطبع رسیده است و امثال آنها.

امرای فارسیگو: بیرم خانخانان وزیر سپاه اکبر شاه، دیوانش در سال ۱۹۷۱ م در کراچی بچاپ رسید. عبدالرحیم خانخانان پسر بیرم خان، خان زمان متخلص به سلطان از امرای بزرگ اکبر شاه بود. خان اعظم کوکلتاش برادر رضاعی اکبر شاه، ظفرخان احسن ازاعیان دوره حکومت شاهجهان بود درگاه قلی خان سالار جنگ متخلص به درگاه از امرای دولت آصفجاهی بود، غازی‌الدین خان عمادالملک از امرای عالیمقام دکن بود و صاحب دیوان می‌باشد. او در سال ۱۱۸۹ هـ وفات یافته است. مهاراجا چندولال متخلص به شادان متوفی ۱۲۶۱ هـ سرکشن پرشاد نوه چندولال متخلص به شاد و امثال آنها.

اختلاف در بین فارسی ایران و هند و پاکستان

فارسی در ایران و هند و پاکستان اصولاً یکی ولی از حیث ظواهر و امور فرعی فرقه‌های قابل توجهی در فارسی کشورهای نامبرده وجود دارد و گاهی چنین فرقه‌ها بقدری اهمیت پیدا می‌کند که اهالی يك کشور فارسی اهالی کشور دیگری را درست نمی‌فهمند و از درک مطالبی که بوسیله آنها گفته یا نوشته می‌شود عاجز می‌مانند. اختلاف عمده فارسی ایران و شبه قاره را میتوان به نکات زیر بیان کرد:

اختلاف در املا: املا و تلفظ کلمات فارسی در شبه قاره مطابق املا و تلفظ قدیمی آنهاست که در سابق بوسیله مهاجران ماورالنهری بآنجا برده شده است. بطور نمونه آنجا اسپ را اسپ، خرد را خورد، دکان را دوکان، شکفته را شگفته، ازدحام را اژدهام، جوراب را جراب، صابون را صابن، شکوفه را شگوفه، تب را تپ، مصون را مصئون، طاووس را طاوس می‌نویسند و امثال اینها.

۲- اختلاف در لهجه: بطور مثال فارسی دانان شبه قاره، های مختفی را در آخر کلمات مانند الف می‌خوانند، چهار حرف پ، ت، چ و ک را خیلی نرم تلفظ می‌کنند، در تعدادی از کلمات حرف نون را بدون نقطه می‌نویسند و آن را از دماغ تلفظ می‌کنند. واو مجهول و یای مجهول در کلمات فارسی در شبه قاره زیاد بکار برده می‌شود. از نظر اعراب گذاری هم در بین فارسی ایران و فارسی هند و پاکستان فرقه‌های چشمگیری وجود دارد.

۳- استعمال کلمات مفرد هندی: در آثار فارسی شبه قاره تعداد قابل توجهی از کلمات هندی الاصل بکار برده شده است در آثار ابوطالب کلیم کاشانی (متوفی ۱۶۵۱ میلادی) ملک الشعراى دربار شاهجهان و ملا طغرای مشهدی متوفی ۱۰۷۸ هـ نگارنده معروف فارسی مصنوع و مرصع، ظفر احسن مربی صائب تبریزی، یحیی کاشانی کتابدار شاهجهان، فانی کشمیری معاصر شاهجهان

وعده دیگر از گویندگان و نویسندگان فارسی صدها واژه هندی الاصل مانند بانس (نی هندی) بنیا (بقال) پتانی (زن پتان) برشکال (فصل باران) برسات (فصل باران) لبست (فصل بهار هندوستان) پان (برگ تنبول) پیسه (یکنوع سکه مسی در هند و پاکستان) جامن (نوعی آلوی سیاه هندی) حجروکه (پنجره) رام رنگی (مشروب) سارنگی (یکنوع سازی است) سپاری (فوفل) کنول (نیلوفر) درشن (دیدار، زیارت) چنبیلی (گل رازقی) هاتھی (فیل) و غیره بکار برده شده است.

۴ - موضوعات محلی در آثار فارسی شبه قاره: موضوعات محلی مانند زنانه بازار، باغ جهان آرا، کشمیر، پنگهت (مجل اجتماع دختران و زنان دیه در کنار چشمه یا رودخانه‌ای برای گرفتن آب در کوزه‌ها) جشن‌های هندوان (نظیر هولی، دیوالی و غیره) و امثال اینها مورد توجه ادیبان فارسی قرار گرفته و منظومه‌هایی در وصف آنها نوشته شده است.

۵ - استعمال ضرب‌المثلهای هندی بصورت ترجمه آنها بفارسی. عده‌ای از نویسندگان و گویندگان فارسی در شبه قاره ضرب‌المثلهای هندی را بفارسی ترجمه کرده و آنها را در آثار خویش بکار برده‌اند. در کلام فارسی امیر خسرو دهلوی از این قبیل ضرب‌المثلهای زیاد دیده می‌شود. بطور مثال او می‌گوید:

جان می‌رود زمن چو گره می‌زند به زلف مردن مراست از گره او چه می‌رود
از گره کسی چیزی رفتن ترجمه ضرب‌المثلی از زبان اردو - هندی است و این با «از کیسه او چه می‌رود» مترادف می‌باشد.

۶ - فارسی در ایران بعنوان زبان زنده‌ای دائماً دچار تحولاتی بوده و در پیشرفت خود اثراتی از زبانهای مترقی دیگر جهان را پذیرفته است ولی همان زبان در شبه قاره بعلل گوناگون بحالت رکود مانده و مشخصات آن از زمان سعدی و حافظ و بخصوص دوره حکومت صفویان در آن حفظ شده است. بدین علل است که اختلاف آشکاری در معنای تعداد زیادی از کلمات فارسی و عربی که در آثار فارسی آنجا بکار رفته نسبت به معنای آنها در فارسی ایران مشاهده می‌گردد. این موضوع باعث می‌شود نگارشات فارسی بخامه افراد ایرانی و غیر ایرانی بویژه هندی یا پاکستانی برای یکدیگر نامأنوس جلوه کند و گاهی ناقابل درک بماند. بمنظور روشن‌تر ساختن مطلب فوق تعدادی از کلمات فارسی را که در هند و پاکستان باختلاف معنا بکار برده می‌شود در زیر می‌نویسیم:

امیر (بمعنای ثروتمند پولدار و متمول)، انتقال (بمعنای مرگ و درگذشت)، بیخود (بمعنای بی‌هوش و از حال دررفته)، تکلیف (بمعنای اذیت و ناراحتی)، تنخواه (بمعنای حقوق و مواجب)، جابجا (بمعنای هرجا)، دستخط (بمعنای امضا)، دریا (بمعنای رودخانه)، دولت (بمعنای پول و ثروت)، رایگان (بمعنای بی‌نتیجه)، ژاله (بمعنای نگرگ و مه)، شادی (بمعنای عروسی)، شیروانی (بمعنای کت دراز سرداری مانندی که لباس رسمی کنونی هند و پاکستان است)، طوایف (بمعنای رقاصه و روسبی)، قیام (بمعنای اقامت)، کرور (بمعنای ده میلیون)، گلدسته (بمعنای دسته گل)، مفکر (بمعنای متفکر)، نگران (بمعنای پاسبان)، همسر (بمعنای هم‌پایه) و غیره.

در اینجا لازم است اسامی زبده‌ترین شعرا و نویسندگان و عارفان و کتب تاریخ و لغت نامه‌ها و تذکره‌هایی که در هند و پاکستان بفارسی نوشته شده است نگاشته شود.

عده‌ای از فارسی‌گویان هند و پاکستان

مسعود سعد سلمان لاهوری (۴۳۸ - ۵۱۵ هـ) مدح‌سرای سلاطین غزنویه بود. مدتها

درزندان بسر برد و حبسیات وی بسیار قابل توجه است. او به قصیده گوئی روح تازه ای بخشید. ابوالفرج رونی هم عصر اوست. دیوان سلمان بسال ۱۳۳۹ بکوشش رشید یاسمی در تهران بچاپ رسیده است.

امیر خسرو (۶۵۱ - ۷۲۵ هـ) به فارسی و عربی و اردو شعر نوشت. صاحب آثار متعددی بفارسی میباشد - در فن موسیقی نیز ید طولائی داشت. یکی از نوایغ علمی و ادبی هندوستان بشمار میرود جواب خمسه نظامی را نیز گفته است.

حسن دهلوی نجم الدین (سنجری) (۶۵۳ - ۷۳۸ هـ) سعدی هندوستان لقب دارد. فوائد الفواد هم از اوست. دیوانش باهتمام مسعود علی محوی بسال ۱۳۵۲ هـ در حیدرآباد دکن انتشار یافته است.

فیضی ابوالفیض (۹۵۴ - ۱۰۰۴ هـ) ملك الشعراى دربار جلال الدین اکبر شاه بود. در اغلب اصناف سخن شعر گفته. مثنوی نل دمن او ترجمه منظوم از داستانی به سانسکریت است. سواطع الالهام او که در ۷۸۰ صفحه در سال ۱۳۰۶ هـ بوسیله نولکشور چاپ شد تفسیری از قرآن است و تماماً بعبارات بی نقطه ی عربی نوشته شده است.

موارد الحکم نیز بهمان نوع عبارت نگاشته شده است. در جواب خمسه نظامی خمسه ای نوشته فیضی مهماندار عرفی شیرازی بود دیوانش چندین بار در هندوستان چاپ شده است.

غنی مولانا محمد طاهر کشمیری متوفی ۱۰۷۹ هـ با ابوطالب کلیم و محمد علی صائب تبریزی و ناصر علی سرهندي هم عصر بود. آزادانه زیست و اشعار اخلاقی زیاد گفت. دیوانش بارها در هندوستان چاپ شده است.

بیدل میرزا عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ هـ) یکی از زبده ترین فارسی گویان بسبک هندی بود. در خارج از ایران علاقمندان و پیروان زیادی دارد و دیوانش در هندو پاکستان و افغانستان چاپ شده است.

ناصر علی سرهندي (۱۰۴۸ - ۱۱۰۸ هـ) شعرش بیشتر رنگ متصوفانه دارد. از گرویدگان صائب تبریزی بشمار میرود. دیوانش بوسیله مطبعه نولکشور لکهنؤ چاپ شده است. اسدالله خان غالب نجم الدوله دبیر الملك میرزا اسدالله خان متخلص به غالب (۱۲۱۲ - ۱۲۸۵ هـ) آخرین ملك الشعراى دربار تیموریان هندوستان بود. معروفترین شاعر اردو و یکی از برجسته ترین سخنوران فارسی گوی شبه قاره بشمار میرود. آثاری به نثر فارسی هم دارد کلیات فارسی اش چندین بار در هند و پاکستان چاپ شده است. دهها کتاب ارزنده به اردو و انگلیسی و فارسی پیرامون شخصیت و آثار غالب در شبه قاره نگارش یافته و تجلیل فراوانی از آثارش بعمل آمده است.

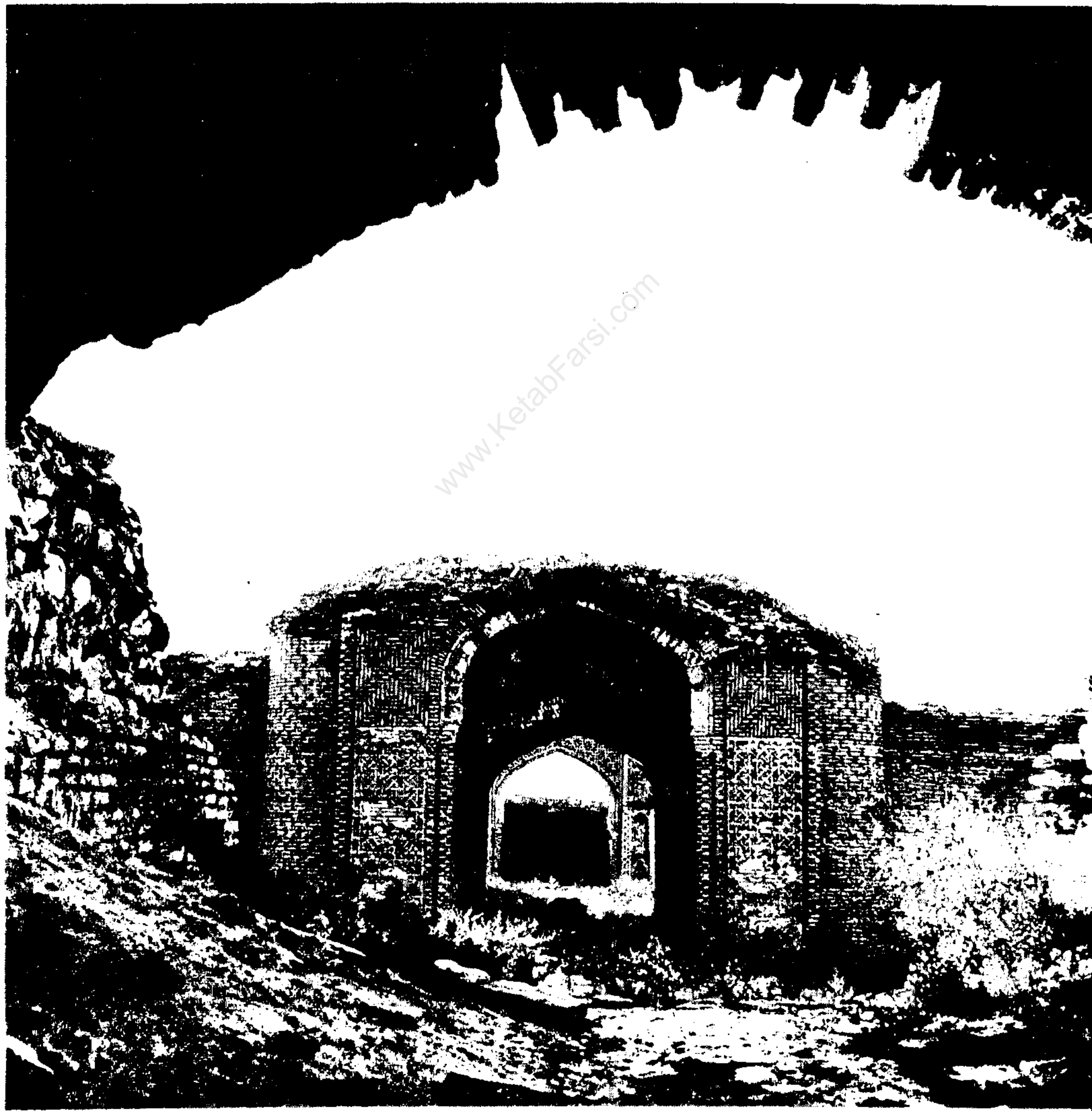
گرامی غلام قادر متخلص به گرامی (۱۸۵۷ - ۱۹۲۷ م) شاعر خاص دربار حیدرآباد دکن بود. او در بین کلیه شاعران فارسی گوی هندوستان و پاکستان در زمان سلطه انگلستان در شبه قاره مقام بسیار ارجمندی دارد. دیوان و مجموعه رباعیات گرامی در لاهور بچاپ رسیده است.

اقبال دکتر محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۳ - ۱۹۳۸ م) فیلسوف عالم اسلام و شاعر ملی مسلمانان هند و پاکستان است. شعر فارسی را وسیله ابراز احساسات وطنی، ملی و اسلامی خویش ساخت و توسط آن در راه بیداری مسلمانان جهان و کسب استقلال پاکستانیان خدمات بسیار شایانی انجام داد. آثار خیلی ارزشمندی بزبان انگلیسی هم از خود بجای گذاشت. مجموعه های شعری اقبال دهها مرتبه در هندوستان و پاکستان بچاپ رسیده و کلیاتش در تهران نیز انتشار یافته است. آثار منظوم و منشور اقبال بزبانهای مختلف جهان ترجمه شده و مورد ستایش و علاقه فراوان صاحب نظران واقع شده است.

- ۱- ابوالحسن علی هجویری (۴۰۰-۴۶۵ هـ) معروف به داتا گنج بخش در زمان حکومت غزنویان از ایران به لاهور رفت. صاحب دیوان شعری فارسی و تعدادی از آثاری از جمله کشف المحجوب است که چندین بار در هند و پاکستان چاپ شده است. آرامگاهش در لاهور کعبه دلها و زیارتگاه عرفاست.
- ۲- خواجه معین الدین چشتی متوفی بسال ۶۳۲ هـ نامدارترین عارف در شبه قاره بشمار میرود اول در لاهور بود سپس بشهر اجمیر (هند) رفت و در همانجا به ارشاد مردم پرداخت او در بین متصوفین هندوستان شامخ ترین مقامی را داراست و بانی سلسله چشتیه میباشد. خواجه چشتی مورد علاقه وافر سلاطین هندوستان بویژه تیموریان بوده. بعلت وی شهر اجمیر مقدس ترین شهر هندوستان برای مسلمانان محسوب میگردد. دیوان شعری از او باقیست و انیس الارواح و دلیل عارفین شامل ملفوظات اوست.
- ۳- خواجه قطب الدین بختیار کاکي. تولدش در ماوراءالنهر و در گذشت او در دهلی در سال ۶۳۴ هـ صورت گرفت. آرامگاهش در دهلی بنا شده است.
- علاوه بر دیوان شعری که چاپ شده ملفوظات وی زیر عنوان فوائد السالکین نیز بطبع رسیده است. او از مریدان خواجه معین الدین چشتی بود.
- ۴- قاضی حمید الدین ناگوری معاصر شهاب الدین سهروردی و سلطان شمس الدین پادشاه دهلی بود. او بسال ۶۴۱ هـ در دهلی در گذشت. مولانا عبدالحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار مینویسد قاضی حمید الدین را کتاب بسیار است. دو کتاب طوابع الشموس و راحت الارواح منسوب به اوست.
- ۵- شیخ بهاء الدین زکریا (۵۶۵-۶۵۶ هـ) از سلسله سهروردیه و معاصر عارف بنام جلال الدین تبریزی بود. مجمع ملفوظات او بنام کنوز الفوائد است و آرامگاهش که مرجع خلائق میباشد در ملتان بنا شده است.
- ۶- خواجه فرید الدین گنج شکر از مریدان بختیار کاکي بوده و بعمر ۹۳ سال در ۶۸۷ هـ در گذشت. دو کتاب بنامهای راحت القلوب و سیر الاولیاء به او منسوب است.
- ۷- خواجه نظام الدین اولیاء (معروف به محبوب الهی) بسال ۶۳۴ هـ تولد و در سال ۷۲۵ هـ وفات یافت از عرفای نامدار چشتیه و مرشد امیر خسرو بود آرامگاهش در دهلی سجده گاه اهل عرفان و مرجع مسلمانان جهان است. فوائد الفواد و افضل الفواد و راحت المحبین شامل ملفوظات اوست.
- ۸- شیخ بوعلی قلندر - شرف الدین بوعلی قلندر (۶۰۵-۷۲۴ هـ) معاصر جلال الدین خلجی پادشاه دهلی و خواجه نظام الدین اولیاء بود. آرامگاهش در شهر پانی پت مورد احترام همگان است. مثنوی کنز الاسرار از اوست.
- ۹- خواجه نصیر الدین محمود معروف به شاه چراغ دهلی معاصر محمد تغلق پادشاه معروف هندوستان بود. وی در سال ۷۵۷ هـ در دهلی در گذشت. خیر المجالس و مفتاح العاشقین شامل ملفوظات اوست.
- ۱۰- سید محمد گیسو دراز بسال ۷۲۱ هـ در دهلی متولد شد و بسال ۸۲۵ هـ در گلبرگه (دکن) در گذشت. در زمان سلطان فیروز بهمنی میزیست. علاوه بر دیوان شعری اش کتابی بنام جوامع الکلام که شامل ملفوظات اوست چاپ شده است.

مسابقه تصویر

در شماره گذشته شرحی درباره تهیه بهترین عکس از آثار تاریخی ناشناخته ایران به همراه اثری از سیمون آیوازیان، برنده اول مسابقه بچاپ رسید، اینک تصویر دیگری کار همین عکاس که برنده اول شده است: «رباط شرف - خراسان».



خوانندگان وما

اصطلاحات محلی

● خواننده گرامی آقای علی خداپرست از دانشکده ادبیات تهران اصطلاحات محلی مازندران را فرستاده‌اند که جهت بررسی به هیأت تحریریه فرستاده شد.

آثار باستانی الوند

● آقای علی جهانپور از همدان مطلبی در مورد «آشنائی با اعتقادات و اماکن مقدس و آثار باستانی که در دل سلسله جبال الوند نهفته است» ارسال داشته‌اند که جهت بررسی به هیأت تحریریه فرستاده شد.

مطالبی از قم

● خواننده علاقمند ما آقای فرهود معصومی از قم دو مطلب با نام‌های: «شهری بنام قم» و «بیولوژی بافندگی» فرستاده‌اند که ضمن سپاسگزاری از این خواننده وفادار مطالبشان را به هیأت تحریریه ارسال داشتیم.

خط میرزا احمد تبریزی

● از آقای منصور تقی‌زاده خواننده ارجمند در تبریز سه فیلم از شادروان میرزا احمد تبریزی داریم که انشاءالله

در شماره‌های آتی مجله از آنها استفاده خواهیم کرد.

درباره يك نسخه خطی

● در پاسخ خواننده مجله آقای شاهرخ نیکمرام که از خوی برای ما درباره نسخه خطی خویش مطلبی نوشته، اظهار نظر و راهنمایی خواسته بودند سخن همکارمان آقای مسعود رجب‌نیا را نقل می‌کنیم که: «شرحی که از نسخه خطی خود نوشته بودید نمی‌تواند راهنمای نسخه‌شناس باشد. اول يك فتوکپی از صفحه نخست و آخر آن تهیه نمایید و از آنجا که در آذربایجان بسیاری نسخه‌شناسان و خط‌شناسان صاحب نظر هستند بهتر است فتوکپی را ترد آقایان جعفر سلطان‌القرایی یا آقای عبدالعلی کارنگ بفرستید و حتی الامکان خود نسخه را به ایشان نشان دهید تا ارزش نسخه و بهای آن معلوم شود».

لطفاً توجه فرمایید:

از سنج آقای عبدالخالق امینی برای اشتراك مجله وجه ارسال داشته‌اند که نشانی این خواننده ارجمند مشخص نبوده است. خواهشمندیم برای ارسال مجله نشانی دقیق خود را به مجله بفرستند. این تقاضا را از عموم خوانندگان خود داریم که هنگام فرستادن فیش بانکی نشانی خود را برای ارسال مجله فراموش نفرمایند.

وَلَا كَلَفَ هَوٍّ مَوْجٍ

خیال وی در طریق تیره است
 نسیم موی تو بنویسد جان که ماست
 بر نسیم غباری که منع عشق کشند
 جمال حریف تو حجت موجه ماست
 بچین سبب سخندان تو چه میگویند
 هزار یوسف مصری فدای درخت ماست
 اگر زلف در تو دوست مار سپید
 کناه بخت پریشان دست کویت ماست
 بحاجب خلوتی ای خاص مگو
 فلان گوشه نشینان چاک که ماست
 بصورت از نظرها اگر چه محبوب است
 همیشه نظر خاطر مریه ماست
 اگر بسالی حافظ دری زندگیشی
 که سالهاست شایق و محب ماست

نظ. امیرخانی

www.KetabFarsi.com